

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاه‌های نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

PERM, H-1B, EB-5 Visas

Citizenship و معافیت از امتحان

تمدید و تعویض هرگونه ویزا

پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals

جلوگیری از اخراج در سطح فدرال



امور جنائی

- * اتهامات دزدی از فروشگاه‌ها
- * رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- * حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- * تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- * تشکیل، ثبت و انحلال شرکت‌ها
- * ادعای خسارت از شرکت‌های بیمه

تصادفات

- * صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- * حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- * خسارات وارد بر اموال شخصی
- * دفاع از شکایات

پرونده‌های فدرال

- * اتهامات تروریستی و OFAC
- * تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

347 Fifth Avenue, Suite 908, New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

WWW.IRANIESQ@AOL.COM

WWW.IRANILAW.COM



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10866 Wilshire Blvd., Suite 400
Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880
Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

**درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو
بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن**

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فورا

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

33 Central Ave., Midland Park, N.J. اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود.

**RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»**

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

۴	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۶		نامه به سردبیر
		خبرها
۷		تحقق آرزوی بازیگری با فاطمه معتمد آریا
۸		یک ایرانی تبار فرمانده ناوگروه ضربتی آمریکا شد
۹		در سوگ دوستان
۱۰	شاهرخ احکامی	در سوگ دوست

معرفی کتاب توسط شاهرخ احکامی

۱۱	فرهنگ مصوررسمانی	۳۳ روز (جلد پنجم)
۱۳	فرهنگ مصوررسمانی	۳۳ روز (جلد ششم)
۱۵	بهمن مقصودلو	افسون پرده نقره‌ای سینمای ایران

برخورد آرا

۱۶	کیکوس هومان	نقدی بر کتاب «عبدالیهاء فرزند ایران»
۱۹	اردشیر لطفعلیان	گاه‌شماری پیدایش دولت اسرائیل
۲۲	کاوه سعیدی	نگاهی به خاطرات ویلیام سالیوان

فرهنگ و هنر

۲۵	رادیو زمانه	دکتر کمربینا قهرمان جهان شد
۲۶	هوشنگ ابتهاج (سایه)	تزریق امید به جامعه
۲۷	محسن اکبر	پسر نادرشاه در ارتش اتریش
۲۸		تاریخچه گلاب‌گیری کاشان
۲۹	فرستنده: جواد آزمون	روستای زرگر
۳۰	اخوان ثالث	شعر: هر شکستی قصه‌ای دارد...
۳۱	رضا سعیدی فیروزآبادی	دین و سیاست در شاهنامه
۳۳	افسانه یغمایی	حبیب یغمایی
۳۵		دارم به خانه سالمندان می‌روم
۳۵		چهار ستون ادبیات فارسی
۳۶	بهرام گرامی	فروش زرشک در آمریکا
۳۷	خبرگزاری مهر	کامبیز درمبخش
۳۸	مجید قوام‌زاده	سایه خاطرات

اشتراک فصلنامه «میراث ایران» را به همه دوستداران ایران،
این سرزمین مهر و دوستی توصیه نمایم!

9 7 3 4 7 1 4 2 8 3



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: Mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: 973 471 8534

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصری، عباس
حبیبیان، محمدعلی دولتشاهی، دکتر
کامشاد رئیس‌زاده، شاهین ریچارد
شهیدی، محمدهادی حکمی، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حکم و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

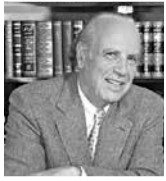
نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلایه



ایران هم در دو ماه گذشته توجه جهانیان و ایرانیان درون و برون مرز را به خود جلب کرده بود. تحریم انتخابات چه از درون و چه از بیرون مرزها، در انتخابات مجلس شورا در اسفندماه، و شرکت نکردن بیش از ۷۰ درصد واجدین شرایط در آن، میزان آرا را به پایین ترین حد خود در تاریخ چهل و چند ساله جمهوری اسلامی رساند. این نتیجه به هیأت حاکمه ایران فهماند که ادامه فشارهای اجتماعی و اقتصادی بر مردم، اعمال انواع ستم علیه اکثریت جمعیت، افزایش نابرابری ها، دزدی و غارت اموال و منابع ثروت همگانی توسط دست اندکاران امور و وابستگان شان در سطوح بالایی حاکمیت و گسترش فساد و رانت خواری، ورشکستگی خزانه دولت و جریان کسری بودجه با فروش ارز خارجی و طلا، افزایش افسارگسیخته قیمت و اجاره مسکن، و افزایش هزینه غیرقابل تحمل خوراک و پوشاک، پیامدی جز رویگردانی آشکار مردم از حکومت ندارد و ادامه حکومت با زور غیرممکن است. پس از شکست حکومت در انتخابات مجلس و راه یافتن افراد فاقد صلاحیت و فرصت طلب به مجلس شورا، سقوط هلی کوپتر ابراهیم رئیسی رئیس جمهور و حسین امیرعبداللہیان وزیر خارجه کشور و دیگر همراهان شان، انتخابات شتاب زده ای را در زمانی کوتاه بر کشور تحمیل کرد و تبلیغات پر هیاهو برای انتخاب رئیس جمهور جدید آغاز شد.

مطابق معمول و در برابر حیرت مردم، شورای نگهبان از میان ۸۰ داوطلب که برای نشست بر صندلی رئیس جمهور نام نویسی کرده بودند، تنها صلاحیت شش نفر را برای انتخابات ریاست جمهوری تأیید کرد. بدین ترتیب چندین داوطلب دیگر که سال ها در رأس امور بودند، از جمله صادق لاریجانی با سابقه سال ها ریاست مجلس شورای اسلامی، با رأی عدم صلاحیت از میدان انتخابات کنار گذاشته شدند. در میان ۶ نفر تأیید شده هم تنها یک معمم حضور داشت که معلوم بود نیامده بازنده اول انتخابات است. وی در کنار ابراهیم رئیسی رئیس جمهور کشته شده در حادثه هلی کوپتر، به دلیل دست داشتن در اعدام های بی رحمانه دهه ۶۰ در زندان های جمهوری اسلامی و از بین بردن بسیاری از جوانان نخبه که می توانستند سرمایه های بی نظیری برای کشور باشند، دارای چهره ای خوفناک میان اکثریت مردم ایران است. شهردار تهران، یک بسیجی که با پایه تحصیلات بسیار پایین مدعی تخصص در طب هسته ای است از تأییدشدگان برای رقابت انتخاباتی بود. در این میان اما سه چهره شاخص هم حضور داشتند که در واقع از روز اول رقابت میان این سه نفر بود. رئیس فعلی مجلس شورا، نماینده رهبری در شورای امنیت ملی و چند سال نماینده جمهوری اسلامی در مذاکرات هسته ای و نفر سوم دکتر پزشکیان، متخصص و جراح قلب.

هیأت حاکمه ایران با توجه به تحریم گسترده انتخابات دو ماه پیش تر مجلس، به شدت نگران عدم شرکت و تحریم انتخابات از سوی طیف وسیعی از مردم بود. در نتیجه تلاش کرد با تبلیغ و به کارگرفتن همه امکانات خود مردم را سر صندوق های رأی بیاورد. در قم و دیگر شهرهای مذهبی ایران، مدارس و حوزه های علمیه را برای ایام انتخابات تعطیل و طلبه ها را برای تبلیغ و جلب آرای مردم روانه حوزه های انتخاباتی کردند.

دور اول انتخابات با وجود همه تلاش ها، با حضور بسیار کم مردم در حوزه های انتخابیه به پایان رسید و دو نفر اول به دور دوم راه یافتند. بر سر میزان رأی دهندگان بین مردم و وزارت کشور اختلاف زیادی وجود داشت. در دور دوم، با همه تلاش ها و اصرار رهبر انقلاب و سایر مسئولین بالایی رژیم برای تشویق مردم به شرکت در انتخابات، به گزارش وزارت کشور بیش از ۳۰/۵ میلیون رأی به صندوق ها ریخته

پس از سپری شدن بیش از یک سال دو دلی و دلهره از قطع شماره چاپی «میراث ایران» و تصمیم به انتشار نسخه دیجیتالی آن، بالاخره با ناچاری و غم فراوان به خاطر فشار مالی و استفاده مستمر از ذخیره بازنشستگی، بلا تکلیفی به پایان رسید و نخستین شماره دیجیتالی مجله را به علاقمندان و فاداران هدیه کرده و با شما عزیزان پیمان می بندم تا جایی که امکان داشته باشد، به این راه پر مسئولیت ادامه خواهم داد. از زمانی که بستن نسخه چاپی را در یادداشت قبلی خود خبر دادم، عده ای از دوستداران و خوانندگان گرامی «میراث ایران» با ابراز همدردی و همدلی، برای یاری به ادامه نسخه چاپی قدم پیش گذاشتند و عزیزانی با دلسوزی فراوان و اعلام آمادگی برای یاری به انتشار مجله، باعث دلگرمی کارکنان «میراث ایران» شدند. برخی از خوانندگان گرامی مجله هم جویای مخارج نشر هر شماره شده و پس از اطلاع از مخارج سنگین آن سکوت اختیار کردند. البته مجله «میراث ایران» در طی ۲۸ سال گذشته علاوه بر دادن آگهی های بازرگانی خود به مجله و مشترک شدن تعدادی از علاقمندان برای تداوم کار مجله، از کمک های سه خانواده محترم برای یک بار بهره مند بوده است که هیچگاه محبت ها و یاری های این عزیزان از یاد نخواهد رفت.

اما، تابستان سوزان و گرم امسال شاهد تغییر و تحولاتی در سر تا سر جهان است. در آمریکا تب انتخابات روز به روز بالاتر می رود. کاندید دمکرات ها، رئیس جمهوری کنونی آمریکا آقای جو بایدن با سابقه بیش از ۵۰ سال به عنوان سناتور، معاونت رئیس جمهور و اکنون نیز در مقام ریاست جمهوری در صحنه سیاسی این کشور حضور داشته است. با این حال، طی یک دو سال گذشته، زمزمه عدم تعادل ذهنی ایشان با حدس و یقین سر زبان ها بوده است و این مشکل در مناظره هفته گذشته با رقیب انتخاباتی اش، تعجب و شگفتی همه بینندگان را برانگیخت. دیدن چهره تغییر یافته بایدن در اثر بیماری، حالات و حرکات انکار نکردنی وی و حرف ها و پاسخ های نامفهومش، موجب ترس و نگرانی بیشتر همفکران و هم حزبی هایش شده و هر روز از میزان طرفداران با نفوذش کاسته می شود. از این رو بسیاری خواهان کناره گیری وی و جایگزینی اش با کاندیدی جوان تر و قوی تر هستند. طرف دیگر این انتخابات، کاندید حزب جمهوری خواه آقای دونالد ترامپ، رئیس جمهور سابق آمریکاست. ترامپ نیز با سابقه تجاری و فعالیتش در ساختمان سازی، و برخی کارها و انحرافات شخصی، گرفتاری های قانونی و محکومیت های دادگاهی، و نیز نحوه برخورد و اعتقادات افراطی خود، باعث ترس و وا همه بسیاری از سران دولت های خارجی و مردم آزادی خواه و آزادمنش آمریکا شده است. ترس بسیاری از رأی دهندگان از مقاومت و خودداری آقای بایدن از کناره گیری از انتخابات و فراهم کردن امکان حضور کاندید مناسب تر برای مقابله با آقای ترامپ روز به روز بیشتر می شود. اهمیت انتخابات در آمریکا در این است که با توجه به قدرت تضعیف شده آمریکا در سال های اخیر در صحنه جهانی از یک سو و سایه سنگین آمریکا روی بسیاری از کشورهای دنیا چه در گروه ناتو و اتحادیه اروپا و چه در گروه کشورهای متحدش در آسیا علیه چین و کره شمالی و چه در گروه کشورهای آمریکای لاتین، نتیجه انتخابات امسال برای آینده قدرت جهانی آمریکا بسیار مهم است و انتخاب رهبری شایسته و متعادل برای آمریکا جهت توازن و تعادل جهانی لازم و ضروری است.

از آمریکا و انتخابات چند کشور اروپایی چون انگلستان و فرانسه و اتحادیه اروپا و پیروزی راست افراطی در انتخابات پارلمان اروپا و پیروزی نیروهای متمایل به چپ در فرانسه و انگلستان که بگذریم، انتخابات اضطراری ریاست جمهوری در

شد و دکتر مسعود پزشکیان با کسب بیش از ۱۶ میلیون (۵۳/۶ درصد کل آرا) به عنوان رئیس‌جمهور مشخص شد. کاندیدای رقیب سعید جلیلی هم موفق به کسب بیش از ۱۳/۵ میلیون (۴۴/۳ درصد کل آرا) شد. میزان آرای باطله را هم بیش از ۶۰۰ هزار معادل ۲ درصد آرا اعلام کردند. آرای باطله در دور اول بیش از یک و نیم میلیون بود. با این حساب از نزدیک به ۶۱/۵ میلیون نفر واجد شرایط بنا بر آمار رسمی کشور، نرخ مشارکت در دور دوم انتخابات حدود ۴۹/۸ درصد اعلام شد. در این میان شایعات تأیید نشده‌ای درباره نوشتن نام دکتر پزشکیان توسط رهبر جمهوری اسلامی و ادعای پزشکیان مبنی بر اینکه انتخاب من خواست رهبر بود، برسر زبان‌هاست. و بر اساس این شایعات عده‌ای معتقدند که بدین ترتیب رهبری، سعید جلیلی از اصولگرایان یا برجا و افراطی را نادیده گرفته است. دکتر پزشکیان، یکی از تحصیل‌کرده‌ترین نامزدهای انتخابات و در حال حاضر رؤسای جمهوری ایران است، با این وجود، مهم‌ترین مشکل رژیم ناباوری و عدم اعتماد قاطبه مردم نسبت به حکومت است.

آقای پزشکیان، جراح قلب امروز و دانشجوی افراطی و تندروی دیروز و رئیس دانشگاهی است که افتخارش بستن دانشگاه تیریز به عنوان اولین دانشگاه در نتیجه مثلاً انقلاب فرهنگی بود. «انقلاب» فرهنگی باعث اولین فرار مغزها از کشور، خانه نشین شدن و حتی خودکشی تعدادی از استادان اخراجی و دانشجویانی شد که از ادامه تحصیل محروم شده بودند.

افتخار دیگر آقای پزشکیان در مصدر وزارت بهداشت، ممنوعیت ورود پزشکان مرد برای تخصص مامایی و بیماری‌های زنان بود. این اقدام آقای پزشکیان، که همسرش هم متخصص زنان و مامایی بود، پیروی از فرمان ایت‌الله خمینی و یک آیت‌الله با نفوذ دیگر بود که در جمع عده‌ای از پزشکان گفته بود، امیدوارم آقایان دنبال رشته محترمانه‌تری روند. شایعاتی نیز درباره چگونگی معاینه زنان توسط پزشکان مرد از قول خمینی بر زبان‌هاست که نمی‌دانم تا چه حد صحت دارد.

بیش از چهار دهه است که ۵۱ درصد جمعیت ایران یعنی زنان و دختران شجاع و دردکشیده که بیشترین جمعیت دانشجویان و دانش‌پژوهان دانشگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، از بسیاری لحاظ از حقوق برابر با مردان محروم‌اند. و به‌ویژه در آزادی‌های فردی برای انتخاب پوشش به‌شدت مورد تعرض مأمورین حکومتی قرار می‌گیرند. زنان همچنین برای احراز شایسته جایگاه علمی و تخصصی خود با تبعیض‌های بسیاری مواجهند. با این حال، آنها هرگز در چند دهه اخیر از مبارزه و تلاش برای احقاق حق‌شان از پای ننشسته و از هیچ‌گونه جانفشانی و فداکاری دریغ نکرده‌اند.

انرژی زنان شجاع ایران، به جای استفاده در کارهای تولیدی، اقتصادی و اجتماعی با احراز پست‌های متناسب با لیاقت و توانایی‌هایشان در سطوح مختلف مدیریت کشور، نباید صرف پوشاندن یا نپوشاندن چند تار مو شود. زنانی که تا به حال دو بار برنده جایزه نوبل بوده‌اند؛ زنانی که تا به حال دو بار به فضا رفته‌اند؛ زنانی که در میدان‌های علمی، ورزشی و هنری در سطح جهان بارها شایستگی خود را به اثبات رسانده‌اند. زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشور، سرمایه‌های هنگفتی برای رشد و شکوفایی ایران هستند. حل مسایل مربوط به زنان یکی از چالش‌های رئیس‌جمهور جدید است که در مناظرات انتخاباتی خود هم وعده‌های زیادی داده است. اگر روش دولت جدید برای مهار این بخش عظیم و کارآمد جمعیت همچنان استفاده از زور به دست مشت‌های مزدور و قلدر برای تحمیل حجاب بر سرشان باشد، می‌توان انتظار داشت که نه تنها اندک محبوبیت جناب پزشکیان به دلیل‌های حرف‌های فریبنده انتخاباتی در مخاطره قرار خواهد گرفت، بلکه بحران‌هایی شبیه پاییز ۱۴۰۱ می‌تواند کشور را با وضعیت خطرناکی مواجه سازد.

بستن بودن درهای کشور، فشارهای خارجی و ستیزهای بی‌پایان و فرسایشی

از دیگر مسایل مهمی هستند که بالاخره باید پایانی داشته باشند. ایران چگونه نمی‌تواند با این همه سرمایه انسانی، منابع طبیعی و استعدادهای درخشان کشوری مستقل باشد و روابطش با دنیا را بدون وابستگی به شرق یا غرب، بهبود بخشد و زخم‌های کهنه را مرهم گذاشته و درمان کند؟ روسیه (کمونیست سابق)، چین کمونیست، هندوستان، ویتنامی که سالیان دراز با فرانسه (استعماری) و آمریکا جنگید، بالاخره با بازکردن درها، روابط اقتصادی، مالی و سیاسی‌شان را با دشمنان سابق خود برقرار کرده‌اند و برای بهبود وضع اقتصادی خود از آن سود برده‌اند و همچنان هم به رقابت‌های اقتصادی و علمی‌شان در جهان ادامه می‌دهند. متأسفانه بسیاری از سران ایران پس از گرفتن قدرت کاری جز بر باد دادن سرمایه‌های هنگفت همگانی و پرکردن جیب خود، خانواده و دوستان‌شان کار عمده‌ای برای کشور نکرده‌اند. درآمد نفتی ایران در زمان احمدی‌نژاد ۸۰۰ میلیارد دلار بود. معلوم نیست این رقم که از تاریخ اکتشاف نفت در ایران تا امروز بی‌نظیر بوده، کجا رفته است و کسی هم نبوده و نیست که دولت وی را بازخواست کند. احمدی‌نژاد با کتمان هولوکاست و سایر حرکات نمایشی‌اش، بزرگ‌ترین خدمت را به دولت اسرائیل و آمریکا کرد و با خطرناک نشان دادن ایران و ایرانی برای آمریکا و اسرائیل یک وسیله تبلیغاتی فراهم کرد که تا امروز از قبل آن سودهای نظامی و مالی فراوانی به دست آورده‌اند.

به‌هر حال امیدوارم، همان‌گونه که انسان‌ها در مراحل مختلف زندگی از نظر فکری، اجتماعی دچار تغییر و تحول می‌شوند، آقای پزشکیان هم آن جوان انقلابی-مذهبی افراطی دیروز نباشد و با گذشت زمان و سفید شدن موهایش، و تجارب حرفه‌ای و سیاسی‌اش، امروز مردی معتدل‌تر و شایسته‌تر برای حکومت و اداره ایران باشد. امیدوارم حساب بسیاری از ناظرین بدبین و ناامید به تغییر و تحول مناسب مثبت در ایران اشتباه باشد و آقای پزشکیان بتواند با اراده و تصمیم قاطعانه در مقابل مافیای اقتصادی که کنترل شاهراه‌های مالی و اقتصادی ایران را در دست دارند، در هر لباس یا جایگاهی ایستادگی کند. عقاید قشری متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش را کنار بگذارد و با پرهیز از کسبانی که تصویری می‌توان نظام را با دستورات نهج‌البلاغه و قرآن حفظ کرد، برای ساختن ایرانی نوین و پرافتخار تلاش کند.

بسیاری از آنهایی که خواستار ادامه رژیم کنونی هستند، ادعا می‌کنند که این همه جوانان تحصیل‌کرده و نخبه‌ای که پس از خروج از ایران در کشورهای متمدنی می‌درخشند، همه در همین حکومت اسلامی به مدرسه و دانشگاه رفته‌اند و این نشانه‌ای از دستاوردهای جمهوری اسلامی است. پاسخ به این خوش‌بینان این است که این رژیم کنونی نیست که این استعدادها را پرورش داده است، بلکه نتیجه تلاش شبانه‌روزی و پشتکار دختران و پسران جوانی است که با وجود همه فشارها، محرومیت‌ها، ناکامی‌ها، دست‌تنگی‌های مالی، با استفاده از پیشرفت‌های فن‌آوری و علمی در جهان و ایران و دنیای عجیب و غریب و شگفت‌انگیز اینترنت، تحصیلات عالی خود را به پایان می‌رسانند. اما با نهایت تأسف به محض باز شدن دریچه‌ای، به خاطر نداشتن امید به آینده خود و نبودن امکان اشتغال مناسب با تحصیلات‌شان، راه گریز و مهاجرت از ایران را انتخاب می‌کنند. اگر آمارها درست باشد، مهاجرت حدود ۶ میلیون ایرانی به کشورهای مختلف جهان، به ویژه آمریکا، اروپا، استرالیا، نیوزیلند و کانادا، بزرگ‌ترین موفقیت‌های علمی و اقتصادی را نصیب این کشورها کرده است. این روزها راه‌روهای سیلیکون ولی، پراز مخترعین و متخصصان برجسته اینترنت و هوش مصنوعی ایرانی است.... بخش عظیمی از این سرمایه انسانی می‌توانست و می‌تواند در خدمت عمران و آبادانی کشور دوست داشتنی ما ایران باشد. به امید آن روز!



پاسخ به نقد کتاب عبداله‌ها

دوست فرهیخته جناب دکتر احکامی گرامی

از ارسال اظهار نظر یکی از خوانندگان میراث ایران (کیکاس هومان) در مورد کتاب عبداله‌ها فرزند ایران بسیار سپاسگزارم و برای وقتی که ایشان صرف نگارش مقاله خود فرموده اند احترام قلبی خود را حضورشان تقدیم می‌دارم. بنده امیدوار بودم نقد ایشان در مورد موضوع اصلی کتاب یعنی نقش پایمال شده بابیان و بهائیان در نهضت روشنفکری ایران باشد که چالشی در برابر تمامی روایات مشروطه از آغاز تا امروز است. اگر از رضا شاه در این کتاب سخنی به میان آمده برای پایمال کردن خدمات آن مرد بزرگ به ایران، بلکه برای نشان دادن قدرت ملایان و نمونه‌ای از تساهل و ناتوانی دولت‌ها در برابر خواسته‌های سیری ناپذیر ایشان بود. در مورد بستن مدارس بهائی به دستور رضا شاه که خواستار دلایلی بیشتر شده‌اند، شرح مفصل‌تری در کتاب «صد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی» آورده‌ام که نویسنده محترم آن مقاله می‌توانند به آن مراجعه فرمایند. در مورد چگونگی تاسیس و اداره این مدارس که با چه زحمات و خون دلی همراه بود کتاب «مدارس فراموش شده» تالیف آقای سلی شاهور نیز در اینترنت قابل دسترسی است.

در ضمن، از ارسال لینک معرفی کتاب بسیار سپاسگزارم. آن را به مانند ایمیل قبلی که شامل همه مجله بود برای بسیاری از دوستانم فرستادم و می‌دانم آنان نیز آن را به اشتراک خواهند گذارد. این امر سبب آشنایی بیشتر هم‌میهنان با نشریه ارزشمند و گرانقدر «میراث ایران» خواهد بود.

مصاحبه سرکار را در مورد هویت ایرانی گوش دادم و از آن بسیار آموختم.

تندرستی و شادکامی آن دوست نادیده را آرزو مندم.

با مهر و ارادت، فریدون وهمن

استاد عزیزم

درد بر شما عالی بود. مجله و متن‌های آن می‌دانم که خیلی سخت است.

بهترین‌ها را برایتان آرزو می‌کنم.

با احترام، فریده معتکف

انتشار دیجیتالی «میراث ایران»

دکتر احکامی عزیز

آگاه شدم که از تابستان امسال مجله را فقط به صورت دیجیتالی منتشر می‌کنید. با آنکه من هم از اول سال ۲۰۲۵ آزادی را به صورت دیجیتالی منتشر خواهم کرد، ولی برای «میراث ایران» که به مراتب قدر و منزلتش بیش از مجله آزادی است بسیار متأسف شدم. درست است که باید با پیشرفت‌های روز خود را تطبیق دهیم، اما بسیاری از خوانندگان که دسترسی به اینترنت ندارند، از خواندن آن محروم خواهند شد. برای شما و ادامه راه «میراث ایران» آرزوی روزهای بهتری دارم.

ارادتمند، مرتضی پاریزی

مدرسه دهخدا

فصل نامه محترم «میراث ایران»

سلام و عرض ارادت. من مهری طوماری هستم که مدرسه فارسی دهخدا را به مدت ۳۴ سال در شهر سن خوزه ایالت کالیفرنیا اداره می‌نمایم. ولی رسماً معلم بچه‌ها هستم و هفته‌ای ۴۰ ساعت به تدریس زبان فارسی مشغولم. مدرسه فارسی دهخدا با دانش‌آموزانی که از سن ۳ سالگی شروع به آموزش می‌کنند و پدر و مادرهایی که همراه فرزندان‌شان به مدرسه می‌آیند و به آموزش مشغول هستند، یک مجموعه ۱۵۰ نفره را تشکیل می‌دهند. معلم‌های فارسی بیشتر از ۳۰ سال است با این مجموعه همکاری می‌کنند. یک معلم آمادگی جوان هم که دانش‌آموزان ۳-۵

ساله را با زبان فارسی آشنا می‌کند و ساعت‌های دلپذیری را برایشان فراهم می‌کند. یک معلم نقاشی، که تحصیل کرده هنر است و در کلاس هایش معجزه می‌آفریند و معلم پیانویی که با هنرجویانش علاوه بر آموزش، رفتاری دوستانه و مؤدبانه دارد. مدرسه فارسی دهخدا با بهره‌گیری از اسم علی اکبر دهخدا، بزرگ مرد زبان و ادبیات فارسی دین خود را به این انسان والای زبان و واژه‌نامه ادا کرده است. حالا نوه‌های ما هم به مدرسه می‌آیند. دانش‌آموزانی که پدر و مادرشان هم در این مدرسه آموزش زبان فارسی داشته‌اند. و من یک تنه شاهد این همه دلدادگی و دلبستگی و دوست داشتن‌ها بوده‌ام و به خودم دست مریزاد می‌گویم و آفرین.

آیا احساس خوشبختی می‌تواند از این بالاتر باشد؟ اگر این طور نبود، امکان نداشت که می‌توانستم ۳۴ سال را در این محیط دوست‌داشتنی دوام بیاورم. زندگی با بچه‌ها، دنیایی است از هیجان، دوست داشتن و دلبستگی. این مروری کوتاه بود بر ۳۴ سال زندگی در دهخدا. اگر مایل بودید اطلاعات بیشتری داشته باشید و دهخدا را بیشتر بشناسید با من تماس بگیرید. مدرسه‌ای که خوانندگان حال و آینده مجله‌ها و روزنامه‌های ایران را آموزش می‌دهد. بینندگان فیلم‌های ایران را آموزش می‌دهد. مدرسه‌ای که در طول ۳۴ سال بزرگ‌ترین نوروزهای سراسر دنیا را برگزار می‌کند. ماه مارس هیجانی وصف‌نشده‌ای در مدرسه داریم. تمام تکالیف شب بچه‌ها درباره نوروز است. از خانه تکانی تا سیزده بدر.

جشن نوروز مدرسه را با بیش از ۷۰۰ نفر و حضور ۲۰۰ دانش‌آموز روی صحنه برگزار می‌کنیم. آنها نمایش هفت‌سین اجرا می‌کنند. رقص‌های مناطق ایران را اجرا می‌کنند. آهنگ‌های زیبای ایرانی را به صورت گروهی و کرا اجرا می‌کنند. و چه زیباست این تمرین‌های قبل از اجرا.

کارتان را قدر دانم. مهری طوماری

دریافت رایگان «میراث ایران»

جناب دکتر احکامی، امروز شماره جدید «میراث ایران» به دستم رسید (بدون پرداخت حق اشتراک!) با نهایت شرمندگی پس از فرستادن شعر «مرغ توفان»، پیشگفتار شما را خواندم و از آنچه نوشته بودم خجالت کشیدم.

من در زمان انقلاب، همراه با دوست مشترک مان، بهروز، پنجشنبه‌ها به منزل شادروان بختیار می‌رفتیم و در دوران کوتاه حکومت ایشان که گاه خود را «مرغ توفان» می‌نامیدند، اندک همکاری در امور اداری بیمارستان‌ها را از من خواسته بودند و هزار افسوس! شعر زیر را در آن دوران سرودم که شاید مناسب انتشار باشد:

مرغ توفان

بیچاره بختیار: بخش نبود یار / خبری ندید مرغک توفان ز روزگار
شد آشیانه‌اش بر باد انقلاب / یک عمر آرزو: چون نقش شد بر آب
حلقش درید شیخ! دستش شکست شاه / از بهر دوستان افسوس ماند و آه
دور از دیار و یار مردانه ماند و مرد / بر دوست تکیه کرد اما فریب خورد
نامردمی ببین! در جمع دوستان / جلاد می‌شود در خانه میهمان
از کعبه تا خمین؛ بلفاست تا به چین / کشتار و نفرت است؛ آیین و رسم دین
ز اسلام تا مسیح؛ زرتشت یا یهود / گر نقش مهر داشت؛ بنیاد ظلم بود
مذهب بهانه‌ایست در دست ناکسان / باید ز ریشه کند؛ بنیاد کرکسان
اسکندر و مغول ایران بسوختند / با دست خائنان؛ لب‌ها بدوختند
تابوده بود و هست انسان رذل و پست / چشمی که می‌گریست، قلبی که می‌شکست
ای «بختیار» تو؛ مردانه زیستی / از کهکشان عشق تا عمق نیستی
تا من؛ و تو منیم؛ بی خاک و میهنیم / ز جری که می‌کشیم؛ جانی که می‌کنیم
بی راهه می‌رویم چون چشمه سار خرد / زین تشنه لب کویر؛ کس جان بدر نبرد
مسعود علی پور



خبرها

پسر بچه‌ای که ۲۹ سال پیش دوست داشت فاطمه معتمد آریا مادرش باشد همکاری این دو بازیگر پس از سال‌ها



به گزارش همشهری آنلاین، فاطمه معتمد آریا بازیگر ایرانی بعد از تجربه داوری در فستیوال ونیز و چندین فستیوال بین‌المللی دیگر، رئیس هیئت داوران فستیوال آمیکورتی ایتالیا شد و حسین سلیمانی بازیگر سینما بعد از گذشت ۲۹ سال از تجربه بازی در کنار فاطمه معتمد آریا در فیلم سینمایی مهر مادری، در جایگاه داوری در کنار این هنرمند خواهد بود.

فستیوال آمیکورتی ایتالیا به مدیریت اینتریتا روسی، تهیه‌کننده و کارگردان هنری ایتالیایی و رئیس فستیوال، هر سال از تاریخ ۲۵ تا ۳۰ ژوئن در ایتالیا برگزار می‌شود. آمیکورتی در ۶ بخش فیلم کوتاه، فیلم بلند، فیلم کوتاه بین‌المللی، موزیک ویدئو برگزار می‌شود و در روز ۲۹ ژوئن در اختتامیه فستیوال جوایز برندگان با حضور عوامل فیلم و هیئت داوران اهدا خواهد شد.

خطر تخریب نقش رستم، تخت جمشید و میدان نقش جهان به دلیل فرونشست زمین

به گزارش روزنامه اعتماد، بیت‌اللهی با در معرض خطر دانستن آثار تاریخی مانند نقش رستم و شهر پارسه و تخت جمشید و میدان نقش جهان گفت که «بهره‌برداری بی‌رویه از سفره‌های آب زیرزمینی» نقش رستم و تخت جمشید را در خطر فرونشست زمین قرار داده است. این کارشناس حکومتی شهرسازی گفت که «ترک خوردگی‌ها در میدان نقش جهان مشهود است» و طی بازدید که از میدان نقش جهان و مسجد جامع داشته است «پشت مسجد و در قسمتی که ورود بازدیدکنندگان ممنوع است، ترک خوردگی در کاشیکاری‌ها و ترک خوردگی و اعوجاج در ستون‌ها» دیده می‌شود. او با اظهار نگرانی از این که بعضی از پل‌های اصفهان دچار آسیب‌های ناشی از فرونشست شده‌اند، افزود «حدود ۳۵۰ مسجد در پهنه‌های فرونشستی است» در حالی که «تعدادی از این مساجد، بناهای تاریخی محسوب می‌شوند.»

بیت الهی، آثار تاریخی یزد و سمنان و کرمان را هم در معرض فرونشست دانسته و گفت که این آثار تاریخی «سازه‌های فاقد اسکلت مهندسی هستند» و با خشت و آجر ساخته شده‌اند «این مصالح هم گسستگی دارند و بر اثر کشش، به راحتی ترک می‌خورند.» فرونشست زمین یک عامل انسانی است و «مصرف بی‌رویه آب، با آبیاری‌های هدرده و کشت محصولات پر آب بر، با حفری رویه چاه‌های مجاز و غیرمجاز و استخراج آب زیر سطحی» از دلایل بالا رفتن خطر تخریب بناهای تاریخی است.

سال‌ها است کنشگران مدنی و زیست محیطی، چه در داخل و چه در خارج از ایران، نسبت به برداشت بی‌رویه از سفره‌های آب زیرزمینی و فرونشست زمین هشدار می‌دهند. در دی ماه سال ۱۴۰۲، رئیس سازمان نقشه‌برداری متوسط نرخ فرونشست ایران را پنج برابر میانگین جهانی عنوان کرد و گفت که متوسط فرونشست در ایران به ۱۵ سانتی متر رسیده است. با این حال به نظر می‌رسد در این سال‌ها هیچ‌گونه اقدام جدی در این رابطه صورت نگرفته است.

انجمن قلم آمریکا: ایران دومین زندان بزرگ در جهان برای نویسندگان است



به گزارش رادیو فرانسه، انجمن قلم ایالات متحده آمریکا با انتشار تازه‌ترین گزارش خود از «شاخص آزادی نوشتن» در سراسر جهان در سال ۲۰۲۳ میلادی، اعلام کرد که جمهوری اسلامی ایران پس از کشور چین دومین زندان بزرگ در جهان برای نویسندگان به شمار می‌رود. طبق گزارش انجمن قلم آمریکا سوم مه/۱۴ اردیبهشت ماه، گفته می‌شود، جمهوری اسلامی

ایران سرکوب نویسندگان و آزادی‌بیان‌ها را پس از آغاز جنبش زن، زندگی، آزادی تشدید کرده است. طبق آمار منتشر شده در گزارش اخیر، حکومت ایران در سال ۲۰۲۳ میلادی، دست کم ۴۹ نفر از نویسندگان ایرانی را به اتهام حمایت از این جنبش بازداشت کرده است.

در بخشی از گزارش انجمن قلم آمریکا آمده است که «با توجه به تاریخچه سرکوب شدید و مستمر نویسندگان در ایران که پس از جنبش زن، زندگی، آزادی افزایش یافت، جای تعجب نیست» که ایران کشور برای دومین سال پیاپی دومین زندان بزرگ برای نویسندگان در جهان محسوب شود. این نهاد به نقل از کانون نویسندگان ایران نوشته است که آنیسا اسداللهی، مترجم، کیوان مهتدی، مترجم و نویسنده، مهوش ثابت، شاعر و معلم، آنیسا اسداللهی، مترجم، سروناز احمدی، روزنامه‌نگار و مترجم، سعید مدنی، نویسنده و پژوهشگر، و مهدی بهمن،



نویسنده در زندان‌های جمهوری اسلامی محبوس هستند. همچنین، کارین دویچ کارلکار، مدیر برنامه‌های «آزادی بیان در معرض خطر» در انجمن قلم آمریکا در گزارش اخیر این نهاد تأکید کرده است که سرکوب شدید و مستمر نویسندگان در ایران موجب خودسانسوری نویسندگان ایرانی شده است. به گفته وی، شمار زیادی از نویسندگان ایرانی به همین دلیل مجبور شده‌اند از کشور خود فرار کنند.

انتصاب یک ایرانی‌تبار به سمت فرمانده ناوگروه ضربتی ۲ ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا



دویچه وله: بر اساس اعلام فرماندهی مرکزی ایالات متحده آمریکا (سنتکام)، یک نظامی ایرانی‌تبار به نام دریادار کیوان حکیم‌زاده به سمت فرمانده ناوگروه ضربتی ۲ ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده منصوب شده است. سنتکام در حساب کاربری اکس (توییتر) خود ضمن اعلام این خبر افزود که «فرماندهی ناوگروه ضربتی ۲

اینک در دستان بسیار توانمند قرار گرفته است». این ناوگروه در سال ۱۹۳۱ میلادی تأسیس شده و ۹ اسکادران را در بر می‌گیرد که در حال حاضر زیرمجموعه ناوگان پنجم ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می‌شود. مأموریت این ناوگروه، پشتیبانی از امنیت و ثبات در حمل و نقل دریایی در منطقه عنوان شده است. این ناوگروه همچنین در جریان عملیات ایالات متحده آمریکا در نبرد علیه داعش در سال ۲۰۱۴ میلادی نیز شرکت داشت. حکیم‌زاده متولد دهه ۱۹۶۰ میلادی در ایالت تگزاس آمریکا از پدری ایرانی و مادری آمریکایی است. این نظامی ایرانی‌تبار اگرچه در کودکی به ایران رفته بود اما خانواده او در پی وقوع انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ مجبور به ترک کشور و بازگشت به آمریکا شده بودند. دریادار حکیم‌زاده در رشته مهندسی برق و در دانشگاه کارنگی ملون تحصیل کرده و در سال ۱۹۹۲ در بخش آموزشی نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا مشغول به کار شده است. او همچنین مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه اولد دامپتون، کالج جنگ دریایی و دانشکده مطالعات بین‌المللی پیشرفته در دانشگاه جانز هاپکینز اخذ کرده است. این نظامی ایرانی‌تبار سابقه بیش از ۳۱۰۰ ساعت پرواز دارد و پیش از این فرماندهی عملیاتی اسکادران‌های نیروی دریایی در ناوهای یواس اس هری ترومن و یواس اس مونت ویتنی را برعهده داشته و نیز در ناو یواس اس جان سی. استتیس به عنوان افسر اجرایی خدمت کرده و تحلیلگر جنگ ضربتی و دستیار اجرایی در مأموریت‌های نظامی پنتاگون بوده است. او همچنین تاکنون به پاس خدمات خود موفق به دریافت مدال لژیون شایستگی، ستاره برنز و مدال خدمت شایسته دفاعی شده است.

کشف مهره‌های شیشه‌ای ایرانی در «پمپی بریتانیا»

بی‌بی‌سی: تمامی شیشه‌هایی که استفاده شده بودند راهی طولانی را از محل ساختشان طی کرده بودند- احتمالاً جایی در ایران امروزی متخصصان می‌گویند شیشه به کار رفته در ساخت مهره‌های پیدا شده در یک محوطه باستانی ماقبل تاریخ که به «پمپی بریتانیا» شهرت دارد، احتمالاً در ایران تولید شده بود. این کشفیات بخشی از اقلام کمابیش سالمی هستند که در روستایی سوخته با قدمت ۳۰۰۰ سال در معدنی نزدیک شهر پیتربورو در شرق انگلستان از زیر خاک بیرون آورده شده‌اند. مهره‌هایی از جنس قلع، پلمه‌سنگ، کهریبا، سرامیک لعاب‌دار و لای سنگ نیز پیدا شده است. الیسون

شریدان، کارشناس جواهرات ماقبل تاریخ، می‌گوید که بقاء این اشیاء در این محوطه که با نام «ماست فارم» شناخته می‌شود «عمیقاً هیجان‌آور» است. به گفته دکتر شریدان، این کشفیات نشان می‌دهند که ساکنان ماست فارم «روابطی واقعاً بین‌المللی» داشتند.

او می‌گوید «بعضی از این مهره‌ها را احتمالاً از شمال بریتانیا و حتی ایرلند آورده بودند، در حالی که شیشه از راهی خیلی خیلی دور از آن سوی دریاها آمده بود.» باقی‌مانده اقامتگاهی متشکل از حدود ۱۰ خانه چوبی گرد که روی پایه‌های چوبی بر فراز یک رودخانه ساخته شده بودند بین سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ توسط واحد باستان‌شناسی کمبریج کشف شد.

تصور می‌شود که ۵۰ تا ۶۰ نفر در این روستا زندگی می‌کردند، اما مشخص نیست که چرا در سال ۸۵۰ پیش از میلاد در آتش سوخت. دلیل بقاء این اقامتگاه و محتویاتش این بود که در آبرفت کف رودخانه فرو رفت.

اما جونز، کارشناس صنایع ماقبل تاریخ، از مهره‌های یافته‌شده در این محوطه نسخه عینی ساخته است به نوشته دکتر شریدان و همکارش جولیان هندرسون این محتویات شامل «بزرگترین مجموعه مهره‌های شیشه‌ای متعلق به اواخر عصر برنز می‌شود که در بریتانیا پیدا شده است.»

یافته‌های آن‌ها بخشی از محتوای ارائه شده در گزارش گردنبد و مهره‌هایی بود که توسط موسسه مک‌دونالد برای پژوهش‌های باستان‌شناختی منتشر شد و حاوی نتایج آنالیزهای پسا حفاری بود. نتیجه‌گیری پروفیسور هندرسون، کارشناس فناوری‌های باستانی در دانشگاه ناتینگهام، این بود که شیشه‌ای که در ساخت ۴۸ تا از این مهره‌ها استفاده شده بود به احتمال خیلی زیاد از ایران آمده بود، در حالی که منشأ شیشه مهره ۱۴۹م مصر بود. شیشه شبیه قطره اشک که ۲۳ میلیمتر طول دارد و گمان می‌رود که محصول جانبی فرایند تولید شیشه باشد نیز بین کشفیات بود و به گفته پروفیسور هندرسون و دکتر شریدان در عصر برنز بریتانیا «بی‌نظیری» است. الیسون شریدان می‌گوید که بعضی از این مهره‌ها «تقریباً همان جایی که بودند دفن شدند و برای همین می‌دانیم که به چه ترتیبی نخ شده بودند»

دکتر شریدان، کسی که مهره‌های غیر شیشه‌ای را بازمینی کرد، می‌گوید «مهره کهریابی خیلی سریع توجه را جلب کرد چون که سالم باقی ماندن آنها واقعاً خارق‌العاده است. کهریبا معمولاً می‌سوزد.»

این مهره «نیم‌سوز» احتمالاً از اسکاندیناوی آورده شده و شاید در ایرلند به شکل مهره درآمده بود. او می‌گوید «مهره‌ای هم هست که از سرامیک لعاب‌دار ساخته شده است که تنها نمونه از اواخر عصر برنز در بریتانیا محسوب می‌شود. مهره قلعی هم بسیار نادر است چون قلع معمولاً زنگ می‌زند و سالم نمی‌ماند.» این حفاری را با شهر رومی پمپنی در جنوب ایتالیا مقایسه کرده‌اند که در سال ۷۹ پس از میلاد به خاطر فوران آتشفشان سوخت، چرا که پنجره‌ای است به زندگی در عصر برنز درست هنگامی که آن دوره داشت به پایان می‌رسید.

در سوگ دوستان

رامین که گلی بود چنان شاخه شمشاد
یادش بجز از گلبن و بستان نتوان کرد
تا باد بلاخیز خزان زد به بهارش
افسوس که جز شکوه به دوران نتوان کرد
جز صبر و شکیبایی و ایمان و صبوری
آسوده دگر حال پریشان نتوان کرد
آخر به سحر می رسد این شام سیه فام
دل را که ز امید پشیمان نتوان کرد
یاد گل رامین به دل هرمز و ویداست
خاموش چنین شعرونه نتوان کرد

دل آرامی

درود بر دکتر احکامی گرامی!
آگاه شدم که بر دلتان غمی نشسته است. در این زمینه باشما همدلی و همدردی می کنم. دانستم که مادر فرهیخته و ارجمندتان را از دست داده اید. برای ایشان شادی روان، و برای شما شکیبایی آرزو می کنم.

ژاله دفتریان

درگذشت دکتر دارا وحید



با نهایت تأسف یکی از محبوب ترین و دوست داشتنی ترین همکلاسی های دوران دانشکده پزشکی تهران، دکتر دارا وحید را از دست دادیم.

دکتر وحید یکی از جراحان بنام عروق در ایالت لوئیزیانا در شهر اوکلیدیل بود. وی پس از درگذشت آناهیتا، فرزند دلبندش و همسرش به شهر ستافه کوچ کرد و متأسفانه پس از یک دوره بیماری در بیمارستان درگذشت.

دارا بسیار شیرین زبان، رفیق دوست، شوخ طبع و مهربان بود. دکتر وحید علاوه بر جراحی، پزشکی دلسوز و همسر و پدری نمونه بود و عشق و علاقه زیادی به پرواز و ساختن و به کار انداختن موتورهای کوچک داشت.

به رضا وحید و همسرش، نوادگان، دوست صمیمی اش دکتر هرمز محتشمی، دیگر اعضای خانواده و همکلاسی های او صمیمانه تسلیت می گویم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

درگذشت دکتر رامین قبادی



درگذشت شادروان دکتر رامین قبادی را به دوستان گرامی خانم منیژه قبادی، دکتر فریدون قبادی، به خواهر و برادر و فرزندان دکتر قبادی و دیگر اعضای خانواده قبادی، امامی و بازماندگان صمیمانه تسلیت می گویم.

دکتر رامین قبادی جراح حاذق استخوان، انسانی نیکو سرشت و شخصیتی مهربان و دوست داشتنی بود.

در رثای چنین انسان وارسته و

ارزنده، چه بهتر که از سروده دکتر هرمز منصوری، که تحمل از دست دادن رامین عزیز، برای او ویدای عزیز هم آسان نیست، بهره می گیریم.

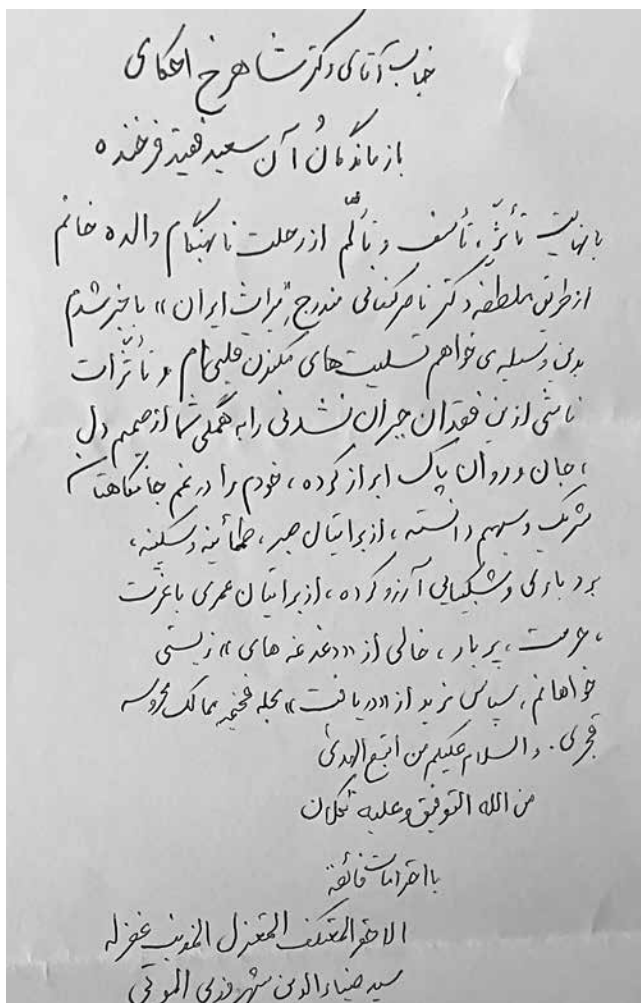
ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

داغ دیده

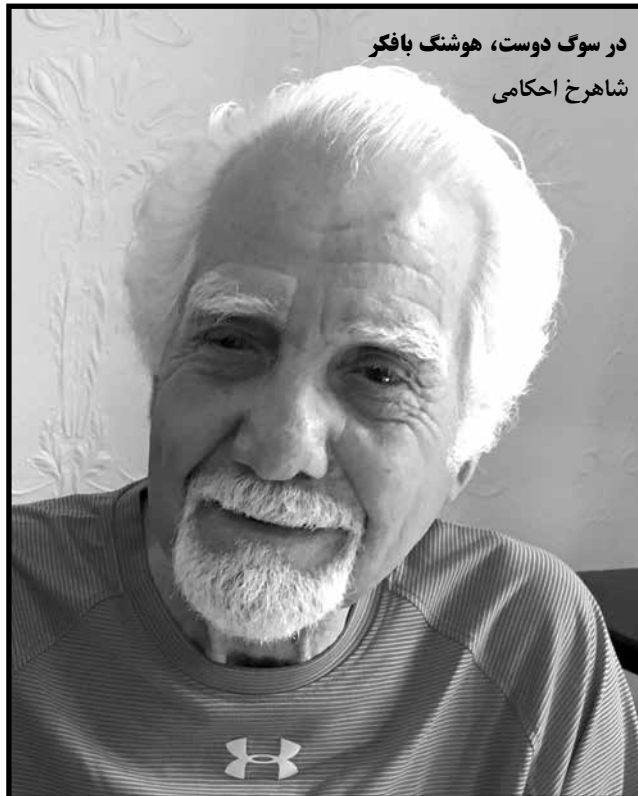
تقدیم به دوست نازنین، دکتر فریدون قبادی و خانم منیژه قبادی در رثای شادروان دکتر رامین قبادی.

هرمز منصوری

دردی است در این سینه که درمان نتوان کرد
آهی است در این کوره که پنهان نتوان کرد
آخر چه توان گفت که این داغ جگرسوز
تاریشه نسوزاند، آسان نتوان کرد
شرح دل ماتم زده با کس نتوان گفت
وصف دل آشفته و ویران نتوان کرد
تقدیر چو بگذشت، چنان بخت که برگشت
در رفیع بلاکوشش چندان نتوان کرد
آن گوهر تابنده که با دست اجل رفت
افسوس و صد افسوس که جبران نتوان کرد



در سوگ دوست، هوشنگ بافکر
شاهرخ احکامی



هوشنگ عزیز، در پرواز نابهنگام و خیال آمیزت، راهی را انتخاب کردی که شاعر محبوبیت هوشنگ ابتهاج (سایه) می خواست و می گفت: «مرگ در هر حالتی تلخ است / اما من / دوست تر دارم که چون از راه درآید مرگ / در شبی آرام چون شمع می شوم خاموش....» پروازت هم نظیر رفتار معصومانه و آرام و بی دردسر برای دوستداران و نزدیکان بود که به تو عشق می ورزیدند و دوست داشتند و ستایشات می کردند.... به تو عشق می ورزیدند چون انسانی عاشق پیشه بودی و انسان ها را دوست می داشتی و برای آنها آرامش و مهر می آفریدی و از هرگونه فداکاری دریغ نداشتی.... ترا دوست داشتند، چون که مخلوقی دوست داشتنی بودی، مهربانی و دلسوزی ات برای آنها بی مثال و بی نظیر بود....

تورا ستایش می کردند چون نمونه یک انسان کامل، با گذشت و بی همتا بودی.... پروازت در ۲۴ ساعت گذشته، چنان غم و افسردگی در میان دوستانت پراکنده و احساسات و تأثرات بی ماندنی را سبب شده که در منابع گوناگون منعکس شده اند. بازتابی بی سابقه و نشانه ای از تأثیر اندر زها، نوشته ها و اندیشه های که بسیاری را مفتون و شیفته می کرد.... جایت در این مدت کوتاه بسیار خالی است با این وجود دیدن اینکه نامت و یادت چنین ماندنی است، غم و اندوه مرا به نوعی خشنودی بدل کرده است.... از همان دوران دبیرستان، طبع و مرام آزادی خواهانه ات از تمام هم سالانت متمایز بود. خوب به یاد دارم که دبیر ادبیات مان آقای طبیبانی به پیشنهاد من موضوع انشا را «آزادی زن» انتخاب کرد و من با آشنایی از

خلقیات تو و اینکه چقدر دوست داری زن و مرد، هر دو حتی در آن محیط کوچک قوچان آزاد و برابر باشند، منتظر نوشته ات بودم. در آن روز پس از آنکه به شیوایی درباره آزادی زنان صحبت کردی و احساسات همکلاسی ها را برانگیختی. من دانسته و آگاهانه از جواد فاضل، نویسنده معروف آن زمان گفتم: «آزادی، آزادی محو و نابود باد، چنین آزادی ای که شما زنان را به خود مفتون کرده است». (من که مطلب بیشتر از این جملات تهیه نکرده بودم، هنوز داشتم به حرفم ادامه می دادم که تو برافروخته و غیرتی شدی و خشمگین خطاب به آقای طبیبانی، تقاضا کردی تا حرف های مرا متوقف کند، چرا که احساس کردی به زنان توهین شده است.

غافل از آنکه من قصد شیطنت داشتم. گفتم، می خواستم بدانم هوشنگ تا چه اندازه در گفته هایش صادق است. تو آن روز صداقت و راستی و درستیت را و ایمان به آنچه را که اعتقاد داری، نشان دادی و آن صحنه و برخورد جوانمردانه ات پس از گذشت بیشتر از ۷۰ سال هنوز در خاطرم زنده است و ایمان و ارادت من از آن زمان به تو پایدار مانده است....

نوشته های تو از سال های آغازین «میراث ایران» که به صورت خاطرات و زندگی نامه ای بود، خوانندگان و علاقمندان زیادی را جذب کرد و تحسین استادان ادبیات فارسی، چون شادروان یارشاطر را در پی داشت. فداکاری هایت در آبادانی و سازندگی الشتر همیشه ماندنی و زبازند تمام کسانی است که با کارهای تو آشنا بودند.

تو سیمرغی بودی که هر یک از دوستانت نیازی به کمک و یاری داشتند، زال گونه با سوزاندن پری از تو، به کمک و یاری آنها می شتافتی.... همیشه نگران احوال دوستان نزدیکان بودی و هیچگاه شکایت و ناله ای از روزگار یا نامردی و نامردمی اطرافیان به خودت نداشتی.... پروازت چنان مراد رمانم و اندوهی عمیق فرو برده که بیش از این توانایی نوشتن ندارم و به قول شفیع کدکنی:

تو خامشی، که بخواند؟

تو می روی، که بماند؟

که بر نهالک بی برگ ما ترانه بخواند؟

هوشنگ عزیز، روانت شاد و یادت پایدار باد.

تارای عزیز، تسلیت و همدردی ناهید و مرا ببذیر و به مادر ارجمند و عموی گرام، مهندس خسرو بافکر، خانم شهناز بافکر، و تمام وابستگان و نزدیکان و دوستان ابلاغ کن.

دوستدارت، شاهرخ احکامی

آقای بافکر نازنین و خندانم

رفتن شما و نبودنتون برای منی که در چند سال اخیر، همش یکی از گوشام به درب واحدتون بود که از سلامتی تون خیالم راحت باشه، خیلی سخته. درب آهنی خونتون که بسته اس و صدای تلویزونی که دیگه از امشب از خونتون نمی شنوم و تلفنی که دیگه بهم نمی زنین و ویدئوهایی که در واتساپ دیگه هر روز برام نمی فرستین و نوشته هایی که از من در فیسبوک باز نشر نخواهید کرد، جای خالی تون رو برای عمیق و عمیق تر می کنه.

به کلید واحدتون نگاه می کنم و قلمم از شادی غنچ می زنه که براتون آنقدر قابل اعتماد بودم که کلیدتون همیشه در اختیارم بود، برای وقتی که نیاز جدی به من داشته باشین و خدا روشکر می کنم که هرگز این اتفاق نیوفتاد. یاد و خاطراتتون و خنده هاتون و مهریونی تون با من و در قلمم همیشه باقی خواهد موند. شمارو به خدا می سپارم. جاتون سبز.

مریم صفایی شیرازی (همسایه)

۳۳ روز

جلد پنجم

دکتر فرهنگ مصور رحمانی

arvannashr@yahoo.com

بررسی: شاهرخ احکامی



تعصب روحانی و گرایش اولیه‌اش به اصول کیش باب...»

انگلیس به دلیل منافع خود در هند، خواهان ایرانی ضعیف و نیمه مستقل بود. تلاش برای تجزیه افغانستان از ایران، تغییرات مکرر در خطوط مرزی ایران در شرق، حمایت از خوانین محلی، تسلط بی قید و شرط بر خلیج فارس، کسب امتیازات انحصاری کشتیرانی، تأسیس بانک شاهنشاهی، تلگراف، کاپیتولاسیون و... از جمله اقدامات استعمارگرانه انگلیس در ایران بود...

روزنامه اطلاعات عنوان اصلی خود را به خبر مربوط به مذاکرات خمینی با عرفات اختصاص داده ضمن اینکه نوشته، تمام امرای بالاتر از درجه سرتیپی بازنشسته شده‌اند. عنوان کیهان درباره اقدامات جهانی برای دستگیری شاه است. کمی به خبر مربوط به عرفات فکر کردم. این جمله او را که «به موشه دایان گفتم تو به آمریکا تکیه کن من به ایران» را قابل تأمل یافتم...

خمینی در نامه‌ای به آیت‌الله جلیلی کرمانشاهی «قضیه تساوی حقوق زنان» را «موجب نگرانی شدید» دانسته که «آزمایش افکار عمومی و به خصوص روحانیون راجع به حق رأی دادن زن‌ها در انجمن‌های

جلد پنجم کتاب «۳۳ روز» از دکتر فرهنگ مصور رحمانی را برای خوانندگان «میراث ایران» مرور می‌کنیم. در پیشگفتار گفته می‌شود: این کتاب نوشته‌ای صرفاً تخیلی است... برای جالب شدن داستان در بعضی از وقایع تاریخی و زمان آهنگ‌ها نیز دخل و تصرف‌هایی شده است... داستان در ماه‌های پاییز و زمستان سال ۱۳۵۷ و در بحبوحه انقلاب اتفاق می‌افتد... قهرمانان اصلی داستان نماینده تیپ تحصیل کرده و در عین حال طبقه بالایی جامعه هستند. جامعه‌ای که به سرعت به سمت یک دگرگونی بنیادی پیش می‌رود...

رژیم ایران در دوره قاجاریه یک رژیم استبدادی بود که بر طبق سلسله مراتب قدرت از بالا به پایین و به شکل هرم عمل می‌کرد. از خصوصیات مهم این حکومت این بود که شاه به عنوان سمبل قدرت در رأس هرم قرار داشت. گرانت واتسن در این زمینه می‌نویسد: «در ایران، شاه یعنی کشور، همه افراد برای خاطر سلطان زنده‌اند. تمام انتصابات در سراسر قلمرو ایران به وسیله شاه یا کسانی که از جانب او اختیار دارند انجام می‌شود... به همین دلیل یکی از خواسته‌های اصلی انقلابیون کاستن از قدرت شاه و وادار کردنش به تبعیت از قانون بود...

قهرمان داستان با مطالعه توضیح المسائل آیت‌الله‌ها و معممین به این نتیجه می‌رسد که انتظار داشتن یک کشور آزاد و دموکراتیک تحت لوای جمهوری اسلامی چندان معقول به نظر نمی‌رسد...

با کسانی نشست و برخاست کنید که موفق‌اند و از شما بهترند. شما از آنها چیزهای زیادی یاد خواهید گرفت. از مجالست با مردم شکست خورده، مأیوس، بدبین و خرده‌گیر و غرغرو خودداری کنید...

اگر به گفته‌ها و نوشته‌های آقای خمینی در سال‌های قبل توجه کنید، نباید از این تغییر روش و از نحوه این اعدام‌ها تعجب نمایید. او اعتقادی به حقوق بشر ندارد. طبق قوانین اسلامی اصل بر این است که اگر حاکم شرع، فردی را مجرم تشخیص داد، همان برای اجرای حکمی که می‌دهد کافی است...

میرزا آقاخان کرمانی بنا به گفته آدمیت: در ایامی که در کرمان بود قدری فرانسه، انگلیسی، زبان‌های اوستایی و «فرس قدیم» را تحصیل کرد. از دوستان دوران کودکی او احمد روحی بود که «همسفر و شریک رنج و راحت زندگی» بودند.

آنها بعدها دو دختر «صبح ازل»، یکی از هیران بایی را به همسری گرفتند و از این رومدتی هم‌فضای بایی‌گری را استنشاق کردند. به این ترتیب چیزی که پایه‌های فکری او را تشکیل داد عبارت بودند از: «شیفتگی به تاریخ ایران باستان، بستگی به آیین زردشت، علاقه به حکمت و عرفان، عصیان علیه

ایالتی ولایتی و مقدمه آن خواهد بود... خمینی قبلاً در نامه‌ای در این زمینه به شاه نوشته بود و از او خواسته بود که جلوی این کار را بگیرد...

در دوره‌ی پس از جنگ جهانی اول به دلیل شکست آلمان و عثمانی و وقوع انقلاب کمونیستی در شوروی، آن کشورها از صحنه‌ی سیاست ایران بیرون رفتند و انگلیس که از جنگ جهانی اول پیروز بیرون آمده بود، یک‌ه‌تاز میدان شد... با توجه به شرایط پدید آمده‌ی ناشی از انقلاب بلشویکی در شوروی بایستی تسلط و نفوذ کامل انگلیس در ایران برقرار شود و ایران تبدیل به تحت‌الحمایه آن کشور گردد. لرد کرزن در رأس مدافعان و حامیان نظریه سلطه‌ی کامل انگلیس بر ایران بود. انتصاب لرد کرزن به وزارت امور خارجه‌ی انگلیس در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۹م، نقطه عطف تحولات منتهی به قرارداد ۱۹۱۹ بود... به نظر کرزن ایران مهم‌ترین و در عین حال ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیره دفاع از هند را تشکیل می‌داد که می‌بایستی از خطر تعرض هر متجاوزی مصون باشد...

در امضای قرارداد ۱۹۱۹ علاوه بر وثوق الدوله، دو وزیر کابینه‌ی وی یعنی شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله و وزیر خارجه و شاهزاده اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارایی هم مشارکت داشتند. این سه نفر بی‌آنکه حتی اعضای دیگر کابینه را از جریان مذاکرات مطلع کنند قرارداد را امضا کرده بودند... علاوه بر دریافت مبالغ هنگفتی پول در قبال امضای قرارداد، دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا خواستند: اول، تضمین نامه‌ای کتبی از طرف دولت بریتانیا که اگر در نتیجه بستن قرارداد شورشی در ایران برخاست و حکومت وثوق الدوله سقوط کرد، دولت انگلیس هر سه وزیر عاقد قرارداد را در یکی از مستملکات خود به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد... دوم، به هر کدام از این پناهندگان سیاسی در طول مدت تبعید (که ممکن بود تا آخر عمرشان طول بکشد) حقوقی برابر عایدات شخصی آنها در ایران پرداخت شود...

[طبق] این قرارداد ایرانیان با موقعیت حساس خود بین هندوستان و بین‌النهرین [نباید] به دامان بلشویک‌ها نیفتند... این قرارداد به زودی نه تنها در ایران بلکه در فرانسه و ایالات متحده و شوروی مورد حمله قرار گرفت...

احمدشاه قاجار که پیش‌تر در ضیافتی که لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیس برای وی ترتیب داده بود از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ابراز خشنودی کرده و گفته بود، در ایران همه از این قرارداد مسرورند، تحت تأثیر مخالفت‌های گسترده مردمی قرار گرفت و حاضر نشد این قرارداد را امضا و تأیید کند...

روس‌ها برای بهره‌برداری هر چه بیشتر از شرایط موجود به هر شکلی که می‌توانستند موافقان و مخالفان

استخاره کرده است و راه علاجی می‌جسته است. اما لیاخوف، فرماندار نظامی تهران، که خودش روس بوده، به پایتخت روسیه تزاری گزارش می‌دهد که من فرمان به توپ بستن را خودم دادم که مبادا فرماندهان ایرانی قزاق خانه، وطن پرستی‌شان مانع از این شود که دستور شلیک به مجلس بدهند...

ما در زمان مصدق یک حکومت مردمی داشتیم. پس چرا آمریکایی‌ها توانستند با کودتا آن را ساقط کنند؟...

دلیل اصلی اختلاف بین مصدق و کاشانی بود... فرقی نمی‌کند چه دلیلی داشته. اصل این است که آنها توانستند یک حکومت مردمی را با کودتا ساقط کنند. در عین حال اختلافات بین مصدق و کاشانی را کی به وجود آورد؟ - تا زمانی که ملت سواد و به خصوص شعور سیاسی نداشته باشد، همیشه به راحتی به هر راهی بردش. من مطمئنم که بسیاری از کسانی که در تظاهراتی که منجر به سقوط رژیم شد، شرکت کرده‌اند، نمی‌دانسته و نمی‌دانند که جمهوری اسلامی یعنی چه؟...

نوشته‌ها و کتاب‌های دکتر فرهنگ مصور رحمانی، بسیار پر محتوی، آموزنده و خواندنی است. توفیق ایشان را در کارهای فرهنگی خواستاریم.

نوعی جدید از نوشیدنی به نام قهوه قجری در همان زمان ایجاد شد و به عنوان آخرین نوشیدنی پیش از مرگ برای افراد مخالف حکومت مورد استفاده قرار می‌گرفت. در زمان ناصرالدین شاه و پس از آن، نوشیدن قهوه پیش از مرگ برای افراد رایج شد.

به این منظور قهوه را به سم‌هایی مانند آرسنیک، یا سیانور آغشته می‌کردند. پس از نوشیدن این نوشیدنی مسموم توسط فرد محکوم به مرگ، آن شخص دچار تنگی نفس و ایست قلبی می‌شد. مقدار این سم‌ها در قهوه به میزانی بود که فرد بلافاصله پس از نوشیدن کشته نمی‌شد و چند روز طول می‌کشید تا فرد در اثر تنگی نفس دچار سکنه شود و اگر فردی از نوشیدن قهوه امتناع می‌کرد، آن را به زور به وی می‌خوراندند. اما این کار باید به گونه‌ای انجام می‌شد که هیچ اثری از آزار جسمی ایجاد نشود...

من به اسنادی برخوردیم که نشان می‌داد که به توپ بستن مجلس، دستور شخص طراز اول نظامی پترزبورگ بود. چون آنها مجلس را لانه انگلیسی‌ها می‌دانستند. اسنادی هم به دست آمده که نشان از دستورات صریح مقامات نظامی روسیه تزاری دارد...

شاه به شدت در تردید بوده و تصمیم به گرفتن

مشروطه را در درویشی هم قرار می‌دادند. آنها با تقویت مخالفان مشروطه مسبب ایجاد بلوایی بزرگ در مشهد شدند. اکبر بلند تهرانی، یوسف خان هراتی، طالع‌تالبع یزدی، محمد قریش‌آبادی از جمله شورشیانی بودند که به روس‌ها وابستگی داشتند. اوضاع آشفته و هرج و مرج حاکم بر خراسان نیز به مخالفان مشروطه مجال فعالیت می‌داد...

محمدعلی میرزا به محض ورود به تهران، تلاش کرد تغییراتی در فصول قانون اساسی به وجود آورد. چون به گفته دولت‌آبادی، «نمی‌خواهد بگذارد سلطنتی را که برای درآغوش گرفتنش روز، بلکه ساعت شماری می‌کند، محدود بگردد»...

محمدعلی شاه بعد از رسیدن به سلطنت ابتدا سعی کرد که با متهم کردن پدرش به بیماری اختلال حواس در هنگام صدور فرمان مشروطه، آن را از نظر حقوقی از اعتبار بیاندازد. برای این کار از اعلام الدوله پزشک مظفرالدین شاه خواست که گواهی مبنی بر نامساعد بودن شاه به هنگام صدور فرمان مشروطه صادر کند... اعلام الدوله با همه تشویش و تهدید حاضر به دادن چنین گواهی نشد...

قهوه قجری: آخرین نوشیدنی قبل از مرگ. نوشیدن قهوه در زمان قاجار به حدی رایج بود که

Telling the Truth since 1982

Contact the Washington Report on Middle East Affairs

Web site: www.wrmea.org

Circulation: P.O. Box 292380 • Kettering, OH 45429 • circulation@wrmea.org • Tel: (800) 607-4410

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)

	1 year	2 years	3 years
U.S. Subscriptions	\$29	\$ 55	\$ 75
Canadian Subscriptions	\$35	\$ 65	\$ 85
Overseas Subscriptions	\$70	\$125	\$185
Digital Subscriptions*	\$10	\$ 20	\$ 30

*All paid subscriptions include digital subscription



۳۳ روز

جلد ششم

دکتر فرهنگ مصور رحمانی

arvannashr@yahoo.com

بررسی: شاهرخ احکامی



دیگه ارزشی نداره و به هیچ نمی‌ارزد. به قول معروف به مفت هم گرونه و در حقیقت و اتمام حجت می‌کند. سعدی حتی وقتی می‌خواهد از معشوق گله کنه این کار را با شیرین زبانی خاصی انجام میده، به طوری که معشوق را زیاد ناراحت نکنه یا به او بر نخوره. میگه:

ای یار جفا کرده پیوند بریده
این بود وفاداری و عهد تو ندیده؟
در کوی تو معروفم و از روی تو محروم
گرگ دهن آلوده یوسف ندیده

بس در طلبت کوشش بی‌فایده کردم
وان طفل دوان در پی گنجشک پریده.
فردید ریشه برآمدن مشروطیت را «اختلاط فرهنگی» می‌داند که معلول درهم آمیزی فرهنگ اسلامی با یونان زدگی است؛ تا آنجا که او انقلاب مشروطه را یک پارچه «فلسفه» می‌داند که آیشخور آن همان یونان است، بر همین اساس فردید مشروطیت را ذیل تاریخ غرب و در نتیجه دفع فاسد به افسد می‌داند... فردید ابتدا برگسون را متفکری معرفی می‌کرد که منتقد به تجدید مادی‌گرای غربی است. همان طوری که می‌دانید برگسون فیلسوفی است

جلد ششم کتاب خواندنی «۳۳ روز»، نوشته نویسنده پرکار و پژوهشگر شایسته دکتر فرهنگ مصور رحمانی، داستان خود را با درج بعضی از وقایع تاریخی که مربوط به جریان‌های ماه‌های پاییز و زمستان سال ۱۳۵۷ و بحبوحه انقلاب است به خامه‌ای روان و شیرین به خوانندگان هدیه می‌کند.

قهرمان داستان با مطالعه توضیح المسائل آیت الله‌ها و معممین به این نتیجه می‌رسد که انتظار داشتن یک کشور آزاد و دموکراتیک تحت لوای جمهوری اسلامی چندان معقول به نظر نمی‌رسد....

و عملاً امکان حکومتی مردمی را نفی می‌کردند. به خصوص آنکه از همان شب پیروزی انقلاب برخلاف وعده‌های صریح آیت الله خمینی، اعدام‌ها آغاز می‌گردد. آن هم اعدام‌هایی بدون محاکمه و به شکلی بسیار بدوی....

در هر حکومتی هرچه خرابکاری بشه و هر کسی کار غیرقانونی را انجام دهد، به نام حکومت درمی‌رود. در یک حکومت اسلامی مطلب برمی‌گردد به اسلام که باعث خواهد شد به مرور مردم از دین برگردند....

کسروی با نقل داستانی از کتاب بحار الانوار، به تسخرو نقد کوبنده خود از تشییع می‌پردازد. اومی‌گوید: این است راز آن دروغ‌گویی‌ها و معجزه‌سازی‌ها، کیشی که بی‌(بی‌پایه) است، پیروان آن ناچارند که با دروغ‌ها آن‌را نگه دارند. چون در پندار شیعیان، امامان همه‌کاره دستگاه خدایند، هر گونه کزافه‌گویی و کزافه‌اندیشی درباره آنان سزااست. هر کاری از آنان شدنی است.

این است اگر هم رخ نداده باشد، دروغ شمرده نخواهد شد. این است اگر چنان معجزه‌ای ساختند و پراکندند، دروغ نخواهد بود، بلکه چون «نشر فضایل ائمه است و باعث استحکام عقیده عوام باشد، پسندیده است». ... در شباهت‌ها و یا تفاوت‌های بین جهان بینی

و مکتب سعدی و حافظ می‌نویسد: معشوق در شعر عاشقانه سعدی، زنی است زیبا که هر که او را می‌بیند دل بهش می‌بازد و سعدی هم از این مطلب راضی و خشنود است و نمی‌گوید: تنها نه منم اسیر عشقت / خلقی متعشقت و من هم!

به عبارت دیگر او از اینکه معشوقش در هر محفلی که می‌رود صدها عاشاق دورش را می‌گیرند راضی است و به او افتخار می‌کنه و خوشحاله که خود او هم یکی از آن عاشقان است. اما حافظ این چنین نیست. برای حافظ اینکه معشوق در جمعی بدرخشد و شمع انجم باشد، اصلاً قابل قبول نیست. می‌گوید:

خوش است خلوت اگر یار یار من باشد
نه من بسوزم و او شمع انجم باشد
من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
که گاه گاه بر او دست اهریمن باشد
از دید حافظ وقتی معشوق شمع انجم باشد

که جنبه‌های «تاریک خردمندی، عقلانیت و علم جدید را نشان می‌دهد و در مقابل، تفکر شهودی را می‌ستاید....»

این در حالی بود که در همان دوره، تقی ارانی و محمدعلی فروغی هر دو در آثار خود هشدار می‌دادند که نقدهای امثال برگسون به تجدد غربی برای فکر ایران «مضر» است. زیرا ایرانی‌ها می‌توانند با سوء برداشت از این گونه نقدها «عقل‌گریز» شوند و به «تاریک‌اندیشی»، «خرافه‌گرایی» و «قرون وسطایی‌گری» عقب‌گرد کنند.

در آن زمان‌ها فردید با صادق هدایت دمخور بود. هدایت از یک سو هوش و سواد فردید را می‌ستود و از سوی دیگر علایق عرفانی او را دست می‌انداخت. البته بعداً به دنبال مارتین هایدگر رفت. در زمانی که [هانری] کربن به ایران آمد، فردید کتاب او در باب رابطه عرفان سهروردی با اندیشه‌های زرتشتی پیش از اسلام را به فارسی ترجمه کرد....

مارکس در فلسفه تحولات اجتماعی با هگل و هگلی‌ها که آنها را ایده‌آلیست می‌گفتند و تنها ایده‌ها (پندارها) را دارای نقش تبیین‌کننده در سیر وقایعی می‌دانستند، مخالف بود و بر نقش محیط طبیعی و فناوری تولید و نهادهای اجتماعی در هستی فردی و جمعی تأکید داشت. اما همچنین با ماتریالیسمی هم که هیچ نقش مستقلی برای شعور انسان قائل نبود، مثل ماتریالیسم فویرباخ که انسان را در غذایی که می‌خورد خلاصه می‌کرد، مخالف بود. اگرچه بیشترین پیروان او در قرن حاضر با او موافق بودند. اومی‌گفت:

میزان دانش انسان و دامنه اکتشافات در هر برهه از تاریخ محدود است. زیرا انسان در هر مقطعی به مسایلی می‌پردازد که احتمال بدهد می‌تواند حل‌شان کند. یا به عبارت دیگر، مسایلی که در هر زمان مطرح می‌شوند رابطه معینی با احتیاجات و مقتضیات متغیر هستی دارند. محظورات مادی و اجتماعی از حدس زدن در مورد هیچ مسأله قابل تصویری جلوگیری نمی‌کنند... اما اگر مسأله‌ای بیش از اندازه انتزاعی و بی‌ارتباط با محیط روز باشد، حل رضایت‌بخش آن بسیار دشوار خواهد بود و حتی اگر برحسب تصادف یا بر اثر نبوغ خارق العاده حل شود، دچار بی‌اعتنایی خواهد گردید و نادیده گرفته خواهد شد تا زمانی که مناسبت محیط اجتماعی با ظهور یا کشف دوباره آن گردید....

برژینسکی و شورای امنیت ملی ایالات متحده معتقد بودند که ایجاد هر گونه ارتباط با مخالفان شاه باعث تضعیف ایالات متحده و به وجود آمدن سوء تعبیر و بدفهمی در ذهن شاه و مخالفانش خواهد شد.

برژینسکی می‌کوشید سیاست ایالات متحده را در مقابل بحران ایران به سوی حفظ حکومت پهلوی با استفاده از هر گونه ابزار لازم، از جمله ارتش و کودتا

هدایت کند. وی معتقد بود راه حل نظامی تنها راه ممکن برای جلوگیری از فروپاشی کامل رژیم شاه در ایران است و اگر خروج شاه از ایران ضرورتی مسلم است، پس برقراری حکومت نظامی تنها گزینه ممکن است که در مقابل ایالات متحده قرار دارد.

بنابراین برژینسکی از برقراری حکومت نظامی در ایران حمایت می کرد و باور داشت در نهایت می توان همچون برزیل و ترکیه حکومت نظامی مستقر را به حکومتی کاملاً غیرنظامی تبدیل کرد. از این رو اختلاف نظر شدیدی میان وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی در خصوص بحران ایران به وجود آمد و این اختلافات همراه با بالاگرفتن تب انقلاب جدی تر شد... آلبرکامو نویسنده بنام فرانسوی اذعان می کند که زندگی انسان در مقیاسی بزرگ تر، پوچ و بی معناست. اما او برخلاف برخی از فلاسفه، در نهایت در برابر ناامیدی و پوچ گرایی، یا نیهیلیسم از خود مقاومت نشان می دهد. کامو بیان می کند که ما باید با درک این موضع کنار بیاییم که عمده تلاش هایمان در نهایت بی ثمر باقی خواهد ماند. داستان زندگی مان فراموش خواهد شد و نوع بشر به شکل تغییرناپذیری فاسد و جنگ افروز باقی خواهد ماند. اما با این حال باید به زندگی مان ادامه دهیم و این مشکلات را به گونه ای تحمل کنیم.

در نظر کامو، ما انسان ها همانند سیزیف هستیم، اسطوره یونانی که خدایان به او فرمان داده بودند تا ابد تخته سنگی را به بالای کوهی ببرد و پایین آمدنش را تماشا کند....

می نویسد: در مقایسه با سایر پادشاهان ایران، به خصوص بعد از حمله اعراب، ماکمتر پادشاهی داریم که مثل رضا شاه به ملتش خدمت کرده باشد. ولی خوب او هم مسایل و کاستی های خودش را داشت... از جمله انتقاداتی که به او گرفته می شود، رفتارش با کسانی بود که بهش خدمت کردند. افرادی مثل داور یا تیمورتاش و نصرت الدوله و غیره....

در مورد داور حکایات مختلفی شنیده ایم... سه عامل در خودکشی او دخیل بودند. اول وضع جسمانی او که به دلیل کار زیاد و به خصوص فشار کار وزارت مالیه و استرس فراوان روزه روز روزه تحلیل می رفت. به طور مثال روزی یکی از دوستانش به عیادتش رفته بود. داور به او گفت: «از پزشکان کله مندم که چرا نگذاشتند بمیرم و راحت و آسوده شوم» دوم ترس از اینکه به دستور شاه تحت تعقیب قرار گرفته و به سرنوشت رفقای خود تیمورتاش و نصرت الدوله دچار گردد و در پایان رفتار و گفتار رضا شاه. بدین معنی که یک روز پیش از خودکشی اش پیش شاه رفته بود و از قضا مورد تغییر سخت واقع شده و نقل است که شاه به او گفته بود برو و بمیر. این در واقع تیر آخر بود....

هویدا اغلب در هیأت دولت با انتقادات شدید اردشیر زاهدی از نابسامانی اوضاع وزارت خانه ها، ضعف دولت در فرونشاندن آتش نارضایی ها و افزایش قیمت ها مواجه می شد. هویدا از طریق برادرش که معاون وزارت امور خارجه بود، در کنه جریان های وزارت خارجه قرار داشت، به نوبه خود از اردشیر زاهدی کله می کرد که چرا یک نفر دیپلمه به نام پرویز خوانساری را به صرف دوستی شخصی به اردشیر به مقام معاونت وزارت خانه گماشته است یا چرا در وزارت خانه شهرت دارد که جناب وزیر، دختران زیبا را در حول و حوش خود گرد آورده است و آنها تا چند ساعت پس از اتمام وقت اداری در محضر جناب وزیر هستند یا این کلمات رکیک مانند «دیوس» چیست که آقای وزیر آن را در زیر نامه های اداری می نویسند و تازه از فرط سواد قادر نیست دیوث بنویسد و جای آن دیوس می نویسد.....

زاهدی به هویدا می گوید: به جای این همه تملق و چاپلوسی و اینقدر چسباندن خودتان به اعلیحضرت و جازدن کارهای غلط و اشتباه دولت به ایشان، کمی به فکر ساکت کردن مردم باشید. وجود این عده نارضاضی وحشتناک است. چرا به جای حرف، کار نمی کنید؟ و ادامه داد: جناب نخست وزیر، من بیشتر از شما دلم برای این مملکت و شاهنشاه می سوزد. زیرا من پدر دختری هستم که نوه شاه مملکت است. خواهش می کنم شما شاه دوستی را به من نیاموزید. پدر من در ۲۸ مرداد، آن روزی که جنابعالی در سوئیس خوش می گذرانید، مملکت را نجات داد....

هویدا با خنده ای کوتاه می گوید: و مردم را به ضرب گلوله و سرنیزه ساکت کرد. آقای ارشیر خان، ما بلد نیستیم مثل شما حمام خون به راه بیاندازیم و نارضاضیان را ساکت کنیم. ما نارضاضیان را جلب می کنیم. ما از آنها در دولت استخدام می کنیم.

زاهدی فریاد زد: به همین دلیل است که اینقدر توده ای دور بر خود گرد آورده اید. بعد از کمی جرو بحث زاهدی می گوید: این همه آدم فاسد را از کجا گرد خودتان جمع کرده اید؟ هویدا زهر خندی می زند و می گوید: دیگ به دیگ می که روت سیاه! آقای وزیر امور خارجه بروید به من درست مملکت داری ندهید. مملکت رئیس و صاحب دارد. من دستوراتم را از اعلیحضرت می گیرم و به امثال تو حساب پس نمی دهم.

اردشیر با صدای بلند گفت، حالا برای من آدم شدی؟ خیال می کنی نمی دامن چقدر خیانت و پدر سوختگی می کنیدی. هویدا هم از جا بلند شد و فریاد زد، توبه کار من فضولی نکن. برو بیرون فضولی نکن. در این لحظه بود که اردشیر زاهدی از روی صندلی بلند شد، چون هویدا نزدیک نشسته بود، به سرعت سیلی محکمی به گوش او زد. هویدا هم دست

برده کراوات اردشیر را گرفت و فریاد زد: مرا می زنی مرده که؟

اردشیر زاهدی فریاد زد: مرده که تو کلاشته، پدر سوخته قاچاقچی بهایی - فراماسون جاسوس.... در مورد بهایی و فراماسون بودن هویدا می نویسد: هویدا فراماسون است. ولی فکر نمی کنم بهایی باشد. ولی چه در زمانی که در اروپا و ترکیه بود و هم در دوران نخست وزیری اش به بهاییان خیلی خدمت کرده و دست آنها را در بسیاری موارد باز گذاشت. ولی شخصی که در پیشرفت بهاییان نقش مهمی داشت ایدای پزشک شاه بود که البته در مورد او و روابطش با خاندان پهلوی و به خصوص شاه شایعاتی زیاد وجود دارد....

هویدا به قول خودش اربابش مسؤول بود و احتیاجی نداشت از خارجی ها خط بگیرد.... این جمله که: «مملکت آقا و صاحب و رئیس و همه کاره دارد که شاهنشاه آریامهر هستند و همه ما نوکر و چاکر ایشان هستیم، اگر از دولت ناراضی باشند می فرمایند مرخصی بروید، خانه خودتان بتمر کنید.... و یا می گوید: «بعضی ها صحبت از شخص اول مملکت می کنند و این معنایش این است که شخص دومی وجود دارد و من اخطار می کنم به کسانی که این عبارت را به کار می برند، ما فقط یک رهبر داریم. شخص اولی وجود ندارد»....

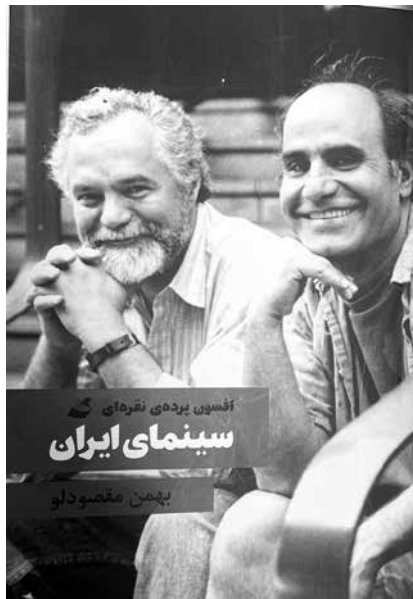
کتابی جالب و خواندنی و بسیاری از نکات آن بسیار تأسف آور است. داشتن سری کتاب های «۳۳ روز» را به خوانندگان میراث ایران توصیه می کنیم.

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران
کز سنگ گریه خیزد روز وداع یاران
هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد
داند که سخت باشد قطع امیدواران
با ساربان بگویند احوال آب چشم
تا بر شتر ننهد محمل به روز باران
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
گریان چو در قیامت چشم گناهکاران
ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد
از بس که دیر ماندی چون شام روزه داران
چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت
اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران
سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل
بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
باقی نمی توان گفت الا به غمگساران

افسون پرده‌ی نقره‌ای سینمای ایران

بهمن مقصودلو

بررسی: شاهرخ احکامی



می‌رود....

شاید بتوان گفت که تراژدی مهم در سینمای ایران اختلافات دکتر کوشان با نگاهی کاملاً تجاری با دکتر هوشنگ کاووسی بود، منتقد و فیلم‌سازی که فقط از دریچه‌ی هنری به سینما می‌نگریست. زیان این اختلاف و غیبت همکاری میان این دو، این شد که سینمای ایران هیچ‌گاه از ترکیب هنر و تجارت بهره‌ای نگرفت....

پرویز خطیبی یکی از عوامل حرکت سینمای تجاری ایران بود، یعنی او تماشاگر را می‌آورد و با سینما آشنا می‌کند... فیلم‌های خطیبی به جز یکی دو تا عموماً با استقبال مردم طبقات پایین و گاهی بالارو به رو می‌گردد....

پرویز خطیبی کمدی‌نویس زبردست و واردی است که نوشته‌هایش به‌طور کلی با روحیه مردم ساده و عادی بستگی دارد و مورد استقبال آنها واقع می‌شود....

فریدون رهنمای شاعر و سینماگر فرنگ رفته است. بزرگ شده اروپاست و در سینما کار کرده، مستند ساخته، ادبیات فرانسه را خوب می‌شناسد. درس ادبیات خوانده، کتاب شعر چاپ کرده است. فرخ غفاری هم فرهیخته است و تحصیل کرده

از بهمن مقصودلو در این صفحات کتاب‌های متعددی بررسی و به چاپ رسیده است. کتاب جدید درباره سینمای ایران است.

– فروغ فرخزاد پس از بازی در چند فیلم کوتاه و نیز تدوین تعداد زیادی مستند در استودیو گلستان به کارگردانی مستندی درباره‌ی محل زندگی جذامیان در بابا باغی، در نزدیکی تبریز مأمور شد. گلستان و دکتر راجی، رئیس انجمن حمایت از جذامیان برای تولید این مستند بر سر مبلغ ۱۰۰ هزار تومان (۷۰۰۰ دلار) به توافق رسیدند که هر یک از آنها نیمی از هزینه را بر عهده گرفت....

بعد از دو هفته فیلم برداری به تهران بازگشتند و فیلم نهایی به نام «خانه سیاه است»، یک مستند استعاری، تمثیلی، شاعرانه و پر تحرک از کار درآمد که برای اولین بار در هشتاد و دومین جلسه‌ی کانون فیلم ایران در تهران در ۲۰ فوریه ۱۹۶۳ به نمایش درآمد.... ابراهیم گلستان به عنوان تهیه‌کننده، فیلم را به بخش مسابقه‌ی شانزدهمین جشنواره فیلم کن ارسال کرد. در تاریخ ششم ماه مه، گلستان از پذیرش این فیلم و نمایش آن خارج از مسابقه در تاریخ دوشنبه ۲۰ مه ۱۹۶۳ باخبر شد. اما در کمال تعجب گلستان بلافاصله تلگرافی ارسال کرد و درخواست کرد که بدون هیچ توضیحی (بعدها خارج از مسابقه را عنوان کرد) فیلم را پس بگیرد.

در تاریخ چهاردهم ماه مه مدیر کن از طریق تلگراف موافقت خود با لغو نمایش فیلم را فرستاد. این اقدام اسرارآمیز فیلم را از درجه‌ی موفقیت بیشتر و بیشتر محروم کرد و فروغ فرخزاد را از نوعی شناخت بین‌المللی که شایسته‌ی آن بود دور کرد. این مسئله باعث شد که برخی گمان کنند گلستان معتقد است که افزایش شهرت فروغ موجب تضعیف او خواهد شد. امری که گلستان به راحتی نمی‌توانسته آن را تحمل کند....

دکتر اسماعیل کوشان را به درستی پدر و بنیان‌گذار سینمای ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم می‌دانند... تولیدات سینمایی پارس فیلم (دکتر کوشان) بیشتر درام‌های خانوادگی، کمدی، عشقی، حادثه‌ای و تاریخی بود و کوشان در این زمینه‌ها، شش فیلم مشترک هم با ترکیه تولید کرد.

متأسفانه هیچ یک از محصولات استودیو پارس فیلم، دارای ارزش‌های هنری فوق‌العاده (یا جشنواره‌ای به مفهوم امروز کلمه) نبود، اما کوشان توانست از ظرفیت تکنسین‌های ماهری را تعلیم دهد و تربیت کند و به کارگیرد....

دکتر کوشان در طول ۳۰ سال خدمات بسیاری به ایجاد صنعت سینمای ایران کرده است. او مبتکر بسیاری از اولین گام‌ها در سینمای ایران به شمار

اروپاست و می‌آید ایران و فیلم جنوب شهر را در سال ۱۳۳۷ می‌سازد....

ملک مطیعی، بازیگری که طی سه دهه سوپر استار سینمای ایران بود. پس از تحمل یک دوره طولانی مدت بیماری در ۴ خرداد ۱۳۹۷ در سن هشتاد سالگی در بیمارستانی در تهران درگذشت... ملک مطیعی در یک صد فیلم طی سه دهه فعالیت خود در آنها حضور داشت.... سرنوشت ملک مطیعی نمادی از رویکرد اشتباهی بود که در قبال همه بازیگران ممنوع از فعالیت سینمای ایران در پیش گرفته شده بود... او فردی نبود که برای رسیدن به نیت و هدف درونی خود چاپلوس یا تعلق‌گویی کسی باشد....

شهلا ریاحی، زن شجاع و کارگردان نادیده‌گرفته شده سینمای ایران... شهلا با فیلم مرجان (۱۳۵۵) تنها کارگردان زن است و دکتر هوشنگ کاووسی هم اولین تحصیل‌کرده مدرسیه‌ی سینمای ایدک فرانسه است که با فیلم هفده روز به اعدام (۱۳۳۵) تنها یک فیلم ساخته‌اند....

شهلا ریاحی بازیگر برجسته تئاتر و یکی از ستون‌های بنیادین سینمای ایران است... یکی از بستگان شهلا ریاحی او را تهدید به مرگ کرد تا از سینما دور شود. اما شهامت و عشق بازیگری در وجود او بر هر نوع تهدیدی حتی مرگ غالب شد.... دکتر هوشنگ کاووسی از معلمان بزرگی محسوب می‌شود که در نیمه دوم دهه‌ی سی همراه با فروکش کردن تب سیاست مسایل عمده‌ی انتقادی فرهنگی و هنری را مطرح کرد و توانست نسلی نور را بپروراند....

کاووسی از جمله معلمان بزرگ فرهنگ ایران است و یکی از کسانی محسوب می‌شود که در پایه‌ریزی تجدید فرهنگی ایران سهم به‌سزایی داشته است....

کاووسی با ورود خود به ایران، شکل کار بی‌سابقه‌ای را وارد کرد. او از نادرترین سینماگرانی بود که با اصول صحیح و فیلم‌نامه‌ی میزان‌بندی شده کار می‌کرد. بداقبالی او این بود که چون به عنوان یک منتقد مرتب از عوامل این سینما انتقاد می‌کرد، همه کمر به انتقام از او بسته بودند و فیلمش را شدیداً کوبیدند....

شناسایی جهانی امیر نادری به عنوان یکی از کارگردانان پیشروی سینمای ایران نه تنها مقامی راکه او به حق در سینمای ما از آن خود کرده است، تثبیت می‌کند، بلکه به صورت عینی به دوستان سینما در سراسر جهان کمک می‌کند تا با سینمای ایران از یک سو و جامعه‌ی بسته‌ی ما از سوی دیگر آشنا شوند. موفقیت بهمن مقصودلوی عزیز را در کارهای فرهنگی سینمایی و هنری‌اش آرزو می‌کنیم.

نقدی بر کتاب «عبدالبهاء فرزند ایران»، نوشته فریدون وهمن

کیکاوس هومان

شادروان کیکاوس هومان (ک. هومان) نویسنده و منتقد، متأسفانه ماه گذشته در سن ۹۶ سالگی دار فانی را وداع گفت. شادروان ک. هومان از نویسندگان دایم مجله آزادی و مؤلف چند کتاب بود و با «میراث ایران» و نویسنده بررسی کتاب رابطه چندان خوبی نداشت. روانش شاد و یادش بخیر

یا اندک اختلافی می داشت، آنگاه با سردادن صدای: «ایها الناس بگیرید که ملعون بابی است»، مُشتی عوام کالانعام بر سر آن شخص می ریختند و با یک چشم برهم زدن پیکری بجانش بود که روی زمین افتاده بود، که در آن بُحیوحه بسیاری از هم میهنان غیر بابی ما نیز جان شان را در آن فضای جنایت بارو تاریک ذهنی از دست دادند!

نگارنده در زمان کودکی نگاره ای را در آلبوم نگاره های پدرم دیدم که دوازده پیکری بی سر مردانی به اتهام بابی بودن در کنار هم روی زمین نهاده شده بود و آخوندی در حالی که نوزاد سر بریده ای را مُعلق در دست و لبخندی بر لب داشت نشان می داد و نام کشته شدگان و اتهام آنان در زیر نگاره نوشته شده بود، که بسیار وحشت کردم و از آن پس نه مرغی را سر بریدم و نه حتی به تماشای بریدن سر مرغی که بخشی از خانه ی ما به نگاهداری مرغ اختصاص داشت ایستادم. پدرم می گفت این نگاره را از برای شماها در این آلبوم نهاده ام تا عبرت بگیرید و انسان دوست باشید.

در نامه ی سرگشاده ای که محفل روحانی ملی بهائیان خطاب به سید حسین موسوی تبریزی، دادستان انقلاب در تاریخ آبان ماه ۱۳۶۲ نوشت، نشان می دهده که ۴۰۰ محفل روحانی محلی و لجنه ها و مؤسسات تابعه بهائیان به حکم دادستان رژیم اسلامی در تاریخ شهریور ماه ۱۳۶۲ مُنحل گردیده بود که این کانون های بسته شده دلیلی است که در زمان رژیم گذشته برپا و پویا بوده اند.

محفل بهائیان در آن نامه ی سرگشاده به خاطر تعطیل تشکیلات بهایی در ایران، توسط رژیم اسلامی ضمن اعلام اطاعت کامل جامعه ی بهایی از حکومت اسلامی و ولّاء انور! [۱] از دادستان انقلاب، با تضرّع و تمنا خواسته شده بود که:

۱- از ادامه ی آزار و اذواء و دستگیری و زجر و شکنجه ی بهاییان تحت عنوان واهی و بی اساس و نگاهداری آنان در زندان ها خودداری گردد، چه که هم خدا می داند و هم ولّاء امور که گناه این بی گناهان تنها اعتقادات ایشان است نه اتهاماتی که بر آنان وارد می آورند.

۲- امنیت جان، مال و نوامیس آنان را تضمین نمایند.

۳- آزادی اختیار مسکن، شغل و معاشرت ایشان را بر اساس موازین قانون اساسی جمهوری

بدانیم «حظیرة القدس» مکان مقدس بهائیان در زمان پادشاهی رضا شاه، در تهران احداث و به کار مشغول شده بود. برخلاف آنچه که درباره ی تخریب حظیرة القدس، در سال ۱۳۳۴ گفته شده است و آن ماجرا را از جمله ظلم و ستمی قلمداد می کنند که از سوی شاهان پهلوی به بهائیان روا شده است، عملی نمایشی جهت حفظ آرامش مردم مُتعصّب به جوش آمده از سخنرانی آخوندی بنام فلسفی با خواست و دستور عالی ترین مرجع شیعیان به نام آخوند بروجردی، صورت گرفته بود.

نگارنده که خود نیز از نزدیک شاهد ماجرا بود، چند سال پیش در باب نمایشی بودن کار تیمسار باتماقلیچ با در دست داشتن کلنگ و سایر ماجرا مقاله ای نوشتم، که از جهت به درازا نکشیدن مقال از اشاره به مطالب آن مقاله خودداری می کنم.

فضای تعصّب کور و نفوذ مراجع در سال های پس از برکناری رضا شاه تا سال ۱۳۳۴ به جایی رسیده بود که در زمان نخست وزیری قوام السلطنه به فتوای چند مرجع، «حسین امامی» قاتل احمد کسروی، از مجازات در امان می ماند تا جایی که در روز اعتراض دکتر مصدق به نتایج انتخابات دوره شانزده، دست در زیر بغل دکتر مصدق داشت که نگارنده از نزدیک شاهد بوده است، و خلیل تهماسبی قاتل رزم آرا نخست وزیر، در زمان صدارت دکتر مصدق، با تشویق نمایندگان جبهه ملی در فضای مُلتهبی که آن روزها بر آسمان ایران سایه افکنده بود، با رأی اکثریت نمایندگان مجلس از مجازات اعدام رهایی می یابد و از او به عنوان قهرمان ملی یاد کردند!

در عهد قاجارها حتی پس از برقراری مشروطیت آنچنان فضایی از دلّهره و وحشت و تصفیه حساب ها به وجود آمد که فقط کافی بود، کسی با کسی دشمنی و

جناب آقای دکتر احکامی، درود. بررسی شما را به گونه ی گزینشی از کتابی که آقای دکتر فریدون وهمن، نوشته اند، در شماره ی ۱۱۱ آن فصل نامه خواندم، از اینکه ایشان در دفاع از حقوق انسانی هم میهنان بهایی ما برآمده اند، دست ایشان را به گونه ی مجازی از راه دور می فشارم، چرا که داشتن هر باوری تا جایی که همراه با زور و تهدید و اسلحه نباشد، از حقوق قطعی و مسلم هرا انسان است.

درباره ی رضا شاه و جانشینش آن گونه که برخی از نویسندگان، حتی محفل روحانیت بهائیان در نامه ای سرگشاده به دادستان انقلاب اسلامی نوشته اند و یا آقای فیروز کاظم زاده سخنگوی آن محفل در سال ۱۹۹۴ در مجلس سنا ابراز کرده بود، مُتأسفانه نبود و یا از نگاه خوش بینانه از نا آگاهی بود، چنان که گویی رضا شاه بر کشوری چون سوئیس پادشاهی می کرد!

گروهی از رضا شاه و جانشینش می خواستند که مُراعی احکام قانون اساسی باشند که در اصل اول متمم قانون اساسی آمده است: «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقّه جعفریه اثنی عشریه است باید پادشاه ایران دارا و مُرّج این مذهب باشد!» و گروهی دیگر توقع داشتند از آنچه که در کشورهای پیشرفته می گذرد، در ایران با مردمی سخت مُتعصّب و خُرافه اندیش، اجرا شود!

طبق اصل بیستم و بیست و یکم مُتمم همین قانون دولت موظف شده بود ناشران کُتب ضاله و مواد مُضره به دین اسلام و انجمن ها و اجتماعاتی که مُولد فتنه دینی باشند باید مجازات شوند و در اصل ۵۸ مُتمم آمده است که هیچکس نمی تواند به مقام وزارت برسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی الاصل باشد.

با این چنین اصولی آنچه را که رضا شاه در تمامی دوران پادشاهی اش و جانشینش پس از سال ۱۳۳۴ با پشت سر نهادن بُحران هایی که با حضور نیروهای نظامی متفقین و فعال شدن مراجع و فضای خوف و هراسی که با ظهور فدائیان اسلام با پشتیبانی مراجع در جامعه و همچنین مجرای ملی کردن صنایع نفت و تخریب نمایشی حظیرة القدس، به وجود آمده بود، با نادیده گرفتن این اصول توانستند گام های بزرگی در پشتیبانی از این هم میهنان ما بردارند، که با نادیده گرفتن این اصول؛ شاهان پهلوی به عدم رعایت اصول قانون اساسی مُتهم و سرزنش ها شدند. در دفاع از رضا شاه، فقط کافی است اینکه

اسلامی تأمین نمایند.

۴- با توجه به اظهارات جناب دادستان کل، کلیه حقوق مسلوبه احقاق و اعاده گردد.

۵- حقوق حق کارمندان بهایی را با اعاده آنان به مشاغل و پرداخت مطالبات شان تأمین نمایند.

۶- کلیه زندانیان بی گناه را از زندان ها آزاد کنند.

۷- از اموال مصادره یا توقیف شده بهائیان که در وطن خویش از اموال خود محروم مانده اند رفع مزاحمت شود.

۸- اجازه داده شود برای محصلین بهایی که می خواهند در خارج از کشور تحصیل کنند، مانند سایر اقربان امکانات لازم فراهم شود.

۹- اجازه داده شود جوانان بهایی که در داخله از ادامه تحصیل محروم گردیده اند، به تحصیل ادامه دهند.

۱۰- اجازه داده شود برای محصلین بهایی که در ممالک خارج از هزینه ی تحصیلی محروم گردیده مستأصل مانده اند، مانند سایرین ارز تحصیلی ارسال گردد.

۱۱- گورستان های بهایی اعاده گردد و اجازه فرمایند مردگان طبق مراسم مذهبی خویش دفن گردند.

۱۲- آزادی بهائیان برای اجرای مراسم دینی خودشان در تشییع و تدفین و نماز بر مردگان و در ازدواج و طلاق و سایر احوال شخصیه و عبادات تضمین شود، چه که بهائیان اگر در امور اداری که تعلق به مؤسسات و تشکیلات بهایی دارد کلاً و تماماً مطیع و تابع حکومتند[!]، به موجب عقاید روحانی خویش در امور وجدانی و فردیه شهادت را برانکار و ترک او امر الهی مَرخ می دانند.

۱۳- از این پس نفوسی را به جرم عضویت قبلی آنان در تشکیلات بهایی دستگیر و زندانی نفرمایند. و آنگاه در پایان این تمّاهای خضوعانه می نویسد: ... از درگاه خداوند یکتا رجا داریم به مدد الهامات و امدادات غیبی خویش؛ غبار تعصّب از فؤاد اولیای محترم[!] امور بزداید...

به زبانی ساده اینکه همه ی آنچه را که با التماس از دادستان رژیم اسلامی درخواست می کردند، در زمان شاهان پهلوی از برای شان بدون کمترین دغدغه ای فراهم بوده است و هیچ یک از مشکلات و محرومیت های مزبور از برای بهائیان مطرح نبود، سهل است که در مشاغل گوناگون از پزشک و ویزه ی شاه گرفته تا به شغل وزارت و سفارت و وکالت و امور اقتصادی و نظامی گری و استادی دانشگاه ها مصدر کار بوده و دانشجویان بهایی در نهایت آزادی در دانشگاه های ایران به تحصیل دانش مشغول و نیز از کمک هزینه های تحصیلی بهره مند و بهائیان از انجام مراسم مذهبی و دفن درگذشتگان شان در مکان های

ویژه برخوردار بوده اند.

در همان کوچهای که خانه ما بود، دو خانواده از بهائیان نیز ساکن بودند که یکی در کار ساختن صابون و دیگری در کار فروش دارو بود و محل کارشان در کنار دیگر مغازه ها قرار داشت.

علی میرفطروس، در مصاحبه ای با مسعود لقمان، به مناسبت انتشار چاپ دوم کتاب آسیب شناسی یک شکست، در پاسخ به آقای لقمان می گوید: «بله، مرحوم پدرم (حاج سید محمد رضا میرفطروس) از دوستان دکتر مصدق و از معتمدین معروف شهر بود و گاه گاه، کارت تشکری را که مصدق (به خاطر کمک پدرم در خرید اوراق قرضه دولتی) برای او فرستاده بود، یواشکی به رُخ ما می کشید.

پدرم به رضا شاه ارادت فوق العاده ای داشت و وقتی می خواست که از مدارا و همبستگی ملی حرف بزند، به بیرون مغازه ی کتابفروشی اش اشاره می کرد و می گفت: «بین پسر ما روپروی مغازه ی ما «مسبو پطرس ارمنی» است که با «مادام پطرس» بزرگترین مغازه ی عرق فروشی شهر را دارد. سمت چپ مغازه ی ما هم آقای «عبدالله یوسفی» است که بهایی و نماینده ی شرکت پستی کولاست، من هم که حاج سید محمد رضا هستم، ولی می بینی که چه روابط انسانی و خوبی باهم داریم و حتی در بانک ها، سُفته ی وام های همدیگر را ضمانت می کنیم... این ها جزو دستاوردهای دوران رضا شاه است. رضا شاه ما را آدم کرده است...».

نوشته اند: «بهائیان به تأسیس مدارس رسمی دخترانه و پسرانه پرداختند و این مدارس که شمارشان به بیش از پنجاه رسید... مخصوص بهائیان نبود... و همواره از بهترین مدارس شناخته می شد، تمامی این مدارس در سال ۱۳۱۴ م/ ۱۳۱۴ ش به دستور رضا شاه بسته شد... تعطیلی پنجاه مدرسه با هزاران شاگرد پسر و دختر؛ باجی بود که رضا شاه به ملایان داد تا هر نوع شائبه بهایی بودن را از خود بزداید و آنان را در کشف حجاب... ساکت نگاه دارد که چنین هم شد...». اینکه گفته شود رضا شاه، مدارس اختصاصی بهائیان را بست تا باجی به ملایان بدهد، گفته ای خیالی و بدون سند و مدرک است، آنهم به تأکید که نوشتند: «چنین هم شد»!

رضا شاه، اینکه می دید دنیای غرب با کنار نهادن مذهب از امور دولت؛ توانسته است به پیشرفت های زیادی در زمینه های گوناگون اقتصادی و فرهنگی و دانش برسد، از این رو تلاش می کرد تا جامعه را از شرایط نکبت بار و نیروهای بازدارنده بیرون بکشد، اما کاری سخت و ناشدنی به نظر می رسید، یکی از موانع بزرگ بر سر راه او، ناگاهی و بیسوادی بیش از ۹۰٪ مردم با اعتقادات خرافی تا حد تعصّب و نفوذ بی حد و مرز آخوندها بر جامعه بود.

اما رضا شاه، برای رسیدن به اهدافش از همان روز نخست پادشاهی (اردیبهشت ۱۳۰۵) با منع مراجع از ابراز نظر نسبت به مصوبات مجلس (طبق اصل دوم متمم قانون اساسی) و سرکوب شورش های مذهبی که به دستور مراجع از جمله در مورد سربازگیری، تغییر لباس ایرانیان، تغییر دستار و یا نوعی عمامه شیر شکری به کلاه معروف به پهلوی و سپس به کلاه لبه دار (شاپو) و یکی دو مورد دیگر صورت گرفته بود، حسابش را با آخوندها صاف کرده بود، به ویژه در ماجرای مسجد گوهرشاد که آخوندهای شورشگر؛ آیت الله حائری را به نمایندگی از سوی خود برگزیده بودند، رضا شاه در تیرماه ۱۳۱۴ (هفت ماه مانده به اجرای قانون حجاب) به قم می رود و بدون درنگ با چهره ای خشمگین و غضب آلود وارد منزل حائری می شود و به او به تندی می گوید: رفتار تان را عوض کنی وگرنه حوزه قم را با خاک یکسان خواهم کرد.

و در ادامه این ماجرا شماری از مراجع صاحب نفوذ را تبعید کرد، از این رو آخوندی جرأت ستیز با رضا شاه را نداشت تا به زعم آقای دکتر وهمن، باجی به آخوندها بدهد! رضا خان و سپس رضا شاه، آنگونه که خود نشان داده است و با بیوگرافی نویسان و نزدیکان و رجال دوران وی در خاطرات شان درباره اش گفته و نوشته اند، از وی به عنوان یک انسان مُتهوّر، جسور، بی باک از هر خطر و... یاد می کنند. رضا شاه، در دیگر زمینه ها نیز دست آخوندها را در دخالت و امر و نهی در امور دولت به ویژه در اوقاف (نیض تنیده ی مراجع) و آموزش و قضاوت کوتاه کرده بود که همه ی این کارها پیش از اجرای قانون بی حجابی روی داده بود.

سلیمان بهبودی، پیشخدمت ویژه ی رضا شاه، چون به خُلقیات رضا شاه آشنا بود، دستورات شاه را چه از باب دیدارها و چه از هر جهت دیگر در دفتری یادداشت می کرد که اگر روزی می بایست کاری را به دستور شاه انجام دهد، غافل نماند، از جمله اینکه چه کسی باید شرفیاب شود یا چه کسی درخواست شرفیابی دارد، ضمناً هر آنچه که از رویدادها در دربار می دید در آن دفتر می نوشت، که پس از مرگش پسرش آن را به صورت کتابی زیر عنوان خاطرات سلیمان بهبودی در آورده و در پاییز ۱۳۷۲ در تهران منتشر ساخت، بهبودی از جمله می نویسد:

«عمارت محل کار اعلیحضرت جنب خیابان کاخ، جبهه شرقی بود که چند پنجره هم از آبدارخانه به خیابان باز می شد و در جهت غرب خیابان خانه ای بود که مدرسه تربیت دراجاره داشت، زنگ های تنفس مدرسه را که می زدند بچه ها از کلاس خارج می شدند و در محوطه مدرسه بازی و سروصدا می کردند. این برای اعلیحضرت عادت شده بود و واقعاً روزهای تعطیل که سروصدا نبود ناراحت بودند، اتفاقاً روزی

مدارس مذهبی و دورنگداشتن دانش آموزان آن از دیگر دانش آموزان حاصلش به مصداق «تافته‌ی جدا المثل» (العلم فی الصغر، کالتقش فی الحجر)* اثرگذار خواهد بود. بدیهی است که تبلیغ برای عضوگیری؛ این چنین راه کارهایی را از جمله مدرسی آنچنانی و دوری از امور سیاسی و انجام خدماتی در زمینه های اقتصادی و... لازم دارد و برای این کاربرپایی مدارس اختصاصی برای آموزش های ویژه از ضرورت ها است. همچنین مرقوم داشتند: «عبدالبهاء در ۲ خرداد ۱۲۲۳ ش در تهران به دنیا آمد و در ۶۴ سالگی (اوت ۱۹۰۸) از زندان آزاد شد...» که اگر سال تولد ایشان آن گونه که مرقوم شده است ۱۲۲۳ باشد، که برابر با سال ۱۸۴۴ میلادی است، یا سال رهایی شدن ایشان از زندان که ۱۹۰۸ نوشته شده همخوانی ندارد. جناب آقای دکتر احکامی، هرآنچه راکه توانستم هرچه فشرده تر و کوتاه تر درباره ی دیدگاه آقای دکتر و همین بنویسم، ملاحظه فرمودید که در این باره بسیار می توان نوشت، امید است این بار این نوشته در زیر سرفصل برخورد آرا، شأن درج و انتشار داشته باشد.

*آنچه که هر انسان در زمان کودکی می آموزد، مانند نقشی است که بر سنگ حک شده باشد.

با هم پیدا کرده بودیم. باید اعتراف کنم که پیش از این هرگاه که ما از برابر مدرسه ی اختصاصی هم میهنان بهائی مان رد می شدیم، از این اختصاص بازی ها ناراحت می شدیم و به چشم دیگر به آنان نگاه می کردیم، در مدارس دیگر از همه نوع دانش آموز داشتیم، از بچه اعیان و ثروتمندان گرفته تا بچه هایی از پدران که به شغل پینه دوزی و باربری و از این دست مشاغل مشغول بوده اند، همه با هم از هر مذهب و آئین؛ بازی می کردیم و دوست بودیم و تفاوتی احساس نمی کردیم، که در مواردی این دوستی ها تا دیر زمان ادامه داشت، که چه ایام خوشی بود.

مرقوم داشته اند: «این مدارس که شمارشان به بیش از پنجاه رسید... مخصوص بهائیان نبود...»، که با واقعیت همخوانی ندارد، چرا که اگر دیگر باورمندان مذهبی امکان ورود به این مدارس را داشتند، آنگاه چه تفاوتی با دیگر مدارس بود؟! تعطیل کردن مدرسه آنها در روز رسمی نبودن به خاطر درگذشت یکی از زعمای بهائیان دلیل بر اختصاصی بودن ۵۰ مدرسه ی مورد اشاره آقای دکتر و همین نیست؟

بدیهی است که اگر این مدارس اختصاصی نمی بود، انتقال دانش آموزان به دیگر مدارس پیش نمی آمد. توجه داشته باشیم که اختصاصی کردن

سروصدای بچه ها نمی آمد، بنده را احضار و فرمودند: امروز چه روزی است؟

وقتی بنده عرض کردم چه روزی است، ناراحت شدند، بعد فرمودند برو مدرسه ببین چرا صدایم آید، وقتی رفتم دیدم فراش جلو در مدرسه روی یک چهارپایه نشسته است، از او سؤال کردم، معلوم شد به مناسبت فوت شخصی مدرسه را تعطیل کرده اند، به عرض اعلیحضرت رساندم، بی نهایت ناراحت شدند و با غضب تیت وزیر فرهنگ آقای علی اصغر حکمت را احضار و باز خواست فرمودند که چرا برای مُردن شخصی مدرسه را تعطیل می کنند و فرمودند یک مملکت، یک فرهنگ و یک برنامه باید باشد، شاگردان را در مدارس دیگر تقسیم و بعد مدرسه را تعطیل کنید، من مدارس خارجی را که محل تبلیغ بود جمع آوری کردم، حالا پشت گوشم برنامه جداگانه برایم درست کردند! موضوع این بود که مدرسه مربوط به یک فرقه ی مخصوص [بهایی ها] و شخص درگذشته هم از سران فرقه بود [بهاء الله]». رویه ۳۳۶

رضا شاه، در فکر همبستگی همه ی ایرانیان از هر کیش و آیین بود، ما شاگرد های ابتدایی که آن روزها را دیدیم چقدر خوشحال شدیم که هم میهنان بهایی را سرکلاس های درس در کنار بچه های شیعی و سُنی و مسیحی، زردشتی و یهودی می دیدیم و چه رابطه خوبی



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان،

و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه

گروه های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می باشد.

We provide the following services:

* Mental Health Services

* Educational Classes on Parenting

* Alzheimer + Dementia Education

* Crisis Counseling Assistance + Training

* Social Services Linkage

گاه‌شماری پیدایش دولت اسرائیل

و تحلیل فشرده‌ای از درگیری‌های آن با کشورهای عرب و با فلسطینیان

بخش اول
اردشیر لطفعلیان

این مقاله طولانی که ارتباطی با محتوا و مندرجات همیشگی «میراث ایران» ندارد، تنها به پاس همکاری همیشگی نویسندگان سخت‌کوش آن با این مجله منتشر می‌شود.



در هفت اکتبر ۲۰۲۳ عناصر وابسته به گروه فلسطینی حماس توانستند با گذشتن از همه موانع به ظاهر نفوذناپذیری که اسرائیل با به کار بستن آخرین فناوری‌ها برای پاسداری از امنیت خود بر سر راه‌شان برپا ساخته بود بگذرند، بیش از هزار تن را به قتل رسانند و افزون بر دویست نفر از شهروندان اسرائیلی را، که برخی تابعیت دوگانه داشتند، به اسارت درآوردند. این عملیات حیرت جهانیان را برانگیخت و افسانه رخنه‌ناپذیر بودن سپر دفاعی اسرائیل را یکسره باطل ساخت.

این غافلگیری بزرگ ضربه کاری و گیج‌کننده‌ای بود که بر اعتماد به نفس رهبران سیاسی، فرماندهان نظامی و به طور کلی مردم اسرائیل وارد آمد، چنانکه دولت نتانیاهاو آن را مهلک‌ترین مصیبت بعد از هولوکاست برای یهودیان توصیف کرد. این اقدام حماس که شمار بزرگی از مردم غیرنظامی قربانی آن شدند و با سفاکی و بی‌اعتنایی به پاره‌ای معیارهای اخلاقی همراه بود، بی‌شک در خور انتقاد و نکوهش است، اما به گفته آنتونیو گوترش دبیر کل سازمان ملل متحد، اقدامی نبود که در خلاء صورت گرفته باشد، بلکه، ریشه در رویدادهای بعد از تشکیل دولت اسرائیل در خاک فلسطین و چندین دهه اشغالگری و خونریزی و بی‌عدالتی برخاسته از آن داشت.

با توجه به واکنش‌های انتقام‌جویانه اسرائیل در چند دهه گذشته طی درگیری‌های مستمر خود با فلسطینی‌ها و کشورهای عرب، انتظار می‌رفت که دولت یهود هرچه زودتر با تمام توان به پاسخ‌گویی برخیزد و در پی ریشه‌کن کردن حماس از غزه با وارد کردن تلفات گسترده به بیش از دویلمیون جمعیت متراکم آنجا و به بار آوردن ویرانی‌های پرمادانه در آن باریکه خاک برخیزد. این انتظار چندان به طول نیا نجامید و عملیات وسیع نظامی اسرائیل با قوت و شدت هرچه تمام‌تر از راه هوا و زمین در غزه آغاز گردید.

امروز که نزدیک به چهار ماه از یورش نیروهای اسرائیلی در چندین شهر غزه از تهاجم در امان نمانده و هدف بمباران یا حملات سربازان اسرائیلی قرار گرفته‌اند. بهانه این بوده است که حماس از مراکز درمانی به عنوان پناهگاه استفاده می‌کند و دهانه بعضی از تونل‌های حماس را باید در بیمارستان‌ها جستجو کرد.

در مدتی نزدیک به چهار ماه که از یورش اسرائیل به غزه می‌گذرد شمار تلفات غیرنظامیان از بیست و شش هزار تن فراتر رفته است. بیشتر مکان‌های مسکونی غزه ویران و بیش از نیمی از ساکنان غزه بی‌خانمان شده‌اند. از فرادای عملیات حماس در اسرائیل برق و آب غزه قطع شد و از ورود و دارو و مواد غذایی نیز آنجا جلوگیری به عمل آمد. البته در

روزهای بعد اسرائیل زیر فشار آمریکا و جامعه جهانی چند ساعت در روز به کامیون‌های حامل مواد غذایی و دارویی از راه مصر اجازه ورود به غزه را داد. وضع غزه از نظر آب و برق و منابع حرارتی از هنگام یورش نیروهای اسرائیلی نیز به شدت بحرانی بوده و بخش بزرگی از اهالی دچار گرسنگی مزمن شده‌اند. گفته می‌شود که بعد از پایان عملیات اسرائیل افزوده بر تلفات ناشی از حملات نظامی و بمباران‌ها باید منتظر مرگ و میر شمار بزرگ دیگری از اهالی به سبب عدم تغذیه کافی در دراز مدت بود.

اصولاً انتقام جویی خارج از تناسب در قبال دشمنان (که در تورات با اصطلاح عمالیق از آنها یاد شده است) از آموزه‌های اصلی دیانت یهود به شمار می‌رود و نتانیاهاو در یکی از سخنرانی‌های نخستین خود خطاب به سربازان اسرائیلی در غزه از یادآوری این آموزه دینی به آنان غفلت نوزید. با وجود فشارهای پشت پرده آمریکا بر نتانیاهاو دولت افراطی دست راستی او برای تعدیل روش‌های مجازات دسته‌جمعی مردم غزه، تا به حال تغییر چندانی در کشتار غیرنظامیان و ویرانگری گسترده از سوی اسرائیل در غزه پدید نیامده است. شورای امنیت تاکنون چند بار لزوم برقراری آتش بس را در غزه به رأی گذشته ولی هر بار آمریکا با به کار بستن حق وتوی خود از تصویب قطعنامه‌ها جلوگیری کرده است.

آخرین تحول مربوط به این موضوع طرح اتهام نسل‌کشی از جانب آفریقای جنوبی علیه اسرائیل در دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه بود. اسرائیل از دادگاه خواست تا از رسیدگی به دادخواست آفریقای جنوبی خودداری کند، ولی دیوان بین‌المللی نپذیرفت و خود را برای این کار صالح دانست. دیوان پس از شنیدن ادعای آفریقای جنوبی و پاسخ اسرائیل، در ۱۱ ژانویه رأی مقدماتی خود را در قالب شش توصیه به اسرائیل صادر کرد.

چکیده توصیه‌ها و مفهوم کلی آنها این است که اسرائیل طی عملیات خود در غزه اهتمام کافی برای این که این عملیات به نسل‌کشی منجر نشود مبذول نداشته است و کسانی را که مسئول پیدایش این وضع بوده و هستند به حد کافی پاسخگو نساخته و مجازاتی برایشان منظور نداشته است. در این توصیه‌ها اکیداً از اسرائیل خواسته شده که تدابیر فوری برای جلوگیری از تلفات بیشتر به غیرنظامیان برای احترام از نسل‌کشی به عمل آورد. از آنجا که آفریقانی جنوبی و اسرائیل هر دو عضو کنوانسیون ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد به منظور جلوگیری از نسل‌کشی هستند، تصمیم دیوان لاهه برای اسرائیل الزام است، به این معنی که دولت یهود بنا بر تعهد خود در قبال کنوانسیون باید کوششی به مراتب بیشتر برای جلوگیری از وقوع نسل‌کشی در غزه به عمل آورد. در خلال چند روزی که از صدور رأی دیوان می‌گذرد، اظهار نظرها و تحلیل‌های بسیاری در اطراف آن صورت گرفته است.

با آن که آفریقای جنوبی و محافل هوادار فلسطین آن را یک پیروزی بزرگ برای خود و یک شکست قاطع برای اسرائیل به شمار آورده‌اند، صاحب نظران بی‌طرف ضمن تأیید پیامدهای زیانبار اخلاقی و حیثیتی این تصمیم برای اسرائیل در مورد قابلیت اجرای آن اظهار تردید می‌کنند. دلیل‌شان هم این است که تصمیم دیوان بین‌المللی لاهه برای این که به اجرا درآید باید به تأیید شورای امنیت برسد، حال آنکه آمریکا به رسم معهود خود هر تصمیمی را که به زیان اسرائیل باشد با قاطعیت وتو می‌کند و مانع به اجرا در آمدن آن می‌شود.

آنچه تاکنون می‌توان گفت این که بعد از اعلام رأی مقدماتی دیوان بین‌المللی لاهه، اسرائیل نه تنها تعدیلی در عملیات خود منظور نداشته، بلکه بر شدت عمل در برخی صحنه‌های جنگ افزوده است. یکی از نمونه‌های آن عملیاتی است که چندین روز است در خان یونس بزرگ‌ترین شهر غزه جریان دارد که تلفات و ویرانی‌های بازمه وسیع‌تری را در غزه موجب شده است.

بحران کنونی حاصل یک رشته تحولات و رویدادهایی است که از سال‌های پایانی قرن نوزدهم در ارتباط با ایجاد کشوری برای یهودیان جهان و واگذاری خاکی به آنان برای اینکه وطنی از آن خود داشته باشند آغاز شد. از آنجا که بدون آگاهی از مسیر این تحولات نمی‌توان تصور دقیق و روشنی از مسئله اسرائیل و فلسطین یا به طور کلی اسرائیل و جهان عرب داشت، تشریح فشرده مهم‌ترین و تأثیرگذارترین این رویدادها که در زیر آمده

است اجتناب ناپذیر می شود.

۱۸۹۶: بنیانگذاری جنبش صهیونیسم

تئودور هرتسل، روزنامه نگار یهودی مجاری تبار و شهروند امپراتوری پیشین اتریش-هنگری، با انتشار جزوه‌ای به نام کشور یهود خواستار اختصاص سرزمینی به یهودیان جهان شد که بتوانند آنجا را میهن خود بنامند و این خود سرآغاز یک جنبش و پاگرفتن یک مکتب فکری شد که به صهیونیسم شهرت یافت. بدیهی است که منظور هرتسل از واژه «سرزمین» در جزوه خود همان مکانی بود که در تورات به عنوان محل نشو و نما یهودیان از آن یاد شده و صهیون هم نام تپه‌ای مشرف بر شهر بیت المقدس است.

هرتسل، که از او به نام پدر بنیانگذار اسرائیل و صهیونیسم یاد می‌کنند، در اوت ۱۸۹۷ نخستین کنگره صهیونیست را در شهر بازل، سوئیس، سازمان داد. این کنگره در پایان نشست خود موجودیت «سازمان جهانی صهیونیست» را اعلام داشت و هرتسل به عنوان نخستین رئیس آن برگزیده شد.

در آن هنگام تمامی خاکی که امروز دولت خودگردان فلسطین، نوار غزه و اسرائیل و چندین کشور عرب را در بر گرفته است، بخشی از متصرفات امپراتوری عثمانی بود. تئودور هرتسل در ۱۹۰۴ درگذشت، ولی فعالیت‌های او به شرحی که گفته شد از همان سال‌های پایانی قرن نوزدهم به موجی از مهاجرت یهودیان از سرتاسر جهان به سوی فلسطین دامن زد. شمار مهاجران یهودی که در فلسطین سکنی گزیدند، در سال‌های پایانی جنگ بین‌الملل اول به اندکی بیش از دویست هزار تن می‌رسید.

۱۹۰۸: پایه‌گذاری «آژانس یهود» و

نقش آن در سازمان دادن یهودیان از سراسر جهان به فلسطین.

گرچه زمینه ایجاد «آژانس یهود» در نخستین کنگره جهانی صهیونیسم فراهم آمده بود، ولی تنها در ۱۹۰۸ بود که موجودیت آژانس و فعالیت آن در سطح جهان به منظور کوچاندن شماری هرچه بیشتر از یهودیان به سرزمین فلسطین با پشتیبانی مالی ثروتمندان

یهودی و نیز تأثیرگذاری سیاسی یهودیان صهیونیست که در بالاترین سطوح سیاسی برخی از کشورهای اروپایی مانند انگلستان حضور داشتند، آغاز شد. این نهاد تا ۱۹۲۹ دوبار تغییر نام داد ولی در ۱۹۲۹ بار دیگر به وسیله یک یهودی روسی تبار به نام چیم وایزمن، که در انگلستان مستقر شده و جایگاه بلندی در دولت انگلیس و نظام سیاسی آن کشور به دست آورده بود تجدید سازمان یافت و به همان نام نخستین خود یعنی «آژانس یهود» بازگشت. آژانس افزوده بر پیگیری فعالانه مهاجرت یهودیان به فلسطین، نمایندگی آنها را در جامعه ملل به عهده داشت. بعد از ۱۹۳۳ که هیتلر در آلمان قدرت را به دست گرفت آژانس یهود توانست در مذاکره با مجمع عمومی جامعه ملل و انگلستان، که قیمومیت فلسطین را به عهده داشت، سهم مهاجرت سالانه یهودیان را به فلسطین افزایش دهد و از این طریق زیربنای ایجاد دولت اسرائیل و نیروی انسانی اولیه را برای انسجام آن فراهم آورد. رئیس بعدی آژانس یهود بن گوریون، یک یهودی لهستانی بود.

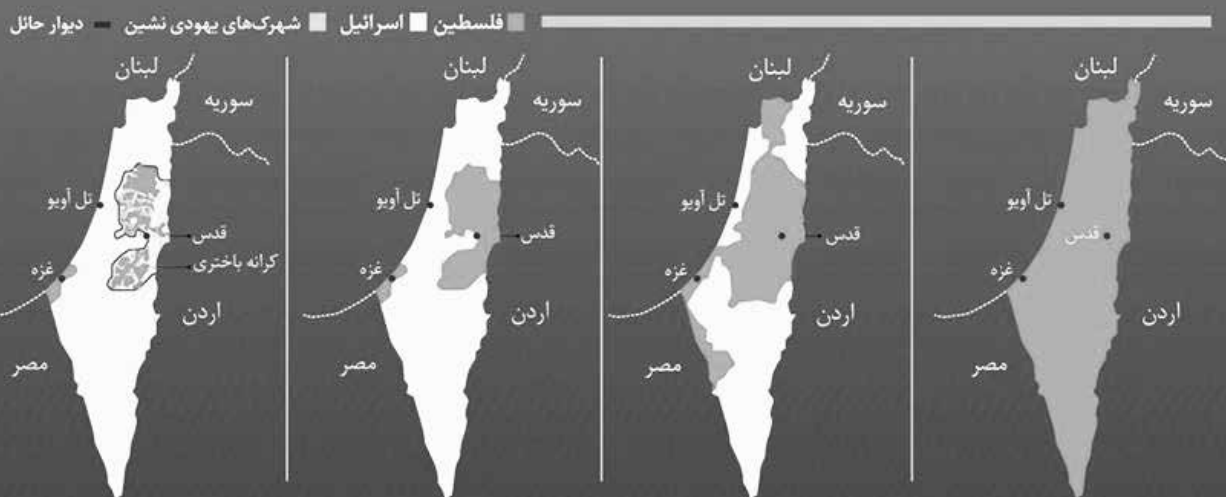
آژانس با رهبری بن گوریون به بازوی نیرومندی برای تثبیت روزافزون موقعیت مهاجران یهودی به فلسطین تبدیل شد. او پس از شکل گرفتن دولت اسرائیل به عنوان اولین نخست وزیر کشور نوپیدا، زمام قدرت را به دست گرفت و در ۱۴ می ۱۹۴۸ به طور رسمی موجودیت آن را اعلام داشت. بن گوریون تا ۱۹۶۳ در مقام نخست وزیر باقی ماند. وزارت دفاع نیز زیر نظر مستقیم وی اداره می‌شد.

نکته درخور یادآوری این که آژانس یهود پس از استقرار در فلسطین هر چند به ظاهر خود را یک نهاد سیاسی و خشونت پرهیز نشان می‌داد، ولی در پشت صحنه با چندین گروه تروریستی یهودی که از ۱۹۲۲ در فلسطین فعال شدند و به آدم‌کشی‌های متعدد وحشت‌آفرینی در میان بومیان فلسطینی دست زدند ارتباط مستقیم داشت.

در اینجا توضیحی ضروری می‌نماید و آن این که یهودیان در سطح جهانی از دو تیره اصلی اشکنازی و سفاردیک تشکیل یافته‌اند. اشکنازی‌ها یهودیانی هستند که پیش از قرون وسطی در ذره راین و شمال فرانسه ساکن بوده‌اند ولی در جریان جنگ‌های صلیبی و تداوم اقدامات ایدئایی نسبت به آنها در غرب و شمال اروپا، به دیگر مناطق آن قاره و بیشتر به ویژه اروپای شرقی کوچ کردند و در آنجا مستقر شدند.

فلسطینیان تنها در 15 درصد خاک خود زندگی می‌کنند

بر اساس داده‌های مرکز آمار فلسطین، اسرائیل 85 درصد از اراضی تاریخی 27 هزار کیلومتر مربعی فلسطین را اشغال کرده است



یهودیان سفاردیک ولی قرن‌ها در اسپانیا و پرتغال سکنی داشتند. در نیمه قرن پانزدهم یک جنبش پردامنه ضد عرب و ضد یهود در شبه جزیره ایبری شکل گرفت که به اخراج تمامی عرب‌ها و یهودیان از شبه جزیره انجامید. یهودیان رانده شده از اسپانیا و پرتغال، شمال آفریقا و برخی از سرزمین‌های خاور نزدیک را برای استقرار خود برگزیدند. از آغاز موجودیت یافتن اسرائیل رشته‌های رهبری به‌طور کلی در دست یهودیان اشکنازی که بیشتر از اروپای شرقی و روسیه به فلسطین مهاجرت کردند، قرار داشته است و یهودیان سفاردیک به‌ندرت در سطوح بالای رهبری حضور داشته‌اند.

۲ نوامبر ۱۹۱۷، انتشار بیانیه بالفور

آرتور جیمز بالفور سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی، که پنجاه سال در صحنه سیاست کشور خود فعال بود و از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ مقام نخست‌وزیری انگلستان را به عهده داشت، در ۱۹۱۶ به کابینه ائتلافی دیوید لویید جرج پیوست و مسئولیت وزارت امور خارجه را به عهده گرفت.

او در نوامبر ۱۹۱۷، که نخستین جنگ جهانی هنوز در جریان بود ولی قرائنی از شکست آلمان و مهم‌ترین متحدانش یعنی امپراتوری‌های اتریش-هنگری و عثمانی به ظهور رسیده بود، بنا به بر توصیه جیم وایزمن و ناهوم سوکلو، دو تن از رهبران صهیونیست انگلستان، نامه سرگشاده‌ای خطاب به بارون والتر لیونل روجیلد، بزرگ خاندان روچیلد و بانکدار سرشناس یهودی نوشت که به «بیانیه بالفور» شهرت یافت. بالفور مدت‌ها پیش از آن در ۱۹۰۶ با وایزمن دیدار کرده و زیر تأثیر شخصیت او قرار گرفته بود.

وی سرانجام در سال ۱۹۱۷ با تکیه بر مسند وزارت امور خارجه انگلستان، که در آن هنگام هنوز نخستین قدرت جهان به شمار می‌رفت، پشتیبانی خود را از جنبش صهیونیسم با صدور بیانیه آشکار کرد. در بیانیه حمایت دولت انگلستان از کوشش صهیونیسم جهانی به منظور تشکیل میهنی برای یهودیان در خاک فلسطین به طور رسمی اعلام شد.

در این نکته که بیانیه بالفور در برانگیختن رهبران صهیونیست و دلگرمی دادن به آنان برای پی افکندن کشوری از آن خود برای یهودیان جهان بسیار تأثیرگذار بود، اتفاق نظر وجود دارد. این بیانیه در واقع آنچه را که در جزوه انتشار یافته توسط تئودور هرتسل در ۱۸۹۶ به عنوان هدف جنبش صهیونیسم تعیین شده بود به مرحله تحقق نزدیک کرد. به طوری که از پژوهش‌های مربوط به این موضوع برمی‌آید، بیانیه بالفور پس از غوررسی کافی در هیئت وزیران انگلستان و مشورت با متحدان جنگی آن کشور، به ویژه فرانسه انتشار یافت.

جنگ جهانی اول که در ژوئیه ۱۹۱۴ با قتل آرشیدوک فرانسیس فرديناند اتریش به دست یکی از اتباع صربستان آغاز شده بود، در نوامبر ۱۹۱۸ با شکست آلمان و متحدانش به پایان رسید. یکی از پیامدهای مهم این جنگ متلاشی شدن امپراتوری عثمانی و برقراری قیمومیت انگلستان و فرانسه بر متصرفات آن در خاور میانه، مشتمل بر عربستان و اردن و سوریه و عراق امروزی و سرزمین فلسطین بود.

دولت انگلیس پس از انتشار بیانیه بالفور در فاصله دو جنگ جهانی با جدیت در صدد ایجاد تسهیلاتی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین برآمد. در نتیجه پیگیری این سیاست آهنگ این مهاجرت به طرز چشمگیری سرعت گرفت، چنانکه تا پایان جنگ جهانی دوم شمار یهودیانی که در خاک فلسطین استقرار یافتند به حدود شصت هزار نفر رسید. در ارتباط با دلایلی که انگلستان را به انتشار بیانیه بالفور واداشت، در سطح دانشگاهی پژوهش‌های پردامنه‌ای صورت گرفته است که پرداختن به آنها از حوصله این مقال بیرون است. با این همه بیشتر پژوهشگران درباره چند انگیزه در پشت سر اقدام دولت انگلیس در این زمینه توافق دارند:

- برخی از اعضای وقت هیئت وزیران انگلیس از یهودیان صهیونیست بودند که توانستند اکثریت وزیران کابینه را به قصد ایجاد پیش زمینه‌ای با هدف تشکیل کشوری برای یهودیان در خاک فلسطین با خود هماهنگ سازند.
- اعمال کنترل بر فلسطین برای انگلیس یک هدف راهبردی بود چون از آن طریق

می‌توانست عبور کشتی‌ها را از کانال سوئز در حوزه حاکمیت خود نگاه دارد. - جانبداری از صهیونیسم و هدف‌های آن سبب می‌شد پشتیبانی یهودیان در روسیه و ایالات متحده تأمین شود و آن‌د کشور تا دستیابی به پیروزی در جنگ جهانی اول در کنار انگلستان بمانند.

- فعالیت پردامنه کارگزاران (لایبی) صهیونیست در اروپا و ارتباطات نزدیک میان آنها و چهره‌های متنفذ در سپهر سیاسی انگلیس طی آن سال‌ها نیز نقش مؤثری در این میان ایفا کرد.

- در آن روزگار یهودیان در بیشتر کشورهای اروپایی در معرض عملیات ایدایی قرار داشتند و انگلستان با صدور بیانیه بالفور می‌خواست رفتار متمایزی که نشان دهنده همدردی با آنان باشد از خویش نشان دهد.

بیانیه بالفور از همان بدو انتشار، مخالفت محافل عرب و رسانه‌های محدودی را که در اختیار داشتند برانگیخت و به تنش‌های عمده‌ای که برخی با خشونت همراه بودند دامن زد، ولی این اقدامات راه به جایی نبرد.

کوتاه سخن آنکه اکثریت آگاهان از بیانیه بالفور به عنوان نخستین خشت بنای دولت یهود در فلسطین یاد می‌کنند و فلسطینی‌ها و دولت‌های عرب آن را تسهیل‌کننده افزایش سریع جمعیت یهودی ناحیه فلسطین در ظرف دو دهه و توانا ساختن آنها به بیرون راندن شماری نزدیک به هفتصد هزار فلسطینی در ۱۹۴۸ از مکان‌هایی که از دیر باز محل سکونت‌شان بود می‌دانند.

این جریان سرانجام موجودیت یافتن رسمی دولت اسرائیل را در خاک فلسطین به دنبال داشت و این همان رویدادی است که عرب‌ها از آن با اصطلاح «یوم النکبه» یا روز فاجعه یاد می‌کنند.

ادامه دارد



انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام‌اس ایران خدمت‌گزار بیماران ام‌اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آیین‌نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می‌شود:

نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام‌اس، تهیه آمار بیماران، جمع‌آوری اطلاعات، اطلاع‌رسانی. تابعیت: ایرانی مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میزای شیرازی پلاک ۲۱۳. ۵. اسامی مؤسسين آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگارودی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن‌دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدپور اقبالی تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نامحدود. مدیر یامدیران و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی‌البدل هیئت مدیره می‌باشند. کلبه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوامضا از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود. دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکت‌ها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده‌ها و بیماران ام‌اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام‌اس ایران از خدمات انجمن بهره‌مند گردید.

شماره‌ی تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵

WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب‌ها به نام انجمن ام‌اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴

بانک صادرات: ۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۳

نگاهی به کتاب خاطرات ویلیام سالیوان سفیر آمریکا در ایران در بحبوحه آشوب خمینی

دکتر کاوه سعیدی

افراد مؤسسات و شرکت‌های مختلف بودند که در ایران فعالیت داشتند، به خصوص شرکت بل هلیکوپتر که بزرگ‌ترین واحد صنعتی آمریکائی در ایران بود. تعداد کارکنان سفارت آمریکا در تهران به اضافه مأمورین آمریکائی که در قسمت نظامی کار می‌کردند، بالغ بر دو هزار نفر می‌شد که با اعضاء خانوهایشان به پنج هزار نفر می‌رسید که خود رقم بزرگی است. سفارت آمریکا در تبریز، شیراز و اصفهان کنسولگری داشت که شعبات آن در مشهد، اهواز و همدان هم بود. سالیوان می‌نویسد پس از ورودش به ایران، در همان ماه اول اقامتش، از تمامی آنها بازدید کرده بود. سالیوان این را هم می‌نویسد که در آن زمان به علت اهمیت و اعتبار ایران به عنوان یک کشور مهم تولیدکننده نفت و یک قدرت منطقه‌ای، ایران اسم و رسمی در جهان داشته و بیش از هفتاد سفیر خارجی در تهران حضور داشتند.

سفیر آمریکا این مسأله را هم یادآوری می‌نماید که قبل از آمدن به ایران، شیوع فساد و ناآرامی و به طور کلی شرایط ناسالم اقتصادی ایران را، بعضی از رؤسای شرکت‌های آمریکائی به وی گفته بودند (صفحه ۳۷). طرز فکر سالیوان را نسبت به ایران و ایرانی که مبنی بر واقعیت بوده، که آن را از خواندن کتاب‌هایی در مورد ایران کسب کرده بود (صفحه ۵۰)

چنین می‌بینیم: ملت ایران در طول قرن‌ها به وسیله اقوام و ملل مختلف از قبیل یونانی‌ها، رومی‌ها، عرب‌ها، ترکان غزنوی و سلجوقی، مغول‌ها، انگلیسی‌ها و روس‌ها مورد تهاجم قرار گرفته و اشغال شده است. معذرا این ملت توانسته است که در همه احوال بر تمامی عوارض این هجوم‌ها و اشغال بیگانگان فائق آید و همیشه هویت ملی خود را حفظ نماید. آنها همیشه خود را با قدرت غالب و حاکم، دمساز و هماهنگ ساخته و هر وقت که قدرت حاکم رو به ضعف و زوال نهاد از آن روی تافته‌اند.

سالیوان می‌نویسد که در قرن نوزدهم، ایران در مرکز رقابت دو ابر قدرت زمان یعنی امپراطوری روسیه و امپراطوری انگلیس قرار گرفته بود. روسیه در آرزوی رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس و انگلیس در جهت تحکیم قدرت و سلطه خود در هندوستان بود. قدرت سیاسی ایران در آن تاریخ و



آمریکا از آن کشور، ایفا کرده بود (صفحه ۲۲). پست سفارت آمریکا در ایران، در آن زمان، به مدت شش ماه خالی مانده بود، یعنی از دسامبر ۱۹۷۶ و کارتر رئیس‌جمهور آمریکا از طرف حزب دمکرات، تمایل داشت که شخص با تجربه و با اطمینانی را برای این سمت برگزیند.

سالیوان می‌نویسد که قبل از حرکت به ایران با بسیاری از دست‌اندرکاران سیاسی چون سازمان سیا، سفیر قبلی آمریکا در ایران، وزیر امور خارجه آمریکا، اردشیر زاهدی سفیر ایران در آمریکا، برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری آمریکا و بسیاری دیگر از افراد مؤثر ملاقات‌ائی داشته و مذاکره نموده است و همین‌طور با رؤسای بسیاری از شرکت‌ها که با ایران روابطی داشتند، دیدن نموده و اطلاعات فراوانی را به دست می‌آورد.

سالیوان در مورد ملاقات خود با کارتر که با حضور برژینسکی انجام می‌پذیرد، یادآور می‌شود که کارتر شاه ایران را به عنوان یک دوست نزدیک و یک متحد قابل اطمینان برای آمریکا، می‌داند (صفحه ۲۷). از اطلاعاتی که سالیوان در کتاب خود نام می‌برد یکی این است که در سال ۱۹۷۷ سی و پنج هزار نفر آمریکائی در ایران زندگی می‌کردند که بیشتر آنها

نزدیک به نیم قرن است که از آشوب خمینی و تغییر رژیم ایران می‌گذرد و هیچ ایرانی فکر این را نمی‌کرد که گروهی عمامه بر سر و نعلین به پا، روزی همه‌کاره این مملکت بشوند و در آغاز قرن بیست و یکم، یک رژیم فاشیست مذهبی در ایران حکمفرما و یک سیستم منفور خلیفه‌گری روی کار آید و همه چیز به سوی قهقرا رود که علت اصلی و اساسی آن همانا ندانم‌کاری خود ایرانیان بود و یا بنا بر گفته فردوسی «از آن زشت کردار ایرانیان». من کلمه انقلاب را به کار نبردم و به جای آن لغت آشوب را برگزیدم چون معمولاً انقلاب رو به بهبود رفتن یک جامعه می‌باشد و نه عکس آن.

در آن ایام ویلیام سالیوان، به عنوان سفیر آمریکا در ایران انتخاب و یکی از دست‌اندرکاران این دگرگونی تاریخی بوده است.

کتاب مورد بحث ما تحت عنوان مأموریت در ایران می‌باشد که بعدها توسط ویلیام سالیوان نوشته شده و انتشار می‌یابد و سپس توسط محمود طالعی به فارسی ترجمه و چاپ می‌شود و چاپ دوم آن که مورد مطالعه اینجانب بوده است، توسط انتشارات علم در سال ۱۳۷۳ در تهران منتشر شده است.

امکان دارد که بعضی از مطالب این کتاب و اظهار نظر نویسنده آن مغرضانه و دور از حقیقت باشد و یا اینکه در بعضی از موارد، نویسنده نخواسته باشد که به درج بعضی از مطالب سری زمان خود بپردازد ولی در مجموع و در اکثر موارد، این کتاب، ما را در جریان واقعیت سیاسی آن زمان می‌گذارد که بسی حائز اهمیت است و در اغلب موارد با کتاب‌های خاطرات کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، سر آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران و برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان کارتر هماهنگی دارد و از نظر من خواندن این کتاب و یا کتاب‌های نظیر آن برای نسل جوان ایرانی ضروری است و درسی است برای آینده‌کشوران. من بعضی از مطالب این کتاب را که قابل اهمیت دیده‌ام دست‌چین نموده و به نقل آن به‌گونه خلاصه در این نوشتار می‌پردازم.

ویلیام سالیوان قبل از اینکه به ایران بیاید، برای مدتی سفیر آمریکا در فیلیپین بوده که بنا بر گفته خود، نقش مهمی را در خاتمه جنگ ویتنام و خروج

حاکمیت سلاطین قاجار، به زحمت از خود پایتخت یعنی تهران تجاوز نمی نمود و باقیمانده کشور به دست رؤسای قبایل و خوانین اداره می شد که خود آنان، در واقع، آلتی در دست روس ها یا انگلیسی ها بودند و با گرفتن رشوه از آنان در جهت اجرای مقاصد و مطالع آنها عمل می کردند.

درواقع در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اوضاع ایران به حدی آشفته بود که حکومت مرکزی عملاً اختیاری در اداره امور کشور نداشت. در شمال کشور، بریگاد قزاق که تحت فرمان عوامل و افسران روسیه تزاری اداره می شد که عوامل و افسران محلی را هم به کار گرفته بودند، قدرت حکومت را به دست داشتند و از طرف دیگر یعنی در قسمت شرقی و جنوبی کشور هم تفنگدارانی بودند که خود تحت فرمان افسران انگلیسی فعالیت داشته و نظم و قوانین آن مناطق را اداره می نمودند.

سالیوان خاطر نشان می سازد که با مطالعات شخصی خود چنین دریافته بود که ایرانیان به طور کلی تصور می کردند آنچه را که در کشورشان روی می دهد همه ساخته و پرداخته خارجی هاست و دست های نامرئی بیگانه در مسائل مربوط به زندگی آنها، دخالت دارد و این بدگمانی و سوءظن تمام بافت جامعه ایرانی را از دهقان ساده تا شخص خود شاه در بر گرفته بود (صفحه ۵۱).

سالیوان در کتاب خاطرات خود اشاره به این موضوع دارد که در اولین برخورد خود با شاه که برای ارائه فرمان سمت سفیری خود به دربار رفته بود؛ از شاه خوشش آمده و تعریف زیادی هم از وی می کند و می گوید که این ملاقات به مدت یک ساعت و نیم به طول انجامید ولی در چند صفحه بعد (صفحه ۵۷ کتاب) به این نوشته برمی خوریم:

در بحران سیاسی سال ۱۹۵۳ شاه در برابر نخست وزیر وقت خود، دکتر محمد مصدق، مردی ضعیف و بی اراده به نظر رسیده بود و این ضعف و بی تصمیمی را یک بار دیگر در سال ۱۹۷۹ نشان داد که بحران سیاسی آن زمان به سقوط وی منجر شد. در ملاقات های بعدی خود با شاه و به خصوص در زمان بحرانی (که چند بار در هفته این ملاقات ها تکرار می شد) سالیوان می نویسد:

شاه زمامداری نبود که بتواند توانائی و قابلیت رهبری کشورش را در آن شرایط بحرانی داشته باشد. در صفحات ۶۶ و ۶۷ کتاب به این نکته برمی خوریم که طبق روایت سالیوان، مجریان طرح های صنعتی و برنامه های اقتصادی برای حل مشکلات خود به آنچه در ایران حلال مشکلات خوانده می شد، یعنی پول و رشوه متوصل می شدند؛ میزان این رشوه ها و حق و حساب ها گاه ارقام عظیمی را تشکیل

می داد و چندی نگذشت که فساد چنان اوج گرفت که بسیاری از مقامات بلند دولتی و بدتر از همه، اعضای خانواده سلطنتی را هم آلوده ساخت که یکی از نقاط اساسی ضعف رژیم و از عوامل مهم سقوط آن بود. تضاد و فاصله طبقاتی به اندازه ای بود که بسیاری از جوانان ایرانی را از نومییدی به سوی الکلیسم و مواد مخدره کشانید و در موارد دیگر به گونه یک عقده و عقیده درآمده بود که می توان آن را زمینه اولیه روبروی نظام موجود به شمار آورد. سالیوان می نویسد که روزی در ضمن یک ملاقات با شاه، نظریات خود را درباره برنامه ریزی های صنعتی وی که واقع بینانه به نظر نمی آمد، اظهار کرده بود که شاه چندان خوش نیامده بود و در جواب گوئی برآمد و پس از آن تعداد ملاقات ها کم تر شد و هر بار فقط به مدت ده دقیقه بود.

در صفحه ۸۴ کتاب، سالیوان می نویسد که به نظر وی شخص شاه ذاتاً مردی جبین و ضعیف بود و این جبین و ضعف او بیشتر از هر چیز دیگر ناشی از خشونت پدرش در وی ایجاد شده بود و ترس و واهمه ای که از دوران کودکی از پدر خود داشت و اغلب اوقات این ضعف درونی خود را با زرق و برق و تشریفات ظاهری می پوشانید.

طبق نوشته این کتاب، سازمان ساواک را سیا طراحی و به وجود آورده بود و در ابتدا، مأمورین ساواک تعلیمات خود را در اسرائیل و یا در خود آمریکا می دیدند. سالیوان می نویسد که هرگز نتوانستند تعداد واقعی اعضای رسمی ساواک را بدانند و رقم تخمینی آن در حدود شش هزار نفر می شد، ولی هزاران عامل وابسته دیگر در همه جای ایران، به خصوص در دانشگاه ها پراکنده بودند. رفتار ساواک بسیار خشونت آمیز بود و روشنفکران و بعضی از سیاستمداران از آزار ساواک مصون نبودند.

طبق نوشته کتاب، اعمال ساواک، در سراسر جهان انعکاس بدی یافته بود و گاه با اعتراضات شدیدی همراه بود. ولی بایستی تأکید کرد که سیا نه در عملیات ساواک برضد مخالفان سیاسی رژیم دخالتی داشت و نه در بازداشت های خودسرانه و اعمال شکنجه و قتل در زندان های ساواک.

سیستم دانشگاهی ایران بیشتر از کشور فرانسه اقتباس شده بود و اساتید قدیمی آن نیز بیشتر تحصیل کرده فرانسه بودند. نکته جالب توجه اینکه سیستم دانشگاهی اروپا و مخصوصاً فرانسه که برای رواج فرهنگ غربی و مدرنیته کردن ایران مورد استفاده قرار گرفته بود، خود ریشه ایرانی داشت و محققین اروپائی که قرن ها پیش از مرکز دانشگاهی ابوعلی سینا در همدان دیدن کرده بودند، سیستم دانشگاهی اروپا را براساس همین مطالعات بنیان

نهاده بودند (صفحه ۱۰۷).

در آن روزهای بحرانی و جریانات تظاهرات روزافزون در تهران و بعضی از شهرستان ها برضد رژیم، سالیوان یک روز در میان با شاه ملاقات داشت که در اکثر موارد سفیر انگلستان هم آنجا بود و در این ملاقات ها، شاه از نقشه ها و برنامه های خود برای آینده صحبت می کرد و می گفت که دیگر قصد بازگشت به حکومت مطلقه را ندارد و به این نتیجه رسیده بود که دیگر نمی تواند با زور مقاصد خود را به جامعه تحمیل نماید و عقیده داشت که سطح بالای جامعه ایرانی خود به عدم لیاقت ملاها در امور کشوری پی خواهد برد و به این واقعیت خواهد رسید که یک حکومت مذهبی فرصت های تازه ای برای نشو و نمای کمونیسم فراهم خواهد آورد.

طبق اظهار نظر سالیوان، شخص شاه طبعاً مخالف قوه قهریه بود و طریقه مدارا را ترجیح می داد (صفحه ۱۵۵) و می گفت که به زودی مقام سلطنت را به پسرش تفویض خواهد کرد و این موضوع را چند بار دیگر هم در ملاقات های بعدی یادآوری کرده بود. در جریان روزهای حاد بحرانی و پس از تعویض مجدد دولت و به سرکار آمدن شریف امامی به عنوان نخست وزیر در اواخر سال ۱۹۷۸، شاه تصمیم می گیرد که حکومت نظامی را به کار بیاورد و در این باره از سالیوان می پرسد که نظر آمریکا چیست! و سالیوان مسأله را به واشنگتن گزارش داده و در عرض ۴۸ ساعت جواب می رسد که نظر دولت آمریکا این است که بقای شاه حائز کمال اهمیت می باشد و آمریکا از هر تصمیمی که وی برای تثبیت قدرت و موقعیت خود اتخاذ کند حمایت خواهد کرد.

سالیوان در ملاقات بعدی خود با شاه، تصریح می کند که آمریکا به طور جدی می خواهد که شاه را حمایت نماید (صفحه ۱۵۸).

بعد از آن و به فاصله کوتاهی برژینسکی به سالیوان تلفن کرده و بدو می گوید که تلفنی با شاه صحبت کرده و پشتیبانی کامل کارتر را از هراقدامی که وی برای حل مشکلات کنونی ضروری تشخیص دهد، اعلام داشته است. حتی اردشیر زاهدی هم به سالیوان تلفن کرده، می گوید که با برژینسکی ملاقاتی داشت و وی گفته است که جهت حفظ شاه حمایت های لازم خواهد شد.

طبق نوشته کتاب، شاه در ملاقات بعدی با سالیوان از وی می خواهد که آمریکا باید در مکتوبی، این حمایت را تأیید نماید و سفیر آمریکا هم می گوید که که جریان مذاکره را به واشنگتن مخابره خواهد کرد. در آن زمان، تظاهرات عظیم و هر روزه تهران همراه با اغتشاش و آتش سوزی هائی هم بوده است و حتی روزی سفارت انگلیس را هم به آتش می کشند، ولی

قبل از آتش زدن ساختمان آن به کارمندان انگلیسی و ایرانی سفارت انگلیس فرصت داده شده بود که از ساختمان سفارت خارج شوند و مهاجمین پس از آتش زدن قسمت اداری سفارت، فراتر نرفته و به محل اقامت سفیر صدمه‌ای نزده بودند.

به درخواست شاه در روز دیگر سالیوان به کاخ نیاوران می‌رود و شاه از وی می‌خواهد که به فوریت با واشنگتن تماس بگیرد تا از حمایت آمریکا جهت روی کار آوردن یک حکومت نظامی اطمینان داشته باشد که سالیوان در جواب می‌گوید که درباره این موضوع قبلاً تماس گرفته است و پشتیبانی آمریکا هم تأیید شده است. آن وقت شاه آسوده خاطر شده و سفارش ویسکی می‌دهد و در ادامه صحبتش می‌گوید که نمیداند چرا رادیو تلویزیون بی بی سی در مقابل او جبهه گرفته است و دائماً صحبت از انتقاد حکومت وی و تبلیغ از مخالفان می‌نماید که در همان موقع سفیر انگلیس هم وارد می‌شود و شاه از وی می‌خواهد که نظرش را درباره روی کار آوردن یک حکومت نظامی بگوید که پارسوئز جواب می‌دهد که در این مورد شخصاً نمی‌تواند نظر بدهد (صفحه ۱۶۶).

در صفحه ۱۷۶ کتاب می‌آید که انگلیسی‌ها در تأیید حکومت نظامی خودداری می‌کنند و شاه دیگر تمایلی به حضور سفیر انگلیس در ملاقات‌های بعدی با سالیوان نشان نمی‌دهد.

سالیوان در کتاب خود می‌نویسد که در طول ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۷۸ دیگر برای شخص وی تردیدی باقی نمانده بود که حفظ شاه بر سریر قدرت امکان‌پذیر نیست و می‌بایستی به طور جدی آماده اوضاع ایران پس از شاه بود (صفحه ۱۶۹).

(از این قسمت از نوشته سفیر آمریکا چنین استنباط می‌شود که برداشت و نظریات خود سفیر یعنی شخص سالیوان درباره اوضاع سیاسی ایران با برداشت و نظریات رئیس جمهور کارتر و مشاورین او چون برژینسکی کاملاً متفاوت می‌باشند. چون آنان در تمام مدت خواهان حمایت از شاه و نگهداری حکومت او بوده‌اند و لی خود سفیر به گونه خودسرانه و بدون اجازه واشنگتن تصمیماتی اتخاذ و دست به کارهایی هم می‌زند که در نتیجه رئیس جمهور و مشاورینش را در یک موقعیت انجام شده و اجباری قرار می‌دهد).

در همین ایام فرستاده‌هایی هم از واشنگتن به تهران می‌آیند. از جمله سناتور روبرت بایدر که به همراه مشاورین و اعضاء دفتر خود و یک هواپیمای خصوصی به تهران آمده و با سالیوان ملاقات و از اوضاع و احوال مطلع می‌شود و به سالیوان می‌گوید آنچه را که در واشنگتن درباره اوضاع ایران شنیده با آنچه که سالیوان می‌گوید تفاوت کلی دارد و بعد از قول برژینسکی می‌گوید که شاه آماده اقدامات

قاطعی برای دفاع از تاج و تخت خود می‌باشد و اضافه می‌کند که به وی توصیه شده است که شاه را از پشتیبانی کامل آمریکا مطمئن سازد و دولت آمریکا از هر اقدامی که شاه ضروری بداند حمایت خواهد کرد (صفحه ۱۸۸).

ولی پس از آنکه سناتور بایدر به واشنگتن برمی‌گردد، سالیوان بدون اجازه از واشنگتن و از سر خود با آیت الله بهشتی تماس برقرار نموده و سپس به واشنگتن مخابره می‌کند که وقت آن رسیده است که آمریکا خود را با وقایع آینده ایران و رژیم دیگری آماده نماید (صفحه ۱۸۴).

کارتر پس از خواندن این گزارش آخری، برای اولین بار متوجه می‌شود که نکند واقعاً حفظ شاه بر سریر قدرت امکان‌پذیر نباشد و با خط خود یادداشتی نوشته و آن را جهت ونس (وزیر امور خارجه آمریکا)، برژینسکی (مشاور امنیت ملی)، براون (وزیر دفاع آمریکا) و ترنر (رئیس سازمان سیا) می‌فرستد و از آنها توضیح می‌خواهد که چرا تاکنون وی را در جریان وخامت اوضاع ایران نگذاشته‌اند که این نوشته به خارج هم درز پیدا می‌کند و در صفحات مطبوعات آمریکا، با سر و صدای زیادی، منعکس می‌شود (صفحه ۱۸۷).

در همین ایام یک هیئت غیر رسمی به تهران می‌رود که ریاست آن بر عهده رمزی کلارک وزیر دادگستری پیشین آمریکا بود و با سالیوان مذاکره و نظر او را می‌خواهند که می‌گوید که به نظر او احتمال پیروزی آشوبیان و مخالفان شاه زیاد می‌باشد. بعداً این گروه جهت ملاقات خمینی به پاریس می‌روند (صفحه ۱۹۰). شاه بالاخره متوصل به حکومت نظامی شده و ژنرال ازهارای را به نخست‌وزیری می‌گمارد و خود وی در اواخر ماه دسامبر تصمیم می‌گیرد که برای مدت نامعلومی از ایران خارج شود و یک شورای سلطنتی در غیاب خود، برای انجام وظایف سلطنت، تعیین نماید.

در ۲۱ دسامبر به درخواست ژنرال ازهارای، نخست‌وزیر، سالیوان پیش او می‌رود و می‌بیند که ازهارای در روی یک تخت سفری با پیژامه راه راه دراز کشیده است و یک کپسول بزرگ اکسیژن در کنار تخت می‌باشد. ازهارای می‌گوید که یک حمله قلبی سبک کرده است و منتظر ویزیت پزشک خود می‌باشد و در این شرایط کاری از او ساخته نیست و سپس می‌گوید که با دستورات و تأکید مکرر شاه در پرهیز از شدت عمل و خونریزی، حکومت نظامی به یک اسم بی معنی تبدیل شده است و توانائی استقرار نظم نیز از وی سلب گشته است و اضافه می‌کند از نظر وی شاه قدرت اراده و تصمیم خود را از دست داده است و این مملکت دارد از دست می‌رود. سالیوان پس

از بازگشتن به سفارت، جریان این ملاقات تکان‌دهنده را به واشنگتن مخابره و در پیرو آن می‌گوید که سقوط شاه اجتناب‌ناپذیر است و وی لازم می‌بیند که که با گروه‌های مخالف و فرمانده‌های نظامی وارد مذاکره شود و چون دستوری نمی‌رسد، این سکوت را علامت رضا تلقی نموده، به ابتکار خود دست به اقداماتی در این زمینه زده و با رهبران مخالف و مقامات نظامی تماس برقرار می‌کند.

پس از ازهارای، شاپور بختیار به نخست‌وزیری می‌رسد که آخرین نخست‌وزیر شاه می‌باشد و از سوی دیگر و با پیشنهاد سالیوان، رئیس قسمت سیاسی سفارت آمریکا در پاریس، وارن زیمرمن چند بار با ابراهیم یزدی ملاقات برقرار می‌کند و در همین اوقات در واشنگتن جرج بال به عنوان مشاور مخصوص کارتر در امور ایران تعیین و به تهران عزیمت می‌کند. وی سلسله پهلوی را رو به زوال می‌یابد و در صدد نوعی مکانیسم انتقالی با عناصر سیاسی معتدل می‌ماند. سالیوان می‌نویسد که لیست بیش از صد افسر بالا رتبه ارتش را، گروه‌های مخالف در اختیارش گذارده بودند که می‌بایستی تمامی آنها پس از خروج شاه، از پست خود استعفا داده و از ایران خارج شوند (صفحه ۲۰۱).

از طرف دیگر تئودور آلیوت از واشنگتن مأموریت می‌یابد که در پاریس مذاکراتی با خمینی نموده و اطمینان بدهد که دولت آمریکا همکاری و کمک‌های لازم را در آینده هم ادامه خواهد داد.

بالاخره در کنفرانس سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان غربی (۴ تا ۷ ژانویه ۱۹۷۹) که در گوادولوپ مکزیک برقرار شده بود تصمیم گرفته می‌شود که راهی برای نجات شاه باقی نمانده و غرب باید برای حفظ منافع حیاتی خود چاره دیگری بیندیشد و کارترین تصمیم نهائی را به اطلاع سالیوان می‌رساند که شاه را در جریان بگذارد و سفیر هم به پیش شاه می‌رود و بدو می‌گوید که دولت آمریکا مصلحت شخص شاه و مصالح کلی ایران را در این می‌بیند که شاه هر چه زودتر ایران را ترک نماید و پس از گوش کردن این پیام، شاه می‌پرسد که آیا پیامی هم آمده است که به کجا باید بروم! (صفحه ۲۱۰) و سرانجام ایران را ترک و به مصر می‌رود.

در تلفن دیگری که برژینسکی به سالیوان می‌کند نظر او را درباره یک کودتای نظامی می‌پرسد که سالیوان هم در جواب او حرف رکیکی را بر زبان رانده تلفن را قطع می‌کند. بعد ژنرال هایزبری سر صدا و با لباس شخصی به تهران می‌رود و پس از آنکه سران ارتش ایران را خنثی و مانع از یک کودتای نظامی می‌شود به واشنگتن برمی‌گردد و بعد از آن خمینی به ایران می‌آید.

هاجر صفرزاده:

پنج سال اذیت شدم اما ارزشش را داشت

با ثبت زمان ۵۶،۵۷ ثانیه زودتر از باقی رقبا به خط پایان رسید. رکورد آسیا را شکست و اولین مدال تاریخ ایران در پارادوومیدانی زنان جهان را کسب کرد؛ مدالی به رنگ طلا. این داستان هاجر صفرزاده، قهرمان طلایی پارادوومیدانی ایران است....

«انسان موجود ناشناخته‌ای است و از زمانی که بر کره خاکی ماوی یافت کمتر چیزی بوده که در برابر نیروی اراده او تاب ایستادگی داشته باشد. هیچ چیز برای انسان غیرممکن نبود. رویایی نبود که برایش دست نیافتنی باشد. حتی جبر طبیعت هم نتوانست انسان را متوقف کند...» کسی چه می‌داند؟ شاید جملاتی شبیه این در بعد از ظهر شرجی اول خرداد در ورزشگاه بندر کوبه ژاپن از ذهن هاجر صفرزاده، قهرمان طلایی پارادوومیدانی ایران می‌گذشت.

چهره مصمم هاجر در قابی از جعبه جادویی جان گرفته بود. خودش بود و خودش... آن سردنیا، سرزمین آفتاب تابان، فینال رقابت‌های جهانی ماده ۴۰۰ متر زنان کلاس T12، دقایقی دیگر روی پیست تارتان کوبه استارت می‌خورد. دوندگان یکی پس از دیگری به اتفاق دوندگان راهنمای خود، پشت خط استارت زانو به زمین می‌زنند.

همه غیر از هاجر صفرزاده...

شاید این اتفاق روز اول برای همه عجیب و غریب بود اما انگار رفته رفته از گزارشگر و تماشاگر گرفته تا دونده و مربی و داو، مثل خود او به این وضع خو گرفته بودند. هاجر قلب همه را تسخیر می‌کند، حتی رقبایش را، تماشاگران ژاپنی نیم خیز شده نشده چشم‌هایشان را تا آنجا که می‌توانند باز می‌کنند تا خلق یک حماسه را خوب ببینند. گوشی‌ها یکی پس از دیگری روی هاجر زوم می‌شود. عکاس‌ها قبل از شلیک استارت، کارشان را شروع کرده‌اند و از او عکس می‌گیرند. یکی از پس دیگری و دوباره و دوباره.... عکس و عکس می‌گیرند تا تصویر دختری با قلبی از طلا در کسری از ساعت روی خروجی خبرگزاری‌ها و سایت‌های بزرگ خبری قرار بگیرد. او زودتر از باقی رقبا با ثبت زمان ۵۶،۵۷ ثانیه به خط پایان می‌رسد، رکورد آسیا را می‌شکند و اولین مدال تاریخ ایران در پارادوومیدانی زنان جهان را کسب می‌کند، مدالی به رنگ طلا.

درخشش در جوانی

هاجر از ۱۵ سالگی وارد رشته دوومیدانی شده و از همان اول هم درخشیده است. او درباره ورودش

دختر کم بینایی که نمی‌توانست راه برود، قهرمان جهان شد

رادیو زمانه، ۱۱ خرداد ۱۴۰۳



به این رشته به رادیو زمانه گفت:

من از بچگی به ورزش علاقه داشتم و رشته‌های مختلفی را تجربه کردم. مثلاً دان یک کاراته و کمربند آبی بوکس را دارم، دوچرخه سوار بودم اما از دوران مدرسه به دوومیدانی هم علاقه داشتم و به توصیه معلم رفتم سمت این رشته و خیلی زود در مسابقات دانش‌آموزی درخشیدم.

هاجر صفرزاده با ۲۴ سال سن در مسابقات جوانان جهان به دو مدال طلا و در مسابقات پاراآسیایی جوانان به سه مدال طلا دست یافته است. او در بازی‌های پاراآسیایی جاکارتا هم دو مدال نقره و یک برنز کسب کرده و در هانگژو هم قهرمان شده است. هاجر در سال ۲۰۱۹ عنوان بهترین ورزشکار جوان را هم به خود اختصاص داد.

مصدومیت و خانه‌نشینی

هاجر اما در پنج سال گذشته روزهای سختی را پشت سر گذاشته که درباره آن می‌گوید: سال ۲۰۱۸ متاسفانه مصدوم شدم و از ناحیه کمر آسیب دیدم و به خاطر قصور پزشکی مهره کمرم شکست. حدود

۹ ماه خانه‌نشین و استراحت مطلق بودم و دکتر بهم می‌گفت شاید نتوانم به دوومیدانی برگردم. سختی‌های که من کشیدم به نظر غیرقابل تحمل بود اما خدا را شکر از پس آنها برآمدم. من در آن یک سال حتی راه نمی‌توانستم بروم و وقتی می‌خوابیدم هم نمی‌توانستم پهلوی به پهلوی شوم. در این پنج سال اخیر خیلی اذیت شدم و سختی کشیدم ولی الان می‌گویم ارزشش را داشت و اگر الان برگردم به پنج سال قبل صد درصد این مسیر را دوباره انتخاب می‌کنم.

بی‌توجهی و دیده نشدن درد بزرگ ماست

در سال‌های پس از مصدومیت مسئولان و مربیان به او توجه نکردند و به خاطر عدم اعتماد آن‌ها، هاجر در ۵ سال گذشته فقط در یک مسابقه بین‌المللی توانست حضور پیدا کند آن هم در بازی‌های پاراآسیایی هانگژو بود که به مدال طلا رسید، او در این باره گفت:

برای مسابقات جهانی آماده بودم اما اعزام نمی‌کردند و می‌گفتند شاید مدال نگیری. متأسفانه آن‌طور که باید به ما توجه نمی‌شود و دیده نمی‌شویم و این درد بزرگی برای ما ورزشکاران پارادوومیدانی است.

من اولین دختری بودم که در مسابقات جهانی پارادوومیدانی شرکت کردم و امیدوارم این مسیری شود برای بقیه دختران و توجه مسئولان و رسانه‌ها هم به ما جلب شود چون ما یکسری استعداد داریم که متاسفانه دیده نمی‌شوند و این ناراحت‌کننده است.

قهرمانی جهان و کسب سهمیه پارالمپیک

رقابت‌های پارادوومیدانی قهرمانی جهان امسال به خاطر بحث کسب سهمیه پارالمپیک از اهمیت بیشتری برخوردار بود و هاجر صفرزاده با قهرمانی توانست سهمیه پارالمپیک پاریس را هم کسب کند. او در این باره به رادیو زمانه می‌گوید:

نفر اول و دوم مسابقات جهانی مستقیم سهمیه پارالمپیک را کسب می‌کنند برای همین تمام ورزشکاران با قدرت در این رقابت حضور پیدا کرده بودند و از سطح خوبی برخوردار بود.

من قبل از مسابقه آمیدی به کسب مدال طلا نداشتم ولی در آن لحظات به هیچ چیزی غیر از طلا و سهمیه پارالمپیک فکر نمی‌کردم و خوشحالم جواب همه این سال تلاش و صبوری را گرفتم.

نداشتن همراه دونده مرد

صفرزاده در پاسخ به این پرسش که چرا با همراه

در مسابقات جهانی ندویده، گفت:

در کلاسی که من هستم، می توانیم همراه دونده داشته باشیم اما به خاطر قوانین کشور ما، من نمی توانم همراه دونده مرد داشته باشم.

مطمئنم من هم اگر مثل بقیه ورزشکاران همراه دونده داشته باشم خیلی بهتر می توانم نتیجه بگیرم.

حقوق ماهیانه ۱۰ میلیونی

ورزشکاران پارالمپیک در ایران آنطور که باید امکانات و درآمد مناسبی ندارند. هاجر معتقد است حقوقی که آنها دریافت می کنند در مقابل هزینه های یک ورزشکار حرفه ای بسیار کم است.

او می گوید: ما زمانی که در اردوهای تیم ملی هستیم از طرف پارالمپیک حقوق می گیریم و این بستگی به رنکینگ جهانی ما دارد.

من الان ماهانه ۱۰ میلیون تومان حقوق می گیرم

اما زمانی که مسابقات تمام شود این حقوق هم قطع می شود. متأسفانه این حقوق برای یک ورزشکار حرفه ای کفاف نمی کند.

طلای پارالمپیک و رقابت با ورزشکاران سالم

هاجر حالا در یک قدمی آرزوی دوران نوجوانی اش قرار دارد؛ دیدن در پارالمپیک. او اولین زن دونده ایران در این رشته در پارالمپیک خواهد بود؛ از نوجوانی یکی از آرزوهایم حضور روی سکوی پارالمپیک بود. من تازه اول راه هستم و هدف بعدی ام درخشیدن در پارالمپیک است. همه تلاشم را می کنم تا در پاریس روی سکو قرار بگیرم. نمی توانم رنگ مدالم را از آلان پیش بینی کنم اما آرزوی قلبی من مدال طلای پارالمپیک و شکستن رکورد جهانی است و برای رسیدن به آن همه تلاشم را می کنم. او اما هدف بزرگ تری هم دارد و می خواهد

بعد از مسابقات پارالمپیک با ورزشکاران سالم رقابت کند. الگوی زندگی هاجر قهرمانانی هستند که در شرایط شرایط سخت توانستند به هدف شان برسند و هیچ وقت ناامید نشدند. به نظر او صبر و تحمل کلید موفقیت است.

هاجر، تجلی زنان مبارز و امیدوار ایران

و اما خط پایان جایی که دختری در ظاهر تنها و بدون دونده راهنما قهرمان جهان شد و اشک ریخت؛ هاجر آنجا روی پیست تارتان کوبه، تنها یک دونده ۴۰۰ متر پارادومیدانی نبود که برای مدال و رکورد و ورودی پارالمپیک می جنگید؛ هاجر صفرزاده تجلی امید زنان سرزمین مادری بود، فریادی از مظلومیت زنانی که این روزها شجاعانه در ایران برای رسیدن به آزادی و حقوق اولیه خود مبارزه می کنند، زنانی امیدوار به آینده همچون هاجر صفرزاده.

هوشنگ ابتهاج چه زیبا امید را به جامعه تزریق می کند

نیک می دانست گردش گردون بر ایرانیان روزهای هم دیس حاکمیت ضحاک را بازمی آورد؛

چو ضحاک شد بر جهان شهیر
بر او سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت آیین فرزندگان
پراکنده شد نام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی، ارجمند
نهان راستی، آشکارا، گزند
ندانست جز کژی آموختن
جزاز کشتن و غارت و سوختن

فردوسی در تعبیری عاشقانه و رازآلود، صبح امید رهایی بخش از تیره بختی ایرانیان در هر دوره ای از این تاریخ را، در صدفی مکتوم قرار داده است.

باور اینکه هنوز راهی بر سعادت مندی ایرانیان وجود دارد. تاریخ گواه این مدعاست. ایران خانه ی سیمرغ است و ما نوادگان رستم و زالیم...

سومین پر سیمرغ را به آتش خواهیم کشید، تا سیمرغ خرد و شادی و سعادت مندی، از پس این ظلام وحشت و تیره روزی بر فلات ایران لبخند بزند. ما وارثان پر سوم سیمرغیم.

را مشخص نکرده است!! در هیچ جای شاهنامه نشان و خبری از پر سوم نیست.

سرنوشت پر سوم در پرده معماست. حتی هنگامی که رستم در هفت خوان، در نبرد دیو سیاه و سپید گرفتار می گردد، و یا در رزم اول از سهراب شکست می خورد، پر سوم را به آتش نمی کشد!

یا هنگامی که در چاه شغاد نابرابر در به تیرهای زهرگون گرفتار می آید، کشته می شود، ولی پر سوم را به آتش نمی کشد!

چه چیز با ارزش تر از جانش که مرگ را می پذیرد، ولی پر سوم را نگاه می دارد؟

چرا؟

رستم پر سوم را به چه کسی سپرده است؟
پر سوم باید به دست چه کسی برسد؟
و در چه زمانی به آتش کشیده شود؟

ادبیات اساطیری ایران شعله گاه کنایه ها و نشانه های ژرف و رازآلود است. اشاراتی که خاستگاهش، همان تجسم امال و آرزوهای ساکنان فلات ایران می باشد.

فردوسی با هوش تاریخی و جامعه شناسش، پیش بینی روزهای تیرگون میهنش را نموده بود.

در شاهنامه فردوسی می خوانیم:

وقتی زال خواست از سیمرغ خدا حافظی کند، سیمرغ سه پراز پره های خود را به زال می دهد و می گوید: هر وقت در تنگنا قرار گرفتی پرها را به آتش بکش تا من به یاری ات بشتابم.

سال ها می گذرد...

رودابه، همسر زال، رستم را آبهستن می شود و ناتوان از وضع حمل در بستر مرگ می افتد. زال هراسان اولین پر سیمرغ را به آتش می کشد. سیمرغ به یاری همسر و فرزندش می آید و از مرگ می رها نداشتان.

زال در اواخر عمر و قبل از مرگش دو پسر دیگر را به رستم می دهد تا در تنگنا آنها را به آتش بکشد... سال ها می گذرد و رستم در جنگ با اسفندیار دچار زخم های فراوان می شود و مستأصل از شکست، پر دوم را به آتش می کشد.

سیمرغ آشکار می گردد. رستم را درمان می کند و راز شکست اسفندیار را بر ملا می نماید. رستم پیروز می شود...

اما راز سر به مهری که فردوسی قرن هاست آن را پنهان کرده، اینجاست. فردوسی تکلیف پر سوم

پسر نادرشاه در خدمت ارتش اتریش پای خود را از دست داد!

محسن اکبر

جناب دکتر احکامی، سردبیر ارجمند میراث ایران،

محسن اکبر، فرزند سپهدار اعظم رشتی صدراعظم ایران در زمان احمد شاه قاجار، نماینده ادوار ۱۸ و ۱۹ مجلس شورای ملی از رشت بود. وی طی سال‌ها اقامت در وین به بررسی روابط دیرینه ایران و اتریش پرداخت و با مراجعه به اسناد و مدارک موجود در بایگانی‌های دولتی اتریش از مهاجرت علی میرزا پسر نادرشاه به اتریش اطلاع یافت و خلاصه‌ای از آن را در اختیار نشریه دفترچه ندای ایران گذاشت که توسط دکتر امیراصلاح افشار سفیر وقت ایران در اتریش به دو زبان در وین انتشار می‌یافت. این مقاله در شماره ۱۸ تا ۲۵ تیر ۱۳۴۷ در هفته‌نامه بامشاد در تهران انتشار یافت و اینک پس از ۵۵ سال در میراث ایران دوباره انتشار می‌یابد.

بهرام گرمای

فردریش دوم پادشاه پروس صورت گرفت و همچنین در جنگ‌های دیگر برعلیه آلمان‌های آن روز شرکت نمود و شجاعت‌های بسیار نشان داد.

علی میرزا خان در جنگ‌های فوق‌الذکر از ناحیه سر و صورت به سختی مجروح گردید و پای چپ خود را بر اثر اصابت گلوله توپ از دست داد و دیگر نتوانست در سپاه نظام شرکت نماید.

علی میرزا خان در تاریخ ۱۳ مارس ۱۷۶۰ به علت ابراز لیاقت و شجاعت‌های فوق‌العاده به درجه سروانی نائل آمد و به لقب "رایش فرای هربارون فون زملمین" ملقب گردید و تا آخر عمر عنوان مزبور را داشت. علت اعطای این لقب آن بود که او در نخستین بار ورود به اتریش در شهر زملمین وارد شده و با مقامات مربوطه در آن شهر ملاقات کرده بود.

علی میرزا خان در ژانویه ۱۷۶۳ برای استراحت به بادن نزدیک وین رفته و در ماه مه همان سال به سمت معاونت پادگان گراتس منصوب شد که مدت پنج سال سمت مزبور را به عهده داشت و از آنجا در اثر ابراز لیاقتی که همواره از خود نشان می‌داد با اینکه از ناحیه پا معلول بود به فرماندهی پادگان گوف اشتاین در تیرول مأمور گردید و در ۲۸ ژوئن ۱۷۹۱ به درجه

توسط گراف کوتک، یکی از درباریان ملکه، مخفیانه او را به شهر گراتس منتقل نمودند تا بدین وسیله جان او را از خطرات احتمالی مخالفان در امان دارند. از اسناد مربوطه چنین برمی‌آید که برای انتقال علی میرزا خان به گراتس مبلغ ۲۰۰ سکه گولدن یا سکه طلا اختصاص یافته بود. این امر در تاریخ دهم مارس ۱۷۵۵ صورت گرفت.

در گراتس، گراف شاف گچ مأمور گردید تا به آموختن آداب و رسوم غربی و زبان به علی میرزا اقدام کند و او را که همواره از بدو ورود به اتریش استعداد خود را برای فراگرفتن امور نظامی به منصفه ظهور رسانده بود جهت تحصیل در آکادمی نظامی آماده سازد.

علی میرزا خان بعد از دو سال اقامت در گراتس به آکادمی نظامی وینرنوی اشتاد که هنوز هم یکی از آکادمی‌های بزرگ نظامی به شمار می‌رود رفته و در سال ۱۷۵۹ با درجه ستوانی از آکادمی مزبور خارج شده و به تیپ معروف پیاده نظام شماره ۴۲۰ کایش روک به عنوان افسر ستاد منتقل می‌گردد.

پرونده تحصیلی علی میرزا خان حاکی از آن است که نام برده هنگام تحصیل روحیه نظامی درخشانی داشته است. او در جنگ‌های کولین که به فرماندهی گراف دام برعلیه

بعد از قتل نادرشاه و هرج و مرجی که در اوضاع ایران آن روز به وجود آمده بود، همان‌طور که بازماندگان نادر هر یک به نحوی مورد مزاحمت مخالفان نادر قرار می‌گرفتند و این مخالفان حتی از قتل بازماندگان روی گردان نبودند، به همان نحو فداییان نادر از حفظ اموال و جان بازماندگان او غافل نبوده و در این راه از هیچ‌گونه مجاهدت خودداری نمی‌کردند. چند تن از فداییان چون جان علی میرزا خان فرزند نادرشاه را در خطر دیدند، نام برده را که هنگام مرگ پدربزرگش ساله بود به ترکیه که در آن زمان مقارن با سلطنت سلطان محمود اول بود گسیل داشتند.

علی میرزا خان در ترکیه با شرایط بسیار سختی بسربرد تا زمانی که موفق شد به اتفاق چهار نفر از فداییان به محلی به نام زوملین در ایالت اسلاوین که در آن زمان جزو امپراتوری اتریش بود عزیمت نماید و پس از گذراندن چند روز در قرنطینه میترویس در نزدیکی زوملین با گراف مرسی فرمانده پادگان محل که از حضور علی میرزا مطلع شده بود ملاقات کند.

از اسناد تاریخی چنین برمی‌آید که فداییان نادر علی میرزا را در ترکیه به نام محمد معرفی کرده بودند تا از دست مخالفان مصون بماند و شاید همین امر سبب شد تا سال‌ها بعد از اقامت علی میرزا خان در اتریش ملکه ماری ترزا تحقیقات درباره هویت او را ادامه دهد.

به همین دلیل پس از آنکه گراف مرسی از اذعان علی میرزا مبنی بر اینکه فرزند نادرشاه است مستحضر می‌شود، گزارشی در پنجم فوریه ۱۷۵۵ به دربار ماری ترزا ملکه اتریش می‌فرستد و گزارش مزبور با اطلاعات موجود در دربار ملکه درباره ایران تطبیق داده می‌شود و مورد تأیید قرار می‌گیرد.

در نتیجه اخباری که راجع به اصالت و طرز رفتار و هوشمندی علی میرزا خان ۱۹ ساله به دربار ملکه ماری ترزا رسیده بود، به دستور ملکه

سرگردی نائل آمد.

در ۱۷۹۲ علی میرزا خان به علت ناراحتی‌های جسمی فوق‌العاده از خدمت نظام کناره‌گیری کرد و در وین در خانه شماره ۱۳ در خیابان فعلی براترستره ۶۲ در ناحیه ۲ وین اقامتگزید و به استراحت پرداخت، معذک دولت اتریش به علت سوابق درخشان او در خدمات نظامی سالیانه مبلغ ۸۱۰ سکه طلا که مبلغ قابل توجهی در آن زمان بود به عنوان کمک هزینه درباره وی مقرر داشت.

علی میرزا در همین خانه در سن ۹۰ سالگی درگذشت و دفتر متوفیات شهرداری وین تاریخ وفات او را روز ۱۳ فوریه ۱۸۲۴ در شهر وین به نام سرگرد بارون فون زملمین متولد در شهر اصفهان ثبت نموده است. علی میرزا خان بنا به وصیت خود در مدلینک حومه شهر وین در ملکی که متعلق به او بود دفن گردید.

آنچه از نوشته‌های مربوط به علی میرزا خان برمی‌آید، نامبرده علاوه بر ملک مزبور ملک دیگری در ناحیه کاریاب در شمال هنگری داشته است. بازماندگان او عبارت از دو پسر بودند به نام یحیی و یوسف که بعداً به آلمان رفتند و سرگذشت آنها هنوز در اسناد مورد مطالعه معلوم نگردیده است.

آنچه از مطالعه زندگانی علی میرزا برمی‌آید، همواره نامبرده علاقه خود را به کشور خود حفظ نموده و صفات و قوت ایرانیت خود را از دست نداده است.

چنانچه در یکی از مواد وصیت‌نامه او که در سال ۱۷۹۸ یعنی ۲۶ سال قبل از وفاتش تنظیم گردیده بود خواستار شده بود که به تمام بیچارگان و مستمندانی که در تشییع جنازه او شرکت می‌کنند به هر نفر پنج سکه طلا داده شود و همچنین به خانه معلولین وین کمک قابل توجهی به عمل آورد. علی میرزا خان با اینکه دارای سمت نظامی بود و به لقب هربارون فون زملمین ملقب گردیده بود، همواره به نام علی میرزا خان نوشته‌های خود را امضا می‌کرد.



تاریخچه گلاب‌گیری کاشان

گلاب به مایعی معطر گفته می‌شود که از گل محمدی استخراج کنند. اسانس گل محمدی یک از گرانتین اسانس‌های دنیاست. هر لیتر اسانس عطر خالص گل محمدی حدود ۲۳ هزار دلار قیمت دارد. امروزه کاشان با تولید ۱۵ هزار تن گلاب بزرگترین تولیدکننده این محصول در جهان است و پس از کاشان شهر میمند در استان فارس با ۱۲ هزار تن تولید گلاب دومین تولیدکننده بزرگ این محصول در جهان است. طبق گزارش این خلدون در کتاب العبره در قرن هشتم و نهم میلادی گلاب یکی از اقلام مهم تجاری ایران بوده که از طریق جاده ابریشم به هند و چین صادر می‌شده‌است. او مرکز تولید گلاب را ولایت فارس ذکر کرده و آورده‌است که بخشی از خراج فارس به دربار خلفای عباسی سی هزار قرابه گلاب بوده‌است. ایرانیان اولین ملتی بودند که از گل سرخ اسانس و گلاب را به روش تقطیر به دست آوردند و سپس این فن را به سایر نقاط دنیا انتقال دادند. پورسینا دانشمند بزرگ ایرانی تحقیقات وسیعی در مورد استخراج اسانس‌ها به روش تقطیر داشته‌است

جام می و خون دل، هریک به کسی دادند
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود
کاین شاهد بازاری، وان پرده نشین باشد

شمع کو چراغ کو؟
اون تنگ شراب کو؟
گل کو؟ شیشه گلاب کو؟

در بهار، بوی عطر گل محمدی در کوچه و پس‌کوچه‌های کاشان می‌پیچد و عطر خوشش انسان را مدحوش می‌کند. در فصل گلاب‌گیری کاشان، دیگ‌ها در جای جای این شهر می‌جوشند تا مایعی بدست آید که خواص بی نظیری دارد. مراسم گلاب‌گیری کاشان ریشه در آیین و فرهنگ ایرانی دارد و هر سال

گلاب از تقطیر گل محمدی به دست می‌آید. کارگاه‌های گلاب‌گیری بسیاری در فصل بهار درهای خود را بر روی مشتاقان این مراسم می‌گشایند تا شاهد تقطیر گل محمدی و گرفتن عصاره‌ی آن باشند. در این مراسم شما به طور کامل با نحوه تولید گلاب و مراحل و روش گلاب‌گیری به خوبی آشنا می‌شوید. گردشگران خارجی نیز به این مراسم علاقه زیادی نشان دادند، از این رو گردشگران بسیاری را در این مراسم خواهید دید. گلاب‌گیری روش‌های مختلفی دارد، اما چیزی که در مراسم کاشان می‌بینید گلاب‌گیری به روش سنتی است.

در این روش ابتدا باید گل‌های محمدی را به داخل دیگ مسی در حال حرارت بریزیم و به آن به مقدار کافی آب بریزیم. بسته به ظرفیت حدوداً ۸۰ لیتر آب نیاز داریم. سپس تغار مسی بر روی دیگ قرار می‌گیرد تا به عنوان درپوش عمل کند، وزنه‌ای نیز روی آن قرار می‌گیرد تا فشار را کنترل کند. معمولاً فاصله بین درپوش و دیگ را با مخلوطی از آرد نان و گل می‌پوشانند تا بخار کمتری هدر برود. سپس پارچ را در آب سرد قرار داده و با لوله‌های به دیگ وصل می‌کنند.

در این مرحله فرآیند تقطیر گل محمدی آغاز می‌شود و گلاب خالص به دست می‌آید که همواره خواص درمانی و خوراکی آن مورد ستایش جهانیان بوده است و در محصولات آرایشی و عطرها بسیار استفاده می‌شود. یک گلاب خالص و خوب را می‌توان از طعم گس و تلخ آن شناخت. همچنین گلاب باید شفاف و بدون رنگ باشد.

بزرگ‌ترین مراسم گلاب‌گیری در قصر کاشان برگزار می‌شود چون در اطراف این شهر باغ‌های گل محمدی بسیار زیادی وجود دارد، از این رو کارگاه‌های گلاب‌گیری بسیاری را هم می‌توانید در این شهر ببینید. علاوه بر جاذبه بازدید از کارگاه‌ها، شما می‌توانید از طبیعت و زیبایی‌های قصر لذت ببرید و از حال و هوای بهاری آن لذت ببرید.

باشکوه‌تر از سال قبل برگزار می‌شود. این مراسم همواره گردشگران زیادی را به سوی کاشان رهسپار می‌کند پس بیایید با هم نگاهی به گلاب‌گیری کاشان بیاندازیم. گل محمدی (Persian Rose) از گل‌هایی است که نامش با ایران و ایرانی گره خورده است. چندین هزار سال است که گل محمدی در ایران کاشته می‌شود و رنگ صورتی آن دشت‌ها و گلخانه‌ها را فرش می‌کند اما شاید در آن زمان کسی نمی‌دانست که می‌توان از این گل، مایعی خوشبو یا خواص درمانی بالا به دست آورد. تقریباً می‌توان گفت آیین گلاب‌گیری از هزار سال پیش در ایران و به خصوص شهر کاشان آغاز شده است که تا امروز ادامه دارد.

جا دارد این نکته را بگوییم که در زمان قدیم گلاب یک کالای تجاری بسیار مهم برای اقتصاد ایران به شمار می‌رفت، به صورتی که در دوره صفوی دیگ گلاب‌گیری و دستگاه مخصوص آن همراه با گل محمدی به کشورهای همسایه صادر می‌شده است. این سینا یکی از افراد مهمی بود که به تحقیق درباره تقطیر از گیاهان پرداخته است.

فصل گلاب‌گیری کاشان، فصل بهار است، دقیقاً هنگامی که گل‌های محمدی شکفته می‌شوند و رخ خودشان را به دنیا نشان می‌دهند. معمولاً در ماه فروردین تعداد گل‌ها بسیار بالا می‌رود و تقریباً زمان چیدن آن‌ها می‌رسد. سپس از اردیبهشت تا اواخر خرداد زمان گلاب‌گیری کاشان آغاز شده و آیین آن برگزار می‌شود. بسیاری از افراد برای خرید گلاب دو آتشه ناب کاشان، در فصل گلاب‌گیری به این شهر سفر می‌کنند تا گلاب خودشان را به صورت تازه برای طول سال تهیه کنند.

اردیبهشت بهترین زمان برای تماشای مراسم گلاب‌گیری کاشان است. همانطور که گفته شد آیین گلاب‌گیری از مهمترین مراسم ایرانیان است که گردشگران زیادی را دور هم جمع می‌کند، شاید به همین دلیل باشد که مراسم گلاب‌گیری کاشان در فهرست میراث ناملموس یونسکو ثبت شده است.

روستای زرگر

فرستنده: جواد آزمون



زرگر بود که تمام حساب و کتاب هایش را به زبان روسی می نوشت، اما بعد از مرگ او نوشتن به زبان روسی ورافتاد؛ حالا این مردم همه شان به زبان رومانو حرف می زنند و به لاتین می نویسند.

بچه های تحصیل کرده زرگر چند سال پیش چند لغت به زبان رومانو در اینترنت منتشر کردند و از تمام مردم دنیا خواستند که اگر این لغات را می شناسند به ایران بیایند.

چند ماه بعد سه مسافراز فرانسه و انگلیس به روستای زرگر آمدند و در حالی که شادی کنان، ساز و دهل می زدند از این که هم زبان هایشان را در ایران پیدا کرده اند دست از پا نمی شناختند.

زرگری ها می گویند این سه مرد از تجار بزرگ کشورشان بودند که ایتم زیاد را حمایت می کردند و اهل کار خیر بودند؛ اما تعجب می کردند از این که زرگرهای ایران، زبان رومانو را با زبان فارسی و ترکی آنچنان آمیخته اند که اصالت زبان به آن شکل که در اروپا تلفظ می شود از بین رفته است.

رومانوهای اروپایی متعجب بودند از این که چرا رومانوهای ایران مثل ۱۸ هزار هم زبان شناخته شده خود در اروپا، تشکیلات ندارند و در نشست سالانه آنها در ترکیه حضور ندارند و آواره و بی سروسامانند. یا اینکه چرا زبان رومانو را با زبان ترکی و فارسی آمیخته کرده اند و اصالتش

روستایی به نام زرگر بین تهران و قزوین و در ۱۰۰ کیلومتری غرب تهران واقع شده که رومانایی صحبت می کنند و لاتین می نویسند. بدون شک عجیب ترین روستای ایران روستای زرگر است.

روستایی در ۱۰۰ کیلومتری غرب تهران، در شهرستان آبیک استان قزوین. روستایی عجیب که قصه خیلی جالبی دارد و آن اینکه، اهالی این روستا، به زبان لاتین می نویسند و به رومانو (زرگری) صحبت می کنند... اهالی این روستا هم ایرانی اند هم اروپایی، هم فارسی می دانند هم ترکی؛ صورتشان هم شبیه آریایی هاست، هم شبیه گلا دیاتورها و وایکینگ ها، قدشان بلند است و مهربانی شان همچون محبت مردم ایل به مهمان ها.

مسلمان شیعه اند، کارشان دامداری و کشاورزی است؛ به سبک همه روستاییان، مرغ و خروس و غاز هم نگه می دارند؛ بعضی زن ها که هنرمندتر از دیگرانند نیز خودشان نان می پزند و در مشک، دوغ و کره می گیرند و پنیر و ماست می بندند. داستان زبان رومانو بیشتر شبیه افسانه است.

زرگری ها خودشان هم دقیقاً نمی دانند متعلق به کجای جهان هستند و چه شده که به ایران آمدند و شدند رومانوی شیعه کشاورز ایرانی که به زبان ترکی هم مسلط است.

قدیمی های روستا یادشان است که در زمان جوانی شان پیرمردی در

گزیده‌ای از شعر

«هر شکستی قصه‌ای دارد، صدایی نیز...»

فرستنده: جواد آزمون

هر شکستی قصه‌ای دارد، صدایی نیز

زیر این گنبد صداها بیشتر پیچد

این صداها گرچه می‌گویند

چون کمندی می‌شود، بی‌رحم و کافرکیش

تا به کیفر بیشتر بر گردن آن‌کو

بیشتر بی‌رحم و کافرکیش تر پیچد.

لیک می‌بینی به چشم خویش

غالباً بر گردن آن ناتوان تر کو

بیشتر درویش تر پیچد.

صورتِ نقل و خبر دارد، ولی بر تن

تیغِ زهر آغشته پوشد، نیست پیچد

رشته رنج است و جا دارد اگر دردش

بیشتر در زخم‌های ریش تر پیچد.

گفته‌ام، آری و می‌گویم

این دگر نقل و حکایت نیست.

و بگویم نیز و خواهم گفت

حَسَبِ حال است این، شکایت نیست.

هر حکایت دارد آغازی و انجامی،

جز حدیثِ رنجِ انسان، غربتِ انسان

آه! گویی هرگز این غمگین حکایت را

هرچه‌ها باشد، نهایت نیست.

برگرفته از کتاب «شعر مهدی اخوان ثالث / متن کامل ده کتاب شعر»

کتاب پنجم «زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست»،

چاپ اول، ۱۳۹۵، انتشارات زمستان، صفحه ۹۹۷-۹۹۶.

به شکلی که در اروپا تلفظ می‌شود از دست رفته!

به طور کلی می‌توان گفت رومانوها آواره اند و معلوم نیست از چه سرزمینی آمده‌اند و اصلاً چه شده که در جهان پراکنده شده‌اند.

شخصی به نام سرهنگ در اهالی آبادی زرگر هست، که از بقیه، به تاریخچه رومانوها مسلط تر است. او می‌گوید که هیچ‌کس جز زرگرها از زبان رومانی سر در نمی‌آورد و حتی از این قضیه در جنگ ایران و عراق هم استفاده می‌کردند و بیسیم‌چی‌ها با این زبان با هم صحبت می‌کردند، تا عراقی‌ها چیزی متوجه نشوند.

همچنین می‌گوید که کسی به طور قطع نمی‌داند که رومانوها از کجا می‌آیند ولی افسانه‌هایی وجود دارد، مثلاً اینکه، رومانوها طایفه‌ای هستند که از مرزهای شمالی ایران وارد شدند و کم‌کم یکجا نشین شدند و مشغول به دامپروری.

یه عده هم می‌گویند اصالتاً ایرانی‌اند و از سربازای شجاع قزلباش شاه عباس صفوی بودند، یه عده هم می‌گویند در جنگ ایران و روم ۲۰۰ نفر از رومانی‌ها به دست سربازای ایرانی اسیر شده‌اند ولی چون اندام‌های قوی و ورزیده‌ای داشتند پادشاه ایران آنها را بخشیده و در جایی در قزوین ساکن می‌کند.

آخرین افسانه هم این است که رومانوهای ایران از بقایای کولی‌های اروپا هستند، به همین علت زرگرها نمیدانند اصالتاً اروپایی هستند یا ایرانی، ولی بیشتر خود را ایرانی می‌دانند و خیلی هم به ایران عشق می‌ورزند.

این مردم اما يك راز دارند، يك نکته مبهم تاریخی که مرموزشان می‌کند. مردم روستای «زرگر» زبان مادری‌شان «رومانو» است؛ به زبان‌شان زرگری هم می‌گویند، اما نه از آن زرگری‌هایی که بعد از هر حرف، «ز» می‌گذارند و زبان‌شان می‌شود «دزرزوز».

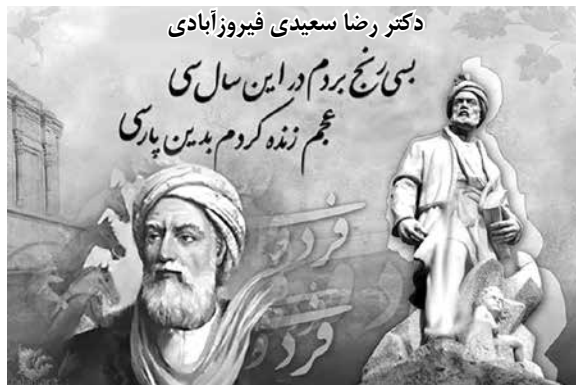
آنها گاه خودشان را مردمانی از کشور رومانی می‌دانند و گاه از یونان و گاه زبان رومانورا ملاک قرار می‌دهند تا بگویند ریشه در کشور ایتالیا دارند.

معتقدان به این روایت می‌گویند که در جنگ ایران و روم، ۲۰۰ نفر از رومانوها به دست پادشاه ایران اسیر شدند، اما چون اندام‌های ورزیده و قوی داشتند مورد عفو پادشاه قرار گرفتند و در نزدیکی قزوین ساکن شدند. اگر مهمان عزیز کرده باشی، زرگرها در بدو ورود برایت «آیرانه سی» می‌آورند. آیرانه‌سی یعنی دوغ آن‌هم دوغی خنک شده با تکه‌های یخ که يك قاشق غذاخوری پُر رویش کره است و هر مهمانی نصیبش نمی‌شود.

وقتی زرگرها به زبان رومانو با هم حرف می‌زنند فردی که شنونده است، حتی کلمات را هم تشخیص نمی‌دهد چه رسد به معنی‌شان؛ اما اینها که مردمی با محبت مردمان ایل‌اند سرعت حرف‌زدنشان را کم می‌کنند و شمرده شمرده کلمات را ادا می‌کنند تا غیر رومانوها هم چیزی بفهمند. «قمیل» همان «کمل» انگلیسی‌ها و شتر ما فارسی زبان‌هاست که زرگرها «ك» آن را «ق» تلفظ می‌کنند.

«فاملا» هم همان «فمیلی» انگلیسی زبان‌هاست که ما به آن خانواده می‌گوییم. «پیری» و «سمنتی» هم می‌شود ادویه و فلفل و سیمان که دیکته و تلفظش شباهت زیادی به کلمات انگلیسی دارد. زرگرها زبان‌شان را هم به حروف لاتین می‌نویسند؛ شاید برای همین است که اصرار دارند بگویند اجدادشان مردمی از مردمان روم بوده‌اند.

دین و سیاست در شاهنامه



پرستنده را جایگاه کرد کوه
جدا کردشان از میان گروه
... به فرمان اودیو و مرغ و پری
زمانه بر آسوده از داوری
همم شهریاری و هم موبدی
منم گفت با فره ایزدی
روان را سوی روشنی ره کنم
بدان را ز بد دست کوتاه کنم
شکوه جمشید به علت فره
ایزدی است، زیرا او نماینده خرد،
راستی و داد است. با برگشتن او از
این اصول، فره ایزدی از او دورگشته
و وی به تباهی می‌رود. جمشید در
نهایت ادعا خدایی می‌کند.
جهان سربه سرگشت اورا رهی
نشسته جهاندار با فرهی
یکایک به تخت مهی بنگرید
به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس
زیزدان بیپیچید و شد ناسپاس
چنین گفت با سالخورده مهان
که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید
چو من نامور تخت شاهی ندید
خور و خواب و آرام‌تان از من است
همه پوشش و کام‌تان از من است
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست
گر ایدونک دانی که من کردم این
مرا خواند باید جهان‌آفرین
همه موبدان سر فکنده نگون
چراکس نیاراست گفتن نه چون
چو این گفته شد فریزدان ازوی
گسست و جهان شد پراز گفت و گوی

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس
به دلش اندر آید ز هر سو هراس
به جمشید بر تیره‌گون گشت روز
همی کاست آن فرگیتی فروز
با روی گرداندن فرّ ایزدی از
جمشید، ضحاک بر وی غلبه کرده
ایران و ایرانیان را به تباهی می‌کشد.
فریدون و کاوه بروی قیام کرده و او را
برکوه دماوند به بند می‌کشند. با بر
تخت نشستن جمشید بنیره فریدون
راه دین را در پیش گرفته و با مدد از
دو ستون، دین و سیاست شهریاری
می‌کند.
بهشتیم بیامد منوچهر شاه
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
منم گفت بر تخت گردان سپهر
هم خشم و جنگست و هم داد و مهر
زمین بنده و چرخ یار منست
سر تاجداران شکار منست
همم دین و هم فره ایزدی ست
همم بخت نیکی و هم بخردی ست
... بدان را ز بد دست کوتاه کنم
زمین را به کین رنگ دیده‌کنم...
هر آن کس که در هفت کشور زمین
بگردد ز راه و بتابد ز دین
نماینده رنج درویش را
زبون داشتن مردم خویش را
برافراشتن سربه بیشی ز گنج
به رنجور مردم نماینده رنج
همه سربه سر نزد من کافرنند
وز آهر من بدکنش بدترند
هر آن دینورکونه بر دین بود
زیزدان و از منش نفرین بود

وز آن پس به شمشیر یازیم دست
کنم سربه سر کشور از کینه پست
با ظهور زرتشت در عصر
گشتاسب او به دین زرتشت می‌گراید
و ترویج این دین را دستور کار خود
می‌دهد.
به شاه جهان گفت پیغمبرم
ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز
بگفت از بهشت آوریدم فراز
ز گوینده بپذیر به دین اوی
بیاموز ازو راه و آیین اوی
نگر تا چه گوید بر آن کارکن
خرد برگزین این جهان خوارکن
... چو بشنید ازو شاه به دین به
پذیرفت ازو راه و آیین به
ره بت پرستی پراکنده شد
هم آتش پرستی پراکنده شد
پس از آده گشتاسب بر شد به گاه
فرستاد هر سوی کشور سپاه
پراکنده اندر جهان موبدان
به آیین نهاد آذرین گنبدان
... به نام و فر شاه ایرانیان
ببندید کشتی همه بر میان
در آیین پیشینگان منگرید
بدین سایه سرو بن بغنوبید
... پراکنده فرمانش اندر جهان
سوی نامداران و سوی مهان
همه تاجداران به فرمان اوی
سوی سروکشم نهادند روی
گشتاسب به توصیه زرتشت از
دادن باج به ارجاسب پادشاه توران
خودداری می‌کند و وی را به این دین
دعوت می‌کند ارجاسب دین زرتشت
را نپذیرفته و به ایران حمله می‌کند.
به شاه کیان گفت زرتشت پیر
که در دین ما این نباشد هژیر
که تو باژ بدهی به سالار چین
نه اندر خور دین ما باشد این
... پس آگاه شد نره دیوی ازین
هم اندر زمان شد سوی شاه چین
بدو گفت کای شهریار جهان
جهان یکسره کهتران و مهان
به جای آوردند فرمان تو
نتابد کسی سر ز پیمان تو
مگر پور لهراسپ گشتاسب شاه
که آرد همی سوی ترکان سپاه

شاهنامه با ستایش پروردگار
آغاز می‌شود؛ پس از آن ستایش خرد
است. پروردگار، یزدان، و جهان‌آفرین
همچون خرد به کرات در شاهنامه
به کار رفته است. ذات پروردگار در
شاهنامه فرای خرد و اندیشه است.
به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذر
خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای
ز نام و نشان و گمان برتر است
نگارنده بر شده گوهر است
... نیابد بدو نیز اندیشه راه
که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد
نیابد بدو راه جان و خرد
ستودن نداند کس او را چو هست
میان بندگی را بباید بست...
به هستیش باشد که خستو شوی
ز گفتار بیکار یک سر شوی
پرستنده باشی جوینده راه
به فرمان‌ها ژرف کردن نگاه
توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود
از این پرده برتر سخن گاه نیست
به هستیش اندیشه را راه نیست
خرد بهتر از هر چه ایزد داد
ستایش خرد را به از راه داد
کسی کو خرد را ندارد ز پیش
دلش گردد از کرده خویش ریش
ازوئی به هر دو سرای ارجمند
گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جان است چون بنگری
تویی چشم جان آن جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان است و آن را سپاس
در بخش اساطیری شاهنامه
جمشید نهاد دین را پایه‌گذاری
می‌کند و گروهی را به نام کاتوزیان
تشکیل می‌دهد که متشکل از افراد
دین هستند. جمشید در نهایت خود در
رأس هر دو نهاد سیاست و نهاد دین
قرار می‌گیرد.
جهان سربه سرگشت اورا رهی
کمر بست با فرّ شاهنشاهی
به رسم پرستندگان دانیش
گروهی کاتوزیان خوانیش

ابا این همه دین دیگر نهاد
 ره بت پرستی ز پس بر نهاد
 ... بدان تا شویم از پی کار اوی
 نگر تا نترسی ز پیکار اوی
 چو از جاسپ بشنید گفتار دیو
 فرود آمد از گاه ترکان خدیو
 از انده او سست و بیمار شد
 ز شاه جهان پر ز تیمار شد
 پس آنکه همه موبدان را بخواند
 شنیده همه پیش ایشان براند
 ... یکی پیر پیش آمدش سرسری
 به ایران به دعوی پیغمبری
 همی گوید از آسمان آمد
 ز نزد خدای جهان آمد
 ... پس آنکه خداوند از بهر دین
 فرستاد نزدیک شاه زمین
 سر نامداران ایران سپاه
 گرانمایه فرزند لهراسپ شاه
 که گشتاسپ خواندش ایرانیان
 بیست او یکی کشتی بر میان
 گرفتند ازو سر به سر دین او
 جهان بر شد از راه آیین او
 نشست اندر ایران به پیغمبری
 به کاری چنین پیاده و سرسری
 ... یکی مجمر آتش یکی نامه را
 نموده مر آن شاه خودکامه را
 ... مرو را بگفتن کزین راه زشت
 بگرد و بترس از خدای بهشت
 مر آن پیر ناپاک را دور کن
 بر آیین ما بر یکی سور کن
 گرایدون که بپذیرد این پند ما
 نساید سر و پای او بند ما
 ورایدون که نپذیرد از ما سخن
 کند سوی ما تازه روی کهن
 سپاه پراکنده گرد آوریم
 یکی خوب لشکر به هامون بریم
 به ایران شویم از پس کار اوی
 نترسیم از آزار و پیکار اوی

سپاه ایران به کمک اسفندیار،
 پسر گشتاسپ بر تورانیان غلبه کرده و
 ارجاسپ کشته می شود. گشتاسپ از
 اسفندیار می خواهد که برای بر تخت
 نشستن، دین زرتشت را گسترش دهد.
 اسفندیار نیز بر کشورهای اطراف
 لشکر کشیده و آنان را به آیین زرتشت
 دعوت می کند.

... بشد تیغ ز گردکش پور شاه
 به گرد همه کشوران با سپاه
 به روم و به هندوستان در بگشت
 ز دریا و تاریک اندر گذشت
 گزارش همی کرد اسفندیار
 به فرمان یزدان پروردگار
 چو آگه شدند از نکو دین اوی
 گرفتند ازو راه و آیین اوی
 مر این دین به را بیاراستند
 بجای بت آتش برافروختند
 همه نامه کردند زی شهریار
 که ما دین گرفتیم از اسفندیار
 بیستیم کشتی و او باژ کاست
 کنونت نباید ز ما باز خواست
 ... چو او نامه شهریاران بخواند
 نشست از برگاه و یاران بخواند
 ... بفرمود تا نامور پهلوان
 همی گشت بر چار گوشه جهان
 ... همه خود مرا و را به فرمان شدند
 بدان از جهان پاک پنهان شدند
 ... چو یک چندگاهی برآمد برین
 جهان ویژه گشت از بد و پاک دین
 فرسته فرستاد هم زی پدر
 که ای نامور شاه پیروزگر
 جهان ویژه کردم به فرّ خدای
 به کشور برفاکنده سایه همای

گشتاسپ اسفندیار را به
 زابلستان فرستاده تا رستم را در بند
 کند، اسفندیار علی رغم توصیه های
 مادرش کتایون و برادرش پشتون به
 نبرد رستم می رود. وی اطاعت از
 فرمان شاه را دستور دین می داند و
 تردد آن را باعث تباهی دنیا و آخرت
 خود می داند.

چنان دان که من سر ز فرمان شاه
 نیپیچم نه از بهر تخت و کلاه
 پشتون بدو گفت بشنو سخن
 همی گویمت ای برادر مکن
 ترا گفته ام پیش و گویم همی
 نه از راستی دل بشویم همی
 تو با او چه کوشی به کین و به خشم
 بشوی از دلت کین و از خشم چشم
 یکی پاسخ آوردش اسفندیار
 که بر گوشه گلستان ست خار
 بدو گفت کز مردم پاک دین
 همانا نزیید که گوید چنین

... همی خوب دانی چنین راه را
 خرد را و آزدن شاه را
 همه رنج و تیمار ما باد گشت
 همی دین زردشت بیداد گشت
 که گوید که هر کو ز فرمان شاه
 بیپیچد به دوزخ بود جایگاه
 مرا چند گویی گنهکار شو
 ز گفتار گشتاسپ بیزار شو
 تهی کردم از بت پرستان زمین
 نخستین کمر بستم از بهر دین
 با برانداختن اشکانیان به دست
 اردشیر بابکان وی اندیشه سیاسی
 را بر اساس تشکیل حکومت مرکزی
 نیرومند با محوریت دین قرار می دهد.
 و دین و حکومت را دو ستون جامعه
 می داند.

برادر شود پادشاهی و دین
 چو بر دین کند شهریار آفرین
 نه بی دین بود شهریاری به جای
 نه بی تخت شاهی بود دین به پای
 نه بی دین بود شاه را آفرین
 نه از پادشاه بی نیاز است دین
 ... چو دین را بود پادشاه پاسبان
 تو این هر دورا جز برادر مخوان
 هر آن کس بر آن دادگر شهریار
 گشاید زبان، مرد دینش مدار
 ... چه گفت آن سخنگوی با آفرین
 که چون بنگری، مغز داد است و دین
 انوشیروان در فرمانروایی
 خود برنامه خود را اجرای فرمان
 خداوند می داند. سپس وی در دیدار
 با مهتران و مردم، مبنای اندیشه
 سیاسی و حکمرانی خود را بر این
 اساس بیان می کند: خردورزی،
 دادگری، شایسته سالاری، ارج
 نهادن به جوانان و دانش، آموزش و
 تربیت فرزندان، احترام به مالکیت
 خصوصی، ایجاد رفاه و آبادانی،
 صلح جویی و اعتدال، تأکید بر دانش،
 برقراری مالیات و معافیت مالیاتی
 برای مناطقی که بحران زده.

این همراهی نهاد دین و سیاست
 را ما در منابع دیگر ایران باستان
 می بینیم. به عنوان مثال در کتیبه
 داریوش همین مضمون را مشاهده
 می کنیم:

« به خواست اهورامزدا من شاه

هستم. اهورامزدا شاهی را به من
 داد. کشورهای که از آن من شدند.
 به خواست اهورامزدا بندگان من
 بودند. اهورامزدا مرا این پادشاهی داد.
 اهورامزدا مرا یاری کرد تا این شاهی
 به دست آورم. به یاری اهورامزدا این
 شاهی را دارم. اهورامزدا به من یاری
 ارزانی فرمود.»

ویا در منشور کوروش: مردوک
 خدای بزرگ دل های مردم بابل را به
 سوی من گردانید، ... زیرا من او را
 ارجمند و گرامی داشتم. او بر من،
 کوروش که ستایشگر او هستم و بر
 کمبوجیه پسر، و همچنین بر کس و
 کار[و، ایل و تبار]، و همه سپاهیان
 من، برکت و مهربانی ارزانی داشت.
 ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی
 مقام بلندش را استودیم. به فرمان
 «مردوک»، همه شاهان بر اورنگ
 پادشاهی نشسته اند.

فرمان دادم تمام نیایشگاه هایی
 را که بسته شده بود، بگشایند.

اینک که به یاری «مزدا» تاج
 سلطنت ایران و بابل و کشورهای
 چهار گوشه جهان را به سر گذاشته ام
 اعلام می کنم که تا روزی که زنده
 هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من
 می دهد دین و آئین و رسوم ملت هایی
 را که من پادشاه آنها هستم محترم
 خواهم شمرد و نخواهم گذاشت که
 حکام و زیردستان من دین و آئین و
 رسوم ملت هایی که من پادشاه آنها
 هستم یا ملت های دیگر را مورد تحقیر
 قرار بدهند یا به آنها توهین نمایند.
 ز مزدا خواهم که مرا در راه اجرای
 تعهداتی که نسبت به ملت های ایران
 و بابل و ملل چهار جانب جهان بر
 عهده گرفته ام موفق گرداند.

در شاهنامه دین و سیاست دو
 ستون جامعه هستند در کنار یکدیگر
 به استواری جامعه کمک می کنند.
 اصل سیاست بر خرد، راستی و داد
 است. فره ایزدی با آن شهریاری است
 که پاسدار خرد، راستی و داد باشد. در
 شاهنامه سیاست ضامن دین است.
 دین نیز با کمک به نهاد سیاست
 ضامن پویایی جامعه می شود.

و غروب که می شد شادروانان: علی اصغر حکمت، مطیع الدوله حجازی، ادیب السلطنه سمیعی، رشید یاسمی و خیلی های دیگر که یاد همگی شان گرامی باد، به منزل ما می آمدند. سالن پذیرایی نسبتاً بزرگ منزل ما پر از رجال ادبی می شد. پدر من جوان ترین شاعر این جمع بود و شاید نام و آوازه اش هم کم تر. اما سال ها بود که آن شعر زیبا و فلسفی و ماندنی خود را سروده بود:

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را
چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را
بود خوشبختی اندر سعی و دانش در جهان، اما
در ایران پیروی باید قضای آسمانی را

اشخاص دیگری هم به منزل ما می آمدند که از رفتار احترام آمیز بزرگ ترها می فهمیدم آدم های بزرگ و سرشناس هستند. یک بار پدرم آقای بسیار موقری را تا سر کوچه و تا دم درشکاهی که منتظر او بود، مشایعت کرد. او ملک الشعرای بهار بود.

چند سالی گذشت و پدر خانه پر از خاطره های خوش سپهدار را سی هزار تومان فروخت و ما به خانه آب سردار نقل مکان کردیم. سال ۱۳۲۵ بود. آب سردار محل تولد و زادگاه مجله یغما است. کار بزرگ پدر حاصل عشق سرشاری بود که به ایران و زبان فارسی داشت. عشقی که تا پایان عمرش با او بود. معاشرت و مصاحبت با دوستان دانشمند هم حتماً تأثیر داشت. پدر من به ایران و ذره ذره خاک ایران عشق می ورزید. فرهنگ و زبان و سنت ها و آداب و رسوم و خلاصه تمام بندهایی که این مردم و این کشور را به هم پیوند می داد، برایش ستایش آمیز بود. به زادگاهش به همان دهکده دور افتاده، به همان سرزمین داغ و پر شور در دل کویر علاقه وافری داشت. در گفتارهای معمولی اش همیشه از زندگی می نالید و در جواب احوالپرسی دیگران می گفت:

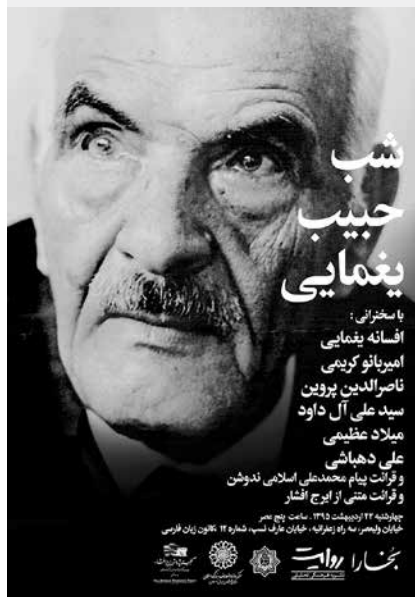
«حالم بد است، دارم می میرم. کاش مرگی ناگهانی برسد.» ولی این ظاهرش بود. تمام وجودش سرشار از عشق بود و با عشق زیستن. خوشبختانه خود این موضوع را در اشعار و نوشته ها و مجله اش جاویدان ساخته است.

زادگاه مجله یغما خانه خود ما بود. در یک اتاق کوچک. محله آب سردار. این مجله نیاز به امکانات مالی و کارمند و مکان داشت. پدرم این نوزاد را سی و یک سال دست تنها و با جیب خالی عاشقانه به دوش می کشید و مادر هم با صافه جویی ها و سازگاری ها، با سکوت و صبوری، بار مجله را به نوعی به دوش می کشید، اما چهره اش پشت پرده بود. در تهیه مقاله و بازخوانی، سرودن شعر و رفتن

حبیب یغمایی

از زبان دخترش افسانه یغمایی

برگرفته از مجله «بخارا»



سه ساله اش در کتاب و کتاب و کتاب گذشته است. مادر هم شاخه ای از همین ریشه، از ریشه درخت یغماست. پدر او شادروان اسماعیل دوم، هنر سوم (معتمد دیوان) یکی از شاخه های اصلی درخت یغمای جندقی است. از پیوند آن درخت تناور و این میوه تنها، ما شاخه های جوان در تهران به دنیا پدید آمدیم و پا گرفتیم و تا حدودی بار. اینک یکی از این شاخه ها که من می باشم می خواهم در مورد آن درخت تناور قلم بزنم.

از زبان استاد سعیدی سیرجانی که از شاگردان پدرم بود خواندم که می نویسد: «ترکیب خوی روستایی و خشونت ذاتی نیای پدری حبیب با روح شاعری و ذوق ممتاز ادبی نیای مادری در وجود نواده خویش گنجدیده شده بود و آن هم چه گنجیدنی!»

من پدرم را چند سالی قبل از تأسیس مجله یغما به یاد می آورم. در آن زمان چهل و دو سالی داشتند. خیلی زیبا و خوش قامت بود. از اوسخت می ترسیدیم و حساب می بردیم. گاهی اوقات اوضاع منزل ما تغییر می کرد. جنب و جوشی بود و رفت و آمدی. آن وقت ما می فهمیدیم که آدم های بزرگی می خواهند بیایند. مادر سید به دست برای تهیه شربنی و میوه خیلی خوب به دروازه شمیران یا سرچشمه می رفت و سامور و بشقاب های چینی از کمد بیرون می آمد

«افسانه یغمایی» شاعر توانا، نویسنده ای با احساس، پژوهشگر دقیق و پنجمین فرزند روانشاد حبیب یغمایی نخستین کسی بود که در شب بزرگداشت پدر لب به سخن گشود. متن سخنرانی افسانه را که بیشتر یاد های او را در بر می گیرد به همراه شعری به نام «جاودانه زیستی» که در پایان سخن به پدر پیشکش کرده است، از زیر نظر می گذرانیم.

با درود به روان پدر سخنورم و با سلام به حضار گرامی. از آقای دهباشی سپاسگزارم که به اهل سخن و ادب احترام می گذارند و بزرگان فرهنگ را تکریم می نمایند. این وظیفه را پدرم به عهده من گذاشته اند که درباره ایشان سخن بگویم. زمانی که پدرم بیمار بود و من از شیراز برای دیدار ایشان به تهران می آمدم و شب ها در بیمارستان مهر نزد ایشان می ماندم و با هم صحبت می کردیم. در یکی از آن شب ها به من فرمود که دو دفتر خصوصی دست نوشته هایم را به تو می سپارم تا آنها را کامل کنی. فعلاً دفتر قطوری فراهم آورده ام. پدر از مرگ می ترسید، به خصوص در دوران بیماری اش. یک بار از من پرسید که آن دنیا به چه صورت است و آیا آنچه شنیده ایم واقعیت دارد؟ تنها چیزی که گفتم این بود که نمی دانم! تنها بیستی از حافظ خواندم:

فرصت شمار صحبت، کز این دوراه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

و به اینگونه صحبت را به حافظ و سعدی می کشاندم. پدر من عاشق سعدی بود! یک عاشق متعصب! این صحبت ها باعث می شد که با هم بحث و جدلی بکنیم و ذهن او را از مرگ بیرون بیاورم و به زندگی بکشانم، چون زندگی را بسیار دوست می داشت.

درخت یغمایی ها به طور کلی ریشه در کویر دارد. مکان دور افتاده ای که شاید ایرانی از وجودش اطلاعی نداشته باشند. «خور بیابانک» زادگاه و مدفن «یغمای جندقی» شاعر بلند پایه و آزاده ایران و نیز زادگاه و مدفن «حبیب یغمایی» شاعر معاصر بود. یغمای جندقی ریشه محکم و اصیل و اصلی تمام یغمایی هاست. پدر من مرد دانای روزگار، یک ایرانی وطن پرست. استاد مسلم شعر و ادب فارسی. نویسنده ای توانا و شاعری خوش طبع و گزیده گوی. کسی که بیشترین لحظه عمرش، قسمت اعظم حیاتش، با عشق فراوان به زبان و ادب فارسی، عشق به آموختن، یاد دادن، یاد گرفتن، خواندن و نوشتن و در کل عشق به ایران و ایرانی سپری شده است. بدون اغراق هفتاد و هشت سال از عمر هشتاد و

به چاپخانه کاری انجام نمی‌داد. اما در وجود او بسیار مؤثر بود. بدون اغراق شاید روزی ده بار جوابگوی پستیچی دم در بود و روزی ده بار جوابگوی تلفن منزل، برای کارهای مجله.

ما بچه‌ها هم متناسب با سن و سالمان کمک پدر بودیم و به کارکنان کوچک مجله یغما شهرت یافتیم. برادرم پرویز که به دبیرستان می‌رفت وظیفه داشت پشت پاکت‌ها را به زبان انگلیسی بنویسد. من کلاس پنجم بودم و پشت پاکت‌هایی که به شهرستان‌ها فرستاده می‌شد را می‌نوشتیم. پیرایه خواهر خیلی کوچک‌ترم پشت پاکت‌ها را تبر می‌چسباند و احمد سه ساله تبرها را جدا جدا می‌کرد تا او راحت‌تر این تبرها را بچسباند. با چه دقتی که گنگره‌های تبر خراب نشود! اسماعیل وظیفه داشت این مجله‌ها را در بقچه‌های بزرگ ببندد و از چهارراه آب سردار به پستخانه بفرستند.

البته پدر من هیچگاه از ما کارکنان کوچک مجله که مفت و مجانی کار می‌کردیم و حتی از مادرم تشکر و سپاسی نکرد نه در مجله یاد خبری کرد و نه به زبان! پسرعموهای من هم در مجله کمک حال ما بودند. آقای سید علی و سید جواد آل داوود و آقای امین ...

در سال‌های آخر مجله هم پرویز برادرم مدیر داخلی مجله بود. شب‌ها فرم‌های مجله را از چاپخانه می‌آوردند. من و پرویز باید متن را می‌خواندیم و پدرم با اصل مطلب مطابقت می‌داد. وای به وقتی که ویرگولی یا تشدید از چشم ما می‌افتاد و یا کلمه‌ای را غلط می‌گفتیم! آن وقت داد پدرم بلند می‌شد!

این سختگیری‌ها باعث شد که ما به ادبیات فارسی علاقه مند شویم و متأسفانه معلم شویم و متأسفانه معلم‌های خوب و دلسوزی شویم. جaro و نظافت مجله هم به عهده من بود! من کی درس می‌خواندم؟! نمی‌دانم! اصلاً پدر من نمی‌دانست ما کلاس چند هستیم! او پیوسته سرگرم نوشتن بود. به هر صورت در فاصله ده سالی که مجله در خانه مسکونی ما منتشر می‌شد، چه بزرگانی پا به دفتر مجله گذاشتند و به چه بزرگانی سلام کردم! اشخاص ارزشمندی با من دست دادند! آیا این‌ها خواب بود یا در بیداری اتفاق افتاده بود؟! کاش می‌توانستم خاطرات دیدارها را مثل تابلوی نقاشی قاب کنم و به دیوار اتاقم بگویم هر چند دلم سرشار از این خاطرات زیباست.

بعد از ده سال که پدرم دفتر مجله را تغییر داد ما برای دیدار پدر به دفتر مجله‌اش می‌رفتیم. دیگر از یغما سخن نمی‌گویم اما از استادی نام می‌برم که در آن دوران با پدر بودند. استاد باستانی پاریزی، من خیلی کوچک بودم که ایشان از کرمان به

مجله می‌آمدند و با شعر: «یاد آن شب که صبا در ره ما گل می‌ریخت» به خان یغما نشست و تا آخر عمر یغما، با پدر همکاری داشت. دیگر استادگرامی دکتر اسلامی ندوشن بودند و شاعر وارسته پژمان بختیاری که خیلی به من لطف داشتند و من را به شاعری تشویق می‌کردند. دکتر حمیدی شیرازی از دوستان دیگر پدر که مجله‌ای به اسم کهکشان داشتند. فریدون توللی هم اشعارش صفحه آرای مجله یغما بود.

مجله یغما با بیشتر روزنامه‌ها و مجلات مبادله می‌شد. همیشه خانه ما پر از شعر و سخن و مجله و کتاب و تغذیه معنوی ما پر بار بود.

بحث و گفتگوی ما در مورد نادرپور و اخوان و شاملو و ابتهاج می‌گذشت و اندیشه‌های سیاسی ما هم از همین طریق شکل گرفت.

پدر من از ایران و کودکان ایران هم غافل نبود. اشعار «پیشی پیشی مامان» و ... در کتاب‌های کودکان ما چاپ شد و رویاه و زاغ از اشعاری که هیچگاه کهنه نمی‌شود. پدر من به خور علاقه داشت. هر سال نوروز سعی می‌کرد به خور و بیابانک برود. چند سال پیش به خور رفتم و زارعی از من پرسید چه کسی هستی و وقتی فهمید، رحمتی بر پدرم فرستاد و گفت.

پدرت وقت نوروز به اینجا می‌آمد. یک سال عید نوروز به دیدنش رفتم و کاسه کوچکی هم جلویش و پر از سکه‌های دوزاری نو بود. هرکسی به سراغش می‌آمد یک دوزاری به او عیدی می‌داد. من به زبان خوری سلام گفتم و دست در کاسه کرد و یک مشت سکه داد و گفت که به خاطر آن است که تو با زبان خوری با من سخن گفتی.

جاودانه زیستی

شب شد و اندیشه‌ام بیدار شد
روحم از اندیشه‌ها سرشار شد
مرغ فکرم می‌پرد تا خور باز
می‌رود در شوره‌زاری دور باز
می‌رود آنجا که نخلستان پیر
سر نهاده بر سر و دوش کویر
وان کویر مهربان بیکران
مهربان تر از تمام مادران
مهر می‌ورزد ز جان فرزند را
نخل زیبا قامت دلیند را
آسمان با خوشه‌های اختران
سایه گسترده به دشت بی‌کران
شب دراز است و ره اندیشه باز
می‌رود اندیشه‌ام راهی دراز
خور آن شب‌های تند بی‌شکيب
خور آن خاک گرانبار حبیب

خور آن شب‌های سرد غم‌پذیر
حزن نخلستان و اندوه کویر
ای پدر از مرگ تو افروختم
سوختم از داغ مرگت سوختم
باورم ناید که دیگر نیستی
آری! آری! جاودانه زیستی
شب شد و اندیشه‌ام بیدار شد
روحم از اندیشه‌ها سرشار شد
مرغ فکرم می‌پرد تا خور باز
می‌رود در شوره‌زاری دور باز
می‌رود آشفته دل آشفته سر
بر سر خاک گرانبار پدر
این منم بر تربت پاک پدر
خاک ریزم بر سر از خاک پدر
آه! ای خاک مقدس هوش دار
با تو هستم این سخن‌ها گوش دار
سال‌های پیش در این شوره‌زار
کودکی فرخ‌نژاد و هوشیار
زاده شد در خاندان منتخب
خاندانی عالم و نیکو نسب
کودکی اما به دانش مرد پیر
در کمال و معرفت گرد و دلیر
فکر او گسترده چون دامان تو
جان او بخشنده‌تر از جان تو
حال هم دامان تو شد جای او
جای آرام وی و ماوای او
خاک غم، فرزند خود را پاس دار
پور دانشمند خود را پاس دار
این ابر مرد سخندان حکیم
فاضل و فرزانه و فهل و فهم
شاعر نام‌آوری دانشوری
در سخن‌سازی امامی رهبری
با فروغی، سال‌ها همکاری‌اش
با بزرگان ادب همیاری‌اش
حاصلی پرارزش و ارزنده داشت
تا ابد نام ورا پاینده داشت
...
آه! ای خاک مقدس! آفرین
آفرین ای مام اقدس آفرین
کین چنین گنجی به دل کردی نهان
جاودانی تا بگردد این جهان
قلب تو منزلگه مردی بزرگ
قلب من آکنده از دردی بزرگ
ای پدر از مرگ تو افروختم
سوختم از داغ مرگت سوختم
باورم ناید که دیگر نیستی
آری! آری! جاودانه زیستی

چهار ستون اصلی ادبیات فارسی

فرستنده: محسن پورفر

یک پروفیسور فرانسوی در جشن باز نشستگی اش در دانشگاه سوربن فرانسه چنین گفت:

من عمرم را وقف ادبیات فارسی ایرانی کردم و برای اینکه به شما اساتید و روشنفکران جهان توضیح دهم که این ادبیات عجیب چیست، چاره‌ای ندارم جز اینکه به مقایسه بپردازم و بگویم که ادبیات فارسی بر چهار ستون اصلی استوار است:

فردوسی، سعدی، حافظ و مولانا.

فردوسی، هم سنگ و همتای هومریونانی است و برتر از او.

سعدی، آنا تول فرانس فیلسوف را به یاد ما می‌آورد و داناتر از او.

حافظ با گوته‌ی آلمانی قابل قیاس است، که او خود را شاگرد حافظ و زنده به نسیمی که از جهان او به شماش رسیده، می‌شمارد.

اما مولانا، در جهان هیچ چهره‌ای را نیافتم که بتوانم مولانا را به او تشبیه کنم. او یگانه است و یگانه باقی خواهد ماند. او فقط شاعر نیست، بلکه بیشتر جامعه‌شناس است و روانشناسی کامل که ذات بشر و خداوند را دقیق می‌شناسد، قدر او را بدانید و به وسیله‌ی او خود و خدا را بشناسید.

من اگر تا پایان عمرم دیگر حرفی نزنم، همین شعر برای همیشه کافی است:

باران که شدی می‌رس، این خانه کیست

سقف حرم و مسجد و میخانه یکی‌ست

باران که شدی، پیاله‌ها را بشمار

جام و ققدح و کاسه و پیمانه یکی‌ست

باران! تو که از پیش خدا می‌آیی!

توضیح بده عاقل و فرزانه یکی‌ست

بر درگاه او چون که بیفتند به خاک

شیر و شتر و پلنگ و پروانه یکی‌ست

با سوره‌ی دل، اگر خدا را خواندی

حمد و فلق و نعره‌ی مستانه یکی‌ست

از قدرت حق، هر چه گرفتند به کار

در خلقت حق، رستم و موریانه یکی‌ست

گر درک کنی، خودت خدا را بینی

درکش نکنی، کعبه و بت‌خانه یکی‌ست

دارم به خانه سالمندان می‌روم

این متن توسط یک خانم نویسنده بازنشسته نوشته شده که احساسش را زمان انتقال به خانه سالمندان به نگارش در آورده است.

وقتی زندگی به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر قادر به حمایت از خودت نیستی، بچه‌هایت به نگهداری از فرزندان خودشان مشغول اند و نمی‌توانند از تو نگهداری کنند، این تنها راه باقی مانده است.

خانه سالمندان شرایط خوبی دارد: اتاقی ساده، همه نوع وسایل سرگرمی، غذای خوشمزه، خدمات هم خوب است. فضا هم بسیار زیباست اما قیمتش ارزان نیست. حقوق بازنشستگی من به سختی می‌تواند این هزینه را پوشش دهد. البته اگر خانه‌ی خودم را بفروشم به راحتی از پس هزینه‌اش برمی‌آیم. می‌توانم در بازنشستگی خرجش کنم؛ تازه ارث خوبی هم برای پسرم بگذارم.

پسرم می‌گوید: «پول‌ها و اموالی باید به خودت لذت بدهد. ناراحت ما نباش.»

حالا من باید برای رفتن به خانه سالمندان آماده شوم.

به هم ریختن خانه خیلی چیزها را دربرمی‌گیرد: جعبه‌ها، چمدان‌ها، کابینت و کسوها که پراز لوازم زندگی است، لباس‌ها و لوازم خواب برای تمام فصول.

از جمع کردن خشم می‌آمد. کلکسیون تمبر، ده‌ها نوع قوری دارم. کلکسیون‌های کوچک زیاد، مثل گردنبندهایی از سنگ کهریا و چوب گردو و از این قبیل.

عاشق کتابم. کتابخانه‌ام پراز کتاب است. انواع شیشه بطری مرغوب خارجی.

از هر نوع وسایل آشپزخانه چند ست دارم.

دیگ و قابلمه و بشقاب و هر چه که می‌شود در یک آشپزخانه پر تصور کرد.

ده‌ها آلبوم پراز عکس و...

به خانه پراز لوازم نگاه می‌کنم و نگران می‌شوم. خانه سالمندان تنها یک اتاق با یک کابینت، یک میز، یک تخت، یک کاناپه، یک یخچال، یک تلویزیون، یک گاز و ماشین لباسشویی دارد. دیگر جایی برای آن همه وسایلی که یک عمر جمع کرده‌ام ندارد.

یک لحظه فکر می‌کنم مالی که جمع کرده‌ام، دیگر متعلق به من نیست. در واقع این مال متعلق به دنیاست. به این‌ها نگاه می‌کنم، با آنها بازی می‌کنم، از آنها استفاده می‌کنم، ولی نمی‌توانم آنها را با خودم به خانه سالمندان ببرم.

می‌خواهم همه اموال را ببخشم، ولی نمی‌توانم؛ هضمش برام مشکل است. از طرفی بچه‌ها و نوه‌هایم برای کارهایم و این همه چیز جمع‌آوری شده ارزش آنچنانی قائل نیستند.

به راحتی می‌توانم تصور کنم که آنها با این همه چیزی که با سختی جمع کرده‌ام، چطور برخورد می‌کنند: همه لباس‌ها و پوشاک گران قیمت دور ریخته می‌شود. عکس‌های با ارزش نابود می‌شود، کتاب‌ها، فلّه‌ای فروخته می‌شود. کلکسیون‌هایم چه؟! میلمان هم با قیمتی بسیار کم فروخته می‌شود.

از بین کوه لباسی که جمع کرده بودم، چند تکه برداشتم، چند تا وسیله آشپزخانه، چند تا از کتاب‌های مورد علاقه‌ام و چند تا قوری چای. کارت شناسایی و شهروندی، بیمه، سند خانه و البته کارت بانکی، تمام. این همه متعلقات من است. می‌روم و با همسایه‌ها، خدا حافظ می‌کنم....

سه بار سرم را به طرف درب خانه خم می‌کنم و آن را به دنیا می‌سپارم.

بله، در زندگی، شما روی یک تخت می‌خوابید و در یک اتاق زندگی می‌کنید، بقیه‌اش برای تماشا و بازی است. بالاخره مردم بعد از یک عمر زندگی می‌فهمند: ما واقعا چیز زیادی نیاز نداریم. دور خودتان را برای خوشحال شدن، خیلی شلوغ نکنید.

رقابت برای شهرت و ثروت خنده‌دار است. زندگی بیشتر از یک تخت‌خواب نیست. افسوس که هر چه برده‌ایم، باختنی است.

برداشته‌ها، تمام گذاشتنی است. پس در لحظه و حال زندگی کنید. زیاد درگیر تجملات، خانه، ماشین و... نباشید. در یک کلام انباردار نباشید.

سیکبال باشید! از زندگی لذت ببرید! خوب باشید، با خودتان، با دیگران، با همه!

خوب بخورید، خوب بپوشید، خوب سفر کنید، زندگی را زیاد سخت نگیرید.



چرا فروش زرشک در آمریکا غیر قانونی است!

بهرام گرامی

پیدا کردن برخی مواد غذایی مورد نیاز ما ایرانیان در آمریکا آسان نیست، یا باید آنها را از فروشگاه‌های خاصی تهیه کرد، مانند رب انار و کشک و یا مانند زعفران از ایران آورد. بیش از همه جای انگور یا قوتی خالی ست که نه در اینجا پیدا می‌شود و نه امکان آوردنش هست. قضیه در مورد زرشک متفاوت است که نه در فروشگاه‌های آمریکایی وجود دارد و نه فروشگاه‌های خاص حق فروش قانونی آن را دارند. آیا کشت و کار آن سخت است یا بازار ندارد؟ قبل از شرح موضوع، ابتدا با این گیاه آشنا شویم. زرشک میوه درختچه یا بوته خاردار است به ارتفاع تقریباً دو متر که به طور وحشی و خودرو در بسیاری از نقاط جهان از جمله ایالات شمال شرقی آمریکا می‌رود. زرشک را در زبان انگلیسی Berberry می‌نامند و نام علمی آن Berberis vulgaris است. درختچه زرشک از نیمه بهار تا اوایل تابستان گل می‌کند و در اوایل پاییز میوه می‌دهد. برگ زرشک دارای دندانه‌های نوک تیز خار مانند است و گل‌های زرد رنگی به صورت خوشه با بوی نامطلوب تولید می‌کند. همین خوشه‌های گل به خوشه‌های سرخ‌رنگ زرشک تبدیل می‌شود. زرشک برای خوش‌رنکی و مزه ترش آن در برخی غذاهای ایرانی به کار می‌رود.

زرشک دارای ترکیبی به نام berberine است که خاصیت آنتی بیوتیکی قوی دارد و در برخی بیماری‌های عفونی به عنوان تب‌بر به کار می‌رود. آب زرشکی که با طعمی ترش در ایران در کنار خیابان بیش‌تر روی چرخ دستی به عنوان صفا‌بر می‌فروشند، گیاه دیگری است. تولید و مصرف زرشک در ایران سابقه طولانی دارد و در اشعار نزدیک به هزار سال پیش از آن نام برده شده است. در بیت زیر از عنصری و در دوبیت بعد از خاقانی، دانه‌های اشک خونین به زرشک ترو تازه تشبیه شده است:

رخ ز دیده نگاشته به سرشک

و آن سرشکش به رنگ تازه زرشک

رخسار او از اشک سرخ‌رنگ او نگارین شده بود.

مغز سران کدوی خشک، اشک یلان زرشک تر

زین دو به تیغ چون نمک، پخته آبای معرکه

در بیت بالا، «آبا» به معنای «با» یا «آش» است، مانند ناربا و زیره با به معنای آش انار و آش زیره یا شوربا که به معنای آش نمک دار است.

تا به دیگ مغز خود، خود را مُزورها پزند

از سرشک نو زرشک رایگان انگیخته

مُزور = آش تزویر، آش بیمار، آش نرم و بی رمق.

ضمناً باغ زرشک در اصفهان باغی بوده که شاه عباس دستور داد مجاور آن برای ارامنه کلیسای بزرگی بنا شود و ملک الشعرا ی بهار در شعری که به مناسبت آمدن سیل در اصفهان سروده به باغ زرشک اشاره می‌کند:

از دو سو بسته شد طریق مجال

راه باغ زرشک و طاق کمال

طاق کمال = بنایی با سقف مرتفع به نام کمال الدین اسماعیل اصفهانی شاعر اواخر قرن ششم قمری.

چرا زرشک در آمریکا تولید نمی‌شود؟ بدون شک یکی از مهم‌ترین محصولات زراعی از نظر میزان تولید و اهمیت در تغذیه انسان گندم است و کم‌تر می‌توان کشور

یا منطقه‌ای را در جهان یافت که در آنجا گندم تولید نشود یا گندم اهمیت نداشته باشد. می‌دانیم که گیاهان نیز مانند جانوران مبتلا به بیماری می‌شوند. یکی از زیان‌بخش‌ترین و از نظر اقتصادی مهم‌ترین بیماری‌های گندم بیماری «زنگ سیاه ساقه» معروف به «زنگ ساقه گندم» است. عامل بیماری زنگ ساقه گندم قارچی به نام Puccinia graminis است که یک انگل یا پارازیت «اجباری» است یعنی برای تولید مثل و کامل کردن دوره زندگی خود از نسلی به نسل دیگر پیوسته ناگزیر از زندگی بر روی موجود زنده است و نمی‌تواند بر روی خس و خاشاک و مواد غیرزنده تولید مثل نماید و از این رو برای گذراندن دوره زندگی خود در طول سال، برخلاف اغلب قارچ‌های بیماری‌زا، به دو میزبان نیاز دارد، یکی گندم و دیگری زرشک. پُرواضح است که اگر میزبان دوم این قارچ یعنی زرشک وجود نداشته باشد، چرخه زندگی این قارچ ناتمام می‌ماند و تا حد زیادی از بین می‌رود.

در بسیاری از مناطق، گندم را در پاییز می‌کارند و در اواخر بهار برداشت می‌کنند. قبل از برداشت گندم، دانه‌های بسیار ریز قارچ (spores) که به شکل پودر است کیلومترها فاصله را با باد طی می‌کند و به میزبان دیگر خود یعنی زرشک منتقل می‌شود. دانه‌های قارچ بر روی این میزبان رشد کرده و در آنجا تولید مثل و زندگی می‌کند تا پاییز برسد و میزبان گندم آماده پذیرش دانه‌های جدید قارچ گردد. در واقع گیاه زرشک پلی می‌شود برای آلوده کردن زراعت گندم از سالی به سال دیگر. بیش از یک قرن قبل موضوع از بین بردن بوته‌های زرشک از هدف‌های جدی وزارت کشاورزی آمریکا بوده است. در سال ۱۹۱۸، لایحه قانونی انهدام بوته‌های زرشک از کنگره آمریکا گذشت و به عنوان قانون فدرال، اجرای آن در سیزده ایالت غله خیز آمریکا اجباری گردید. این قانون تا به امروز به قوت خود باقی است و ایالات دیگری را نیز دربر گرفته است. در سال ۱۹۲۳، بولتن فنی شماره ۱۰۵۸ وزارت کشاورزی آمریکا، حاوی دستورالعمل مبارزه با این بیماری، بین کشاورزان توزیع گردید. در این بولتن آمده بود که دلایل کافی و قطعی وجود دارد که بوته زرشک در هر جا و با هر فاصله‌ای که باشد برای مزارع گندم خطرناک است و وجود آن در همه جا غیرقانونی است و باید از بین برده شود.

در این بولتن به کشاورزان گفته شده: «هر جا این عامل مرگ‌زا را می‌بینید آن را از بین ببرید. این عامل در خفا و پوشیده از چشم دیگران عمل می‌کند و از فاصله دور قربانیان خود را که مزارع گندم و صاحبان این مزارع هستند مورد حمله قرار می‌دهد. با بوته‌های زرشک همان‌گونه عمل کنید که گویی کسی با نفت و کبریت در انتظار حمله به مزرعه گندم شماست. هر بوته زرشک با خوشه‌های سرخ‌رنگ آن همچون قاتلی است که دستش آلوده به خون باشد. تمام بوته‌های زرشک را باید ریشه‌کن کرد، همان‌طور که شهرها را باید از عاملان جنایات پاک نمود.»

برنامه ریشه‌کنی زرشک از سال ۱۹۱۸ شروع و در عرض دو سه سال هزاران مزرعه در ایالات شمالی یک به یک بازدید و میلیون‌ها بوته زرشک ریشه‌کن گردید، به طوری که در سال ۱۹۳۰ اثر چندانی از زرشک، دست‌کم در نزدیکی مزارع گندم، باقی نماند و در نتیجه از شدت بیماری زنگ سیاه گندم کاسته شد. برنامه ریشه‌کنی زرشک در سال ۱۹۷۲ در ۹۸ درصد از مناطق مورد نظر پایان پذیرفت و در سال ۱۹۹۰ عملاً متوقف گردید.

امروزه هنوز بقایای زرشک در مناطقی از مینه سوتا و ویسکانسین وجود دارد و پرندگانی که از این زرشک‌ها می‌خورند، بذران را در جای دیگر دفع می‌کنند و این به انتشار گیاه کمک می‌کند.

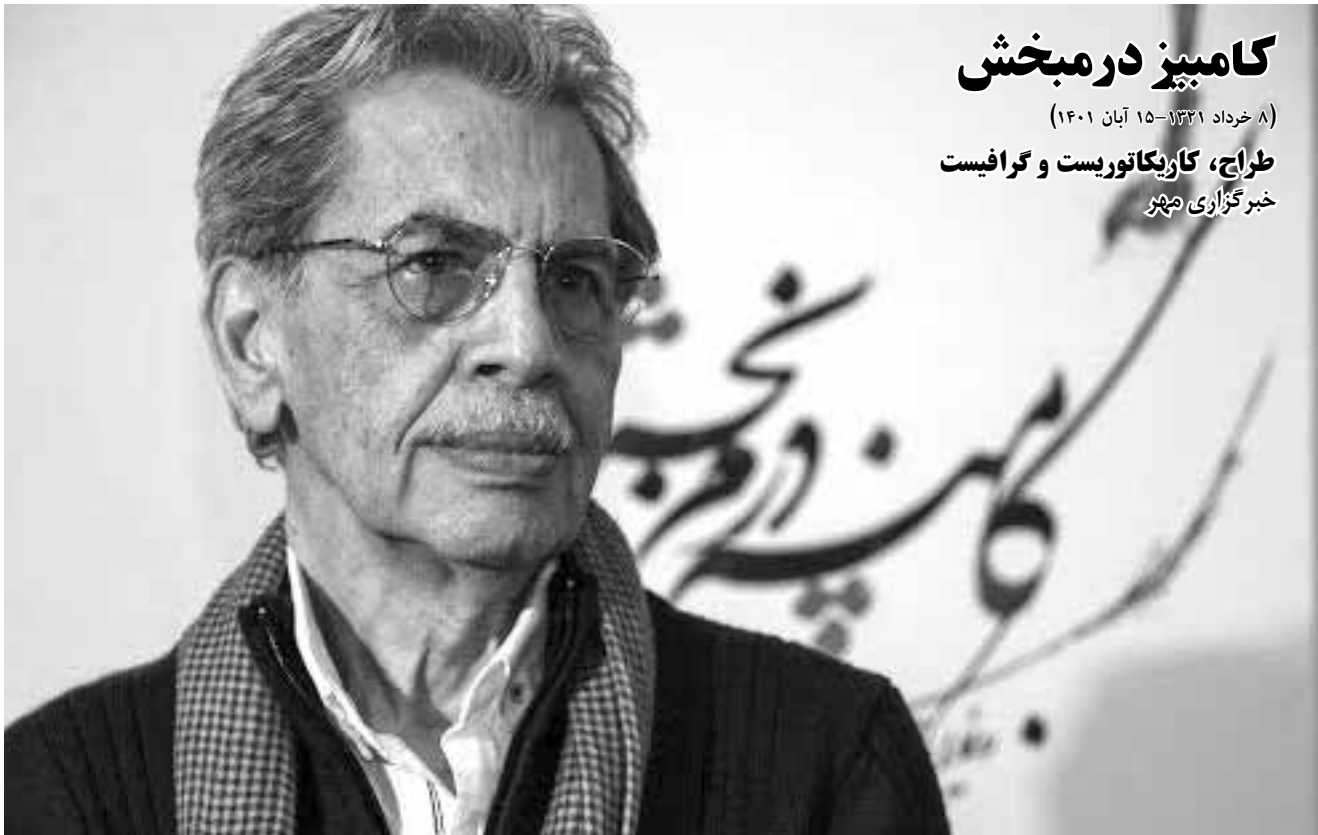
ناگفته نماند که مقدرات ریشه‌کنی زرشک در همه کشورهای گندم خیز از جمله ایران وجود دارد ولی متأسفانه به نحو مؤثر و جدی اجرا نمی‌شود و هر ساله خسارات زیادی به بار می‌آورد.

حال می‌دانیم که زرشک پلو در سفره چه داستانی در پشت سر دارد و به چه قیمتی برای کشاورزان ما تمام می‌شود!

کامبیز درمبخش

(۸ خرداد ۱۳۲۱-۱۵ آبان ۱۴۰۱)

طراح، کاریکاتوریست و گرافیست
خبرگزاری مهر



تجسمی سال ۹۵ را از آن خود کرد. کارتونستی که با برپایی سه نمایشگاه انفرادی، حضور در قریب به ۱۰۰ نمایشگاه گروهی و حضور در داوری های مختلف عرصه تجسمی که آخرین آنها جشنواره تجسمی فجر و چهاردهمین جشن تصویر سال بود نشان داد که در سن ۷۰ سالگی هم می توان چنان قلم به دست بود که با خلق اثر و پشتکار باور نکردنی همه را حیرت زده کرد. کامبیز درمبخش متولد ۱۳۲۱ در شیراز، طراح، کاریکاتوریست و گرافیست ایرانی است. او برنده چندین جایزه بزرگ معتبر جهانی است و تاکنون چندین نمایشگاه مستقل از آثارش در کشورهای مختلف جهان برگزار شده است. هنرمندی که به نظر می رسد بیکاری برایش سم باشد و تنها دریکی از نمایشگاه های انفرادی سال ۹۵ با عنوان «آتش زدم به مال» بیش از ۶۰۰ اثر ارائه کرد. با ما در این گفتگو همراه باشید.

شما پرکارترین هنرمند سال ۹۵ لقب گرفتید و حتی تندیسی هم به همین منظور دریافت کردید.

البته اول بگویم به نظرم پرکاری به معنای بد کارکردن نیست، چون تقریباً اکثر کارهایی که سال ۹۵

ترکیه، موزه کاریکاتور ورشو در لهستان و مجموعه شهرداری شهر فرانکفورت آلمان. کتاب های متعددی در زمینه تصویرسازی و کاریکاتور از او چاپ و منتشر شده است. از جمله: بدون شرح، دفتر خاطرات فرشته ها، کتاب کامبیز (در ایتالیا منتشر شد)، کتاب های مشترک طنزاندیشان امروز ایران در خارج از کشور، میازار موری که دانه کش است، المپیک خنده، سمفونی خطوط، اگر داونچی مرا دیده بود و چند اثر دیگر. درمبخش فعالیت هایی در زمینه تبلیغات (طراحی روی جلد کتاب)، تصویرگری کتاب کودک، پوستر، فیلم کوتاه، کارت پستال، تقویم و مشابه آن ها نیز داشت.

**دست هایم نمی تواند بیکار باشد
دوست دارم آثارم دست همه باشد:**

هنرمند نامدار ایران با ۶۰۰ اثر به نمایشگاه آلمان آمد. کامبیز درمبخش کارتونست پیشکسوت ایرانی به عنوان پرکارترین هنرمند عرصه تجسمی سال ۹۵ لقب گرفته است؛ هنرمندی که سه نمایشگاه انفرادی با ارائه صدها اثر در سال ۹۵ برپا کرد. کامبیز درمبخش لقب پرکارترین هنرمند عرصه

کامبیز درمبخش فارغ التحصیل هنرستان هنرهای زیبای تهران و از پیشکسوتان هنر کاریکاتور در ایران به شمار می رفت. او از ۱۵ سالگی همکاری اش را با نشریات ایرانی از جمله توفیق شروع کرد و با دیگر مطبوعات ایرانی و خارجی همچون نیویورک تایمز، اشپیکل، نبل اشپالتر و... کارش را ادامه داد. در مجموع بیش از ۴۷ سال با مطبوعات صاحب نام ایران و جهان همکاری مستمر داشت و مدتی نیز در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، هنر کاریکاتور را تدریس کرد. او برنده جایزه از بزرگ ترین و معتبرترین مسابقات بین المللی کاریکاتور ژاپن، آلمان، ایتالیا، سوئیس، بلژیک، ترکیه، برزیل، یوگسلاوی و چندین جایزه بین المللی جنبی دیگر بود و داور مدعو چند نمایشگاه بزرگ بین المللی کاریکاتور بود. او همچنین نشان شوالیه را از دولت فرانسه در آبان سال ۱۳۹۳ دریافت کرد.

بسیاری از آثار درمبخش به موزه های معتبر دنیا راه پیدا کرد؛ از جمله در موزه هنرهای معاصر تهران، موزه کاریکاتور بازل در سوئیس، موزه کاریکاتور گابرو در بلغارستان، موزه هیروشیما در ژاپن، موزه ضد جنگ یوگسلاوی، موزه کاریکاتور اسلامبول در

ارائه کردم مورد توجه قرار گرفت و بسیاری درباره آنها نوشتند و حتی آثارم فروش خوبی داشتند. سال ۹۴ هم تقریباً پرکارترین هنرمند بودم. اما تنها دریکی از روزنامه‌ها به آن اشاره شد. امسال گالری ویستا در جشن اعلام برگزیده نهایی جایزه ویستا مرا به عنوان پرکارترین هنرمند معرفی کرد و تندیس هم به بنده داده شد. برپایی سه نمایشگاه انفرادی در گالری ساریان، ثالث و آریانا و باقی فعالیت‌ها که شمارشان در دهم نیست، باعث شد واقعاً سال ۹۵ یک روز هم بیکار نباشم. به جز این روزهای آخر که یکی از چشم‌هایم را عمل کرده‌ام و کمی به آنها استراحت داده‌ام اما دست‌هایم اصلاً نمی‌تواند استراحت کند.

به نظر خودتان چرا کارهایتان این قدر خوب فروش می‌رود؟

یکی از دلایل فروش خوب این است که من با تمام سابقه‌ای که دارم، کارهایم را برای فروش گران نمی‌گذارم. یعنی به جای اینکه کارهایم ۱۰ میلیون و ۱۵ میلیون تومان بگذارم، که یکی دوکارم فروش برود، وقتی ۳۰ کار برای نمایش دارم، قیمت‌هایش ۲ میلیون تومان و ۵ میلیون تومان می‌گذارم و همه کارها فروش می‌رود. این اتفاق دوسویه به نفع من است. هم کارهایم را خوب فروخته‌ام و هم علاقه‌مندان که نمی‌توانند آثارگران بخرند می‌توانند آثارم را بخرند. من دوست ندارم کارهایم در کشومیزم یا اتاق کارم بماند. دوست ندارم بعدها با ماندگام ندانند یا آنها چه کنند. چون واقعاً تعداد کارهایم زیاد است. دوست دارم در خانه هر علاقه‌مندی یک اثرم باشد.

شما سال گذشته یک تقویم جذاب هم طراحی کردید اما امسال خبری از تقویم‌هایتان نیست.

بله فکر کنم دیگر مجالی برای این کار ندارند. من برای عید سال ۹۵ تقویمی درست کرده بودم براساس کارهایی که روی چاپ سنگی‌های قدیمی انجام داده بودم. درواقع آن چاپ سنگی‌ها را برداشتم و کارهای جدید گذاشتم. نمایشگاهی هم همان روزها برپا شد به نفع کودکان سرطانی و خیریه دهش پور که یک کارم ۱۰۵ میلیون تومان فروش رفت. ۱۰۰ میلیون را به سرطانی‌ها دادم و ۵ میلیون را خودم برداشتم. آن مجموعه ۱۸ اثر است و درواقع سرآغاز خلق یک سری آثار جدید بود روی بوم‌های بزرگ که تا به حال نبی از آنها فروش رفته است.

مهمترین نمایشگاه شما در سال ۹۵ به نظر می‌رسد نمایشگاه «آتش زدم به مالم» بوده که در گالری آریانا برپا شد. دیدن آن‌همه

اثر در یک نمایشگاه از یک هنرمند تقریباً همه را شگفت زده کرد.

بله ۵۷۰ اثر بود که ۲۷۰ اثر هم فروش رفت. چون کارها را خیلی ارزان گذاشته بودم. مثلاً بیشتر کارها ۱۰۰ هزار تومانی بود. البته کاری هم داشتم که ۱۵ میلیون قیمت داشت، اما بیشتر همان آثار ارزان قیمت فروش رفت. به خاطر همین فروش خوبی داشت. هنوز هم به اندازه ۱۰ نمایشگاه شبیه به این کار دارم که ارائه دهم. جالب این است که اکثر کارها متعلق به ۴۰ سال پیش بود. من در تمام این سال‌ها روزی نبوده که اتودی زنم یا اثری خلق نکنم. به نظر خودم تجربه بی‌نظیری بود برپایی آن نمایشگاه و برای اولین بار هم بود تبلیغ یک نمایشگاه روی ۴ بیلبرد شهری رفت.

در سال ۹۵ یک نمایشگاهی هم در خانه هنرمندان ایران برپا شد که سوژه‌اش شما بودید.

درواقع اصل آن نمایشگاه نمایش فیلم مستندی بود که به مدت یک ساعت و ۱۰ دقیقه تقریباً همه جوانب زندگی مرا نشان می‌داد. در طول ۵ سال هم آن فیلم ساخته شده بود. به گمان خودم بسیار فیلم خوش ساختی بود و حوصله سربر نبود. از آثارم در فیلم نمایش داده می‌شد و برخی افراد درباره‌ام حرف زده بودند و حتی جنبه‌های خصوصی زندگی‌ام که شاید کسی نداند در آن مطرح شده بود. به نظر خودم کلاً فیلم شادی بود.

شما خودتان هم آدم شادی هستید؟

شاید ظاهراً من این را نشان ندهم. یعنی هرکس مرا می‌بیند در وهله اول به نظرش نمی‌رسد شاد باشم، ولی کارهایم شاد است. هر چند هنرمند امروز تنها نمی‌تواند به شادی‌ها بپردازد. من همیشه می‌گویم شما قیافه چارلی چاپلین را که نگاه کنید، می‌بینید اصلاً آدم خنده‌رویی نیست و حتی ممکن است افسرده باشد. ولی کارهایش آنقدر خنده‌دار است که اشک آدم را درمی‌آورد. درون هنرمند فعال است و ظاهرش همه چیز را بازگو نمی‌کند. به قول حافظ شیرازی «در اندرون من خسته دل ندانم چیست/ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست». بعضی آدم‌ها که مرا درکنج این کافه می‌بینند احساس می‌کنم می‌گویند دیوانه‌است، نشسته یک گوشه و خط می‌کشد، بیکار است.

شما ۱۴ سال بی‌وقفه به این مکان می‌آید و اکثر کارهایتان را همین جا اتود کردید. چرا این گوشه را به دفتر کار ترجیح می‌دهید؟

من در آلمان هم ۲۳ سال به یک کافه می‌رفتم که هنوزم آثارم را به در و دیوارش دارد. همسر من آلمانی

است و من ۲۵ سال آنجا زندگی کردم. حتی جایزه بین‌المللی‌ام را ۲۵ سال پیش بردم و خیلی از موزه‌ها کارهایم را خریدند. هم آنجا و هم اینجا حس می‌کنم به مردم نزدیک‌ترم. بله همه پیش طرح‌های من در کافه رخ می‌دهد. چون معتقدم هنرمند باید بین مردم باشد. نمی‌شود در یک جای در بسته نشست و اثر خلق کرد. این جور کار کردن الهام‌بخش نیست. هنرمند دوست دارد آزاد باشد و با مردم معاشرت داشته باشد. از داستان‌هایشان بشنود و شخصیت‌شان را بشناسد. این اتفاق‌ها نمی‌افتد مگر اینکه با آنها در تماس باشد. ایرانی‌ها از قدیم به همین شکل کار خلق می‌کردند. از زمان رضا شاه و اواسط پهلوی دوم بسیاری از هنرمندها جز قهوه‌خانه‌ها جایی برای ارائه هنر خود نداشتند. پرده‌خوانی و شاهنامه‌خوانی در قهوه‌خانه‌ها رخ می‌داد و حتی آن زمان اگر دنبال معمار می‌گشتید باید می‌رفتید قهوه‌خانه. شاعران هم پاتوق‌شان قهوه‌خانه بود. البته یکی از دلایل این بود که پول نداشتند بروند دفتر کار بزنند (می‌خندد).

سایه خاطرات

مجید قوام‌زاده (۱۳۸۳)

ای نشسته در نگاهم
چون ستاره در شب من
یادی از روز نخستین
روزگار رفته من
شاید امروز هم
هم‌آوارم تو باشی
یک ترانه
در بهارنم تو باشی.

ای همیشه سبز و جاری
ای درخت پر گل من
من کویری خشک و تنهام
کی بیبار بر تن من
قطره‌ای از شبنم تو
می‌روم تا بار دیگر
با تو باشم.

سایه‌ای از خاطرات
روزگاران تو باشم
ای پناه خستگی‌هام
ای توان شعر و شورم
در شب تاریک و تنها
تک چراغ روشنم باش.